



حکمرانی در فولاد
سید ابوتراب فاضل



مسئولیت اجتماعی در معادن
سید عباس حسینی

WWW.Karkhanedar.com

کارخانه دار

درباره صنعت و صاحبان صنایع

شماره چهارم، زمستان ۱۴۰۳، ۵۰ صفحه، قیمت ۵۰ هزار تومان



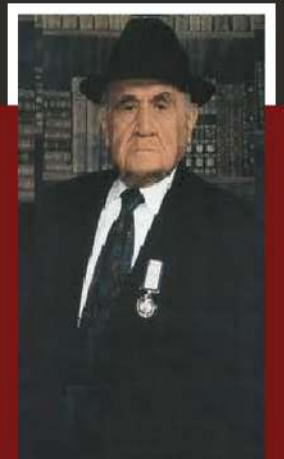
حاج علاء و الباقي ماجرا...

کندوکاوی در سلوک سیاسی و اقتصادی علاء الدین میر محمدصادقی

بانوشته ها و نظراتی از: یحیی آل اسحاق، حسین سلاح ورزی، سعید منصور افشار، محمدرضا بهرامن، امیر حسین کاوه، عباس آرگون، محمدحسین بر خوردار، محمدرضا نجفی منش، سیدرضا صالحی، مهر داد خدیو و قاسم خرمی



چلو کبابی های پرماجرا در ایران



یعقوب قورمزیان؛ یهودی کارآفرین و ایران پرست

داستان قربانیان اقتصاد راکتی در ایران



نشریه فکری و تحلیلی با مجوز از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
مدیرمسئول و سردبیر: قاسم خرمی
سردبیر پایگاه خبری کارخانه دار: صدیقه موسوی
صفحه آرایی و امور گرافیکی: ماهورا موسوی
همکاران: فاطمه گنج کریمی، علیرضا مهدیه، مینا هرمزی، فهیمه محمدخانی
و فروش خرمی
تلفن تماس خوانندگان و امور آگهی ها: ۰۹۱۲۲۶۱۶۶۲۴
نشانی اینترنتی:
Karkhanedar.com
Karkhanedarnews.ir
ایمیل ارسال مطالب برای درج در نشریه و پایگاه خبری کارخانه دار :
ghasemkhorami@yahoo.com
شماره حساب (کارت) پرداخت اشتراک و خرید:
۵۸۹۲۱۰۱۵۵۹۰۴۶۶۲۴ (به نام فروش خرمی)

کارخانه دار
درباره صنعت و صاحبان صنایع

فهرست مطالب

۱ سرمقاله

۲ سقوط حکومت پهلوی از ناحیه سیاستگذاری های صنعتی

۴ فرصت های فولاد را استادانه به چالش تبدیل کرده ایم

۶ پرونده ای در باره علاء الدین میرمحمدصادقی

۱۵ مسئولیت اجتماعی در معادن

۱۶ داستان قربانیان اقتصاد رانتهی در ایران

۲۴ ما و مسئله درآمدهای نفتی در ایران

۲۵ اثر ناترازی های انرژی بر سه کارخانه بزرگ کشور

۲۶ ناسیونالیسم و صنعت

۲۸ هر روز صبح، اول کوره بلند را می بوسیدم و بعد شروع به کار می کردم

۳۲ چلوکباب های پر ماجرا در ایران

۴۰ یعقوب قرمزیان مسن تر از کشور اسرائیل

۴۲ تاثیر بوروکراسی بر سقوط حکومت پهلوی

۴۵ صنعت در مسیر کژراهه

۴۶ زشت و زیبای احمدی نژاد در صنعت

۴۸ هوش مصنوعی؛ ما و تجربه فناورانه چین

به صنعت زدایی افتاده ایم!



مدیر مسئول

توان ما برای انتشار مکتوب و توزیع گسترده این نشریه محدود است. به همین دلیل، ضمن آنکه نسخه الکترونیکی نشریه به شکل رایگان در سایت کارخانه دار در دسترس همگان قرار دارد، تعدادی هم بصورت مکتوب منتشر خواهد شد و در صورت کمک حامیان، نسخ بیشتری را هم منتشر خواهیم کرد. از طریق سفارش درج آگهی و رپورتاژ و البته مطالعه مندرجات نشریه، به بقاء و استمرار آن کمک کنید



شماره چهارم نشریه کارخانه دار، در حالی منتشر می شود که به خاطر ناترازی های انرژی و بطور مشخص کمبود و قطعی مکرر گاز و برق، کارخانه های کشور در معرض تعطیلی قرار گرفته اند و کارخانه داران به ستوه آمده اند؛ ترامپ هم باز گشته است!

برای کشوری که در رتبه چهارم دارنده بزرگترین منابع گازی جهان قرار دارد، خبر تعطیلی واحدهای تولیدی به خاطر کمبود گاز، دیگر خبر نیست؛ مرثیه است؛ بحث از تفکر و تأمل نیست، وقت گریستن است. باید دستجمعی گریه کنیم بر حال و روزی که خودمان برای خودمان و ایضا فرزندانمان رقم زده ایم. ما فرزندان مهربانی برای ایران رنج دیده و زخم خورده نبودیم!

کم الفتای به صنعت و توسعه صنعتی در سالهای بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، کم سابقه نیست؛ از چپ بازی ها و ماجرای مصادره ها و ملی سازی های دهه ۶۰ بگیرد که هیچ ارتباط معناداری با فلسفه اصلی انقلاب ۵۷ نداشت، تا غلبه منطق توزیعی و تجاری و دلالی بر منطق تولیدی در دهه ۷۰ و نیز قاچاق سازمان یافته و واردات گسترده محصولات خارجی به زیان تولید داخلی و ایضا اختلاس های حیرت آور دهه ۸۰ و تحریم های خارجی و کاسیان برجام ستیز آن در دهه ۹۰ که توان تأمین مالی بخش صنعت را به قهقرا برد و دست آخر، درک نه چندان عمیق مسئولان و سیاستگذاران اقتصادی کشور از اهمیت ضرورت رشد صنعتی در اقتصاد ملی، هر یک به سهم خود به سمت شیشه نازک کارآفرینی و صنعت گستری در ایران، سنگی پرتاب کرده و خسرانی وارد کرده اند؛ اکنون اگر همه این دلایل و موانع را نادیده بگیریم و فرض کنیم که همه بازیگران و سیاستگذاران کشور به لزوم رشد صنعتی ایمان آورده اند، باز در حوزه زیرساخت ها و تأمین انرژی لازم برای توسعه صنعتی، با مشکل و بحران جدی مواجه شده ایم و ناخواسته در مسیر صنعت زدایی افتاده ایم!

بی پیرایه اگر سخن بگوییم، فعلا توان و توشه ما برای عبور از ناترازی ها و چالش های روز افزون دیگر، همین مختصر امید و سرمایه اجتماعی کسب شده از محل اراده و میل به تغییر و بهبود خواهی قاطبه ایرانیان در انتخابات ریاست جمهوری و منتج به استقرار دولت چهاردهم است که اگر چه انتظار معجزه ای نیست اما لااقل رئیس دولت و متولیان امر، ریشه گرفتاری های امروز ما را تا حدودی خوب تشخیص داده و همینکه از خر مراد و طلبکاری پایین آمده و از بابت کاستی های حکمرانی و مدیریتی در حوزه انرژی از مردم و صاحبان کسب و کارها، عذرخواهی می کند، غنیمت بزرگی است. مشکل همیشگی این بود که برخی افراد در جایگاه و موقعیت او، اولاً منکر هر نوع مشکل و بحرانی بودند در تانی اگر هم جایی دم خروس نارسایی ها بیرون می زد، ریشه آن را به هر چیزی گره می زدند، الا الگوی نامطلوب حکمرانی اقتصادی که البته ریشه در شیوه زیست سیاسی و اجتماعی و اقتصادی داشت.

من هیچ گاه در جبهه ناامیدان سنگ نگرفته ام و هنوز هم سخت بر این باورم که اگر اصلاحاتی در حوزه حکمرانی صورت بگیرد، تاجایی که فقط روزه ای برای ورود شایستگان مقهور و متخصصان خاتمه نشین و سرمایه های رانده شده و دلخای رمیده، به عرصه تصمیم گیری و نقش آفرینی باز شود و موقعیت برتر رانت جویان بهره کش و نیروهای توسعه ستیز و ایران سوز، در مناصب و نهادهای کلیدی و تصمیم ساز و در سپهر سیاست کشور، فروکش کند، اقتصاد زمین خورده این کشور را یاری بلند شدن هست؛ البته اگر دیر نشود و فرصت امیدواری و آرزو کردن هم از دست نرود.

خلاصه، ما در یک همچنین شرایطی اقدام به شماره چهارم نشریه کارخانه دار کرده ایم. اخبار، گزارشها و یادداشت های روزانه را می توانید در وبسایت نشریه کارخانه دار به نشانی karkhanedar.com ببخوانید که از سال ۱۳۹۸ دایر است. بنابراین، در این شماره از نشریه به انتشار مجموعه ای از مطالب خواندنی و مسائل تحلیلی در باره صنایع، کارآفرینان، بازیگران و کسب و کارهای کشور پرداخته ایم که شامل سه پرونده مجزا و مفصل در باره تاریخچه صنایع چلوکبابی های کشور، قربانیان اقتصاد رانتی و نیز زندگی و مرگ علاءالدین میرمحمدصادقی، می شود.

سقوط حکومت پهلوی

از ناحیه سیاستگذاری های صنعتی



قاسم خرمی
(عضو هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی)

اقتصاد سیاسی، یکی از رهیافت های مهم در تحلیل اثر متقابل تحولات سیاسی و اجتماعی بر تغییرات اقتصادی و صنعتی در درون جامعه ایران است. بر اساس این رویکرد، تصمیمات اقتصادی و صنعتی که از جانب حکومت اتخاذ می شود هم منشاء و هم پیامدهای سیاسی دارد و می تواند به تقویت یا تضعیف طبقات یا گروههایی از جامعه منجر شود و بعضاً بر سرنوشت حکومت نیز تأثیر گذار باشد.

تصمیم برای صنعتی کردن ایران مشخصاً از دهه ۱۳۴۰ شمسی اتخاذ و دنبال شد. حکومت محمدرضا شاه پهلوی نمونه آشکار رژیمی است که حقیقتاً خواهان صنعتی کردن کشور بود، اما صنعت گستر را نه در مسیر تأمین نیازهای رفاهی و مدنی عموم نیروهای اجتماعی، بلکه در روندی معکوس کوشید تا رشد صنعتی را به ابزاری برای کنترل رشد سیاسی و پنهان سازی واقعیت های سیاسی و اجتماعی درون جامعه ایران مبدل سازد.

نگاهی به فرایند صنعتی کردن ایران در سه دهه پایانی حکومت پهلوی، ثابت می کند که ناهمسویی میان ساخت اقتصادی با ساخت سیاسی و اجتماعی و نیز حرکت به سوی اقتصاد آزاد با سیاست بسته، عامل مهمی در تولید تدریجی بحران های سیاسی و اجتماعی بوده است.

در این یادداشت دو نکته اساسی مورد توجه قرار گرفته است: اول: اینکه شاه در مسیر صنعتی کردن ایران بر اساس الگوی رشد سرمایه داری و مشاوری وایتمن روستو (صاحب نظریه توسعه خطی) نیازمند ایجاد طبقه ای از صاحبان صنایع وابسته به حکومت بود. ایجاد چنین طبقه ای در ایران به دلیل ضعف تاریخی بورژوازی صنعتی، اقدام ناپسندی نبود، اما ساختار سیاسی بسته حکومت پهلوی اجازه نداد تا صاحبان صنایع از طریق ایجاد تشکلهای مستقل خصوصی بر سیاست های صنعتی حکومت تأثیر گذار باشند و در مواقع بحران مثل سال ۱۳۵۷ به کمک حکومت بشتابند. همچنین صاحبان صنایع به دلیل برگزیدن سبک زندگی کاملاً غربی و زندگی در محله های شیک و مدرن بطور کلی از فرهنگ و ارزش های جامعه نیز دور افتادند. در واقع از مردم مانده و از حکومت رانده شده بودند.

دوم: اینکه جهت گیری سیاست گذاری صنعتی حکومت شاه متوجه ایجاد صنایع مدرن، سرمایه بر با سطح بازده کم و ایجاد اشتغال اندک بود. شاه به صنایع کوچک توجهی نداشت در حالیکه اکثر کارگران ایرانی به دلیل سطح سواد و تخصص پایین، عموماً در صنایع کوچک و متوسط اشتغال داشتند.

صنایع کوچک و کارگاهی در ایران، در اختیار جریان بازار و خرده بورژوازی قرار داشت که از سال ۱۳۴۲ به بعد، در زمره منتقدین سیاست های مدرنیزاسیون حکومت پهلوی قرار داشتند. به عبارتی، بعد از اصلاحات ارضی، تمام نیروهایی که از روستاها به شهرها مهاجرت کرده بودند به مرور جذب کارگاههای تولیدی تحت کنترل تجار مذهبی مخالف حکومت شدند. این دسته از کارگران در روزهای بحرانی منتهی به انقلاب ۵۷، به عنوان پیاده نظام ارتش مخالفان حکومت وارد خیابان ها شدند. حکومت شاه نمونه نظامی هایی است که به دنبال درهای باز در اقتصاد و درهای بسته در سیاست بود و از ناحیه همین سیاست، دچار سقوط شد.

بخش خصوصی صنعت بعد از اصلاحات ارضی رشد بی سابقه ای پیدا کرد و بنا به برخی آمارها ۸۹ درصد از ۴۰۹ واحد صنعتی بزرگ کشور متعلق به بخش خصوصی بود. پیدایی مثلث صنعتی مرکب از دربار، شرکت های خارجی و بورژوازی وابسته، زمینه ساز نارضایتی در بین صاحبان صنایع نسبتاً مستقل کشور شد. چرا که اجرای هیچ پروژه صنعتی بدون جلب نظر این گروه قرین توفیق نمی شد.

۱- فکر صنعتی کردن ایران بعد از کودتا

در هر صورت، حکومت پهلوی بعد از ضربه حیثیتی و بحران مشروعیت ناشی از کودتای ۲۸ مرداد به دنبال جلب حمایت عمومی و ایجاد پایگاه اجتماعی رفت و شاید به تصور او، صنعتی کردن سریع کشور یکی از راههای برخورداری از اقبال همگانی بود.

۲- تأسیس نهادهای مالی و سرمایه گذاری در صنعت

گام نخست شاه برای صنعتی کردن کشور کنترل سرمایه گذاری و تأمین منابع مالی برای بخش صنعت از طریق تأسیس نهادهای برنامه ریزی و مالی مدرن بود. از اینرو، در اوایل دهه ۴۰، سازمان برنامه برای هدایت درآمدهای نفتی به سمت پروژه های صنعتی، مستقیماً زیر نظر نخست وزیر قرار گرفت. متعاقب آن برای همکاری بیشتر سرمایه های بانکی و سرمایه های صنعتی، بانکهای تخصصی دایر شد. «بانک دولتی اعتبارات صنعتی» برای کمک به صنایع کوچک و سپس «بانک خصوصی توسعه صنایع و معادن» با هدف تأمین منابع مالی صنایع مدرن و پیچیده تأسیس شدند.

آرزوی و ادعای بزرگ شاه تبدیل سریع ایران به کشور صنعتی در مدت زمان ۲۰ ساله بود. رویای صنعتی کردن ایران مشخصاً به سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۲۲ و متعاقب رشد دلارهای نفتی در بودجه کشور و ورود شرکت های خارجی سرمایه گذار صنعتی به کشور مربوط می شد. رضاشاه تبدیل به بزرگترین زمین دار ایران شده بود و محمد رضا شاه می خواست به بزرگترین هوادار صنعت مبدل شود. از این رو، در هفت برنامه توسعه ای که در زمان او تدوین شد، سهم صنعت در اقتصاد همواره از رشد قابل ملاحظه ای برخوردار شد. از اینکه وسوسه صنعتی کردن ایران را چه کسانی در شاه برانگیخته بودند، اطلاعات دقیقی در دست نیست اما به هر صورت مشاوران و کارشناسان اقتصادی عصر او جملگی متأثر از الگوهای گسترش هسته سرمایه داری و به ویژه نظریه رشد «والت روستو» نظریه پرداز آمریکایی بودند. روستو توسعه را با صنعتی کردن و غربی کردن خطی و تدریجی کشورهای توسعه نیافته، یکسان می پنداشت و معتقد بود اگر کشوری بتواند اثبات سرمایه و پس انداز داشته باشد، می تواند مثل کشورهای غربی مسیر صنعتی شدن را طی نماید. بسیاری حتی معتقد بودند که روستو از افراد مورد مشاوره شاه در برنامه اصلاحات ارضی بوده است.

بعد از اصلاحات ارضی، تمام نیروهای که از روستاها به شهرها مهاجرت کرده بودند به مرور جذب کارگاههای تولیدی تحت کنترل تجار مذهبی مخالف حکومت شدند. این دسته از کارگران در روزهای بحرانی منتهی به انقلاب ۵۷، به عنوان پیاده نظام ارتش مخالفان حکومت وارد خیابان ها شدند. حکومت شاه نمونه نظام هایی است که به دنبال درهای باز در اقتصاد و درهای بسته در سیاست بود و از ناحیه همین سیاست، دچار سقوط شد.

بیشترین سرمایه گذاری کشور صرف ساخت کارخانه های مدرنی شده بود که با جذب حداقلی نیروی کار و ظرفیت محدود و داخلی، درگیر تولید کالای شیک و فانتزی بودند که به دلیل مونتاژ بودن، اساسا قابلیت صادراتی چندانی نداشتند. از این رو، تولید کالاهای مصرفی در کشور، بار شد فزاینده قیمت ها مواجه شد. شاه از در مقابله با آن دسته از صاحبان صنایعی درآمد که آنها را "فئودالهای صنعتی" می نامید. تهدیدهای شاه، کارگر نیفتاد و افزایش قیمت ها به اعتراض طبقات آسیب پذیرتر منجر شد.

از سویی، تفاوت سطح زندگی در میان کارگران صنایع مدرنی مثل نفت و خودروسازی با کارگران غیرماهر شاغل در صنایع کوچک، حتی به ناراضی درون طبقاتی نیز منجر شد. به همین دلیل، با بروز جرقه های انقلاب، اکثریت کارگران غیرمتخصص و اکثریت جامعه بی بهره از تولیدات صنعتی به صف معترضان و انقلابیون پیوستند و رژیم را دچار بحران و استیصال کردند.

۵- ضربه آخر صاحبان صنایع به شاه

صاحبان صنایع در همه جای دنیا معمولاً در مقایسه با بورژوازی تجاری و مالی، علایق ملی و میهنی بیشتری دارند اما بورژوازی صنعتی وابسته در ایران به دنبال ارتباط با بدنه اجتماعی نبود. از سویی، چون توسعه صنعتی ایران فارغ از توسعه سیاسی، پیش رفته بود بنابراین، بورژوازی صنعتی فرصت و امکان تأسیس سندیکاها و نهادهای مدنی مرتبط برای پیوند و ارتباط نزدیکتر با جامعه را نیافته بود. این طبقه با سبک زندگی متفاوت علناً در حاشیه بیرونی جامعه ایران و عاری از تعلقات ملی و مذهبی مردم زیست عاریتی و موقتی داشت.

از دیگر سوی، باید پذیرفت که ذات سرمایه و سرمایه دار با واقعیت های زندگی در پیوند است. بنابراین بورژوازی صنعتی ایران زودتر از همه اقشار و طبقات، خطر وقوع انقلاب را دریافت و به محض پدیدار شدن نخستین نشانه های نا آرامی و ناامنی، همراه با سرمایه های خود از کشور خارج شدند و به این ترتیب رویاهای شاهی که ایران را صنعتی اما غیردموکراتیک می خواست در چشم به هم زدن خاکستر کردند!

از طرفی، این گروه از سرمایه داران صنعتی علناً به دنبال ترویج سبک خاصی از زندگی عموماً در تعارض با سبک زندگی اکثریت مردم رفته و شکاف های عمیق فرهنگی و سیاسی پدید آوردند. صاحبان صنایع وابسته به محض بروز نخستین نشانه های بحران در سال ۱۲۵۶ اقدام به خروج سرمایه ها از کشور کرده و عرصه تولید و اقتصاد را با بحران های خردکننده مواجه ساختند.

۴- الگوی تولید صنایع سرمایه بر و رشد شکاف های اجتماعی

در سال های آخر حکومت، به رغم افزایش حجم سرمایه گذاری صنعتی در برنامه های توسعه کشور، شکاف های اجتماعی و به تبع آن ناراضی عمومی آشکارتر شد. بخش اعظمی از این ناراضی ها به الگوی تولید صنعتی مربوط میشد.

مطابق آمارهای ارائه شده، حدود ۹۵ درصد از وام ها و اعتبارات دولتی به کارخانه های مدرن و سرمایه بر و حدود ۵ درصد آن به صنایع کوچک، غیرتخصصی و کار بر تعلق گرفته بود. به دلیل نبود کارگر صنعتی متخصص در کشور، حجم عمده ای از نیروهای کار آزاد شده از بخش کشاورزی و روستاها قادر به اشتغال در صنایع مدرن کشور نشدند و به این ترتیب، ۹۵ درصد از نیروی کار کشور صرفاً جذب صنایع کوچک و غیر تخصصی با بهره وری پایین شدند.

دلارهای نفتی، طبقه کوچکی از مصرف کنندگان با قدرت بالای خرید پدید آورد و صنایع مدرن به جای تولید کالاهای اساسی و مورد مصرف عموم به دنبال تولید کالاهای مصرفی، فانتزی و مورد علاقه اقلیت کوچکی از جامعه بود. به عبارت دقیق تر، ۲۰ درصد سرمایه گذاری های صنعتی کشور به دنبال پاسخگویی به نیازهای ۲۰ درصد جامعه رفتند و ۸۰ درصد جامعه از توسعه صنعتی شاه به طور کلی بی بهره بودند. بسیاری از کارخانه های مدرن کشور مستقیماً درگیر مونتاژ صنایع پیش ساخته مثل خودرو، تلویزیون و یخچال شدند و به این ترتیب، در کنار بورژوازی وابسته، در درون جامعه نیز اقلیتی از کارگران متخصص و اقلیتی از مصرف کنندگان برخوردار از قدرت خرید بالا، ساختار اقتصادی و صنعتی ایران را دچار تغییر و دگرگونی کردند.

بانک توسعه صنایع به تدریج کنترل اعتبارات صنعتی کل کشور را به دست گرفت و تبدیل به یکی از بزرگترین و درعین حال فاسدترین نهادهای مالی کشور شد. حدود ۶۸ درصد کل وام های صنعتی اعطا شده در ۱۰ سال آخر رژیم، مستقیماً توسط این بانک پرداخت شده بود و در ۵۰ درصد کل پروژه های صنعتی کشور مشارکت مستقیم داشت. این بانک اگرچه تحولات کم سابقه ای در سرمایه گذاری صنعتی کشور پدید آورد اما ساختار معیوب و الیگارش فاسد مدیران حاکم بر آن، به مرور این نهاد مالی را تبدیل به موسسه ای رانت آفرین و عامل ایجاد ناراضی در میان صاحبان صنایع کشور کرد. بعدها معلوم شد که ۲۵ درصد کل وام های اعطایی این بانک مستقیماً به مؤسسات وابسته به اعضای هیات مدیره تعلق گرفته است.

به هر حال، کارکرد اصلی نهادهای مالی عصر پهلوی نه ایجاد ظرفیت مالی بلکه واسطه گری میان سرمایه گذاران خارجی و موسسات تولیدی بود. با کاهش دلارهای نفتی و امتناع شرکت های سرمایه گذار خارجی از سال ۵۵ به بعد، تقریباً اغلب پروژه های صنعتی به دلیل نبود منابع مالی متوقف شد و هزاران کارگر بیکار به جمع معترضان رژیم ملحق شدند.

۳- تشکیل بورژوازی صنعتی مدرن

اقدام دیگر شاه برای صنعتی کردن کشور، تجاری سازی کشاورزی و مشخصاً انتقال مازاد و نیز نیروی کار از بخش کشاورزی به بخش صنعت بود. مانع بزرگ در این روند اما وجود طبقه قدرتمند زمین دارانی بود که از زمان ساقط کردن محمدعلی شاه قاجار به بعد، تبدیل به نیرویی حاکم در ساختار سیاسی کشور شده بود. شاه با انجام اصلاحات ارضی، بخش عمده ای از اراضی زمین داران را گرفت و در عوض با اعطای سهام کارخانجات، آنان را تبدیل به کارخانه دار و سرمایه گذار صنعتی کرد و به این ترتیب بورژوازی صنعتی ایران که به خاطر «بحران پایه طلا» در جنگ جهانی اول به طور کامل از هم پاشیده بود، مجدداً به دست شاه اما به شکل کاملاً مدرن و تا حدودی وابسته، احیا شد. درباره وابستگی کامل بورژوازی صنعتی به حکومت پهلوی اتفاق نظری وجود ندارد. کم نبودند سرمایه گذاران و مدیران لایق و مستقلی که در همان سالها نیز، منشا خدمات صنعتی ارزنده ای در کشور شدند و حتی در مسالهای بعد از انقلاب با مهاجرت به خارج نیز بلافاصله به راه اندازی و ادامه موفق موسسات صنعتی مبادرت ورزیدند.

با این همه، بخش خصوصی صنعت بعد از اصلاحات ارضی رشد بی سابقه ای پیدا کرد و پنا به برخی آمارها ۸۹ درصد از ۴۰۹ واحد صنعتی بزرگ کشور متعلق به بخش خصوصی بود. پیدایی مثلث صنعتی مرکب از دربار، شرکت های خارجی و بورژوازی وابسته، زمینه ساز ناراضی در بین صاحبان صنایع نسبتاً مستقل کشور شد چرا که اجرای هیچ پروژه صنعتی بدون جلب نظر این گروه قرین توفیق نمی شد.

بانک توسعه صنایع به تدریج کنترل اعتبارات صنعتی کل کشور را به دست گرفت و تبدیل به یکی از بزرگترین و درعین حال فاسدترین نهادهای مالی کشور شد. حدود ۶۸ درصد کل وام های صنعتی اعطا شده در ۱۰ سال آخر رژیم، مستقیماً توسط این بانک پرداخت شده بود و در ۵۰ درصد کل پروژه های صنعتی کشور مشارکت مستقیم داشت. این بانک اگرچه تحولات کم سابقه ای در سرمایه گذاری صنعتی کشور پدید آورد اما ساختار معیوب و الیگارش فاسد مدیران حاکم بر آن، به مرور این نهاد مالی را تبدیل به موسسه ای رانت آفرین و عامل ایجاد ناراضی در میان صاحبان صنایع کشور کرد. بعدها معلوم شد که ۲۵ درصد کل وام های اعطایی این بانک مستقیماً به مؤسسات وابسته به اعضای هیات مدیره تعلق گرفته است



سید ابوتراب فاضل در گفتگو با «کارخانه دار»:

فرصت های فولاد را استادانه به چالش تبدیل کرده ایم!

گفتگو کننده: فاطمه باقری

می رسند که اگر قرار است نوسازی شکل بگیرد، حتما باید یک صنعت فولادی داشته باشیم به همین دلیل به سراغ روسها می رویم که آن زمان، در صنعت فولاد واقعا پیش رو بودند. بعد هم به سراغ کشورهای غربی می رویم که فولاد مبارکه را شکل بدهیم. این بستر را ببینید بعد به این سوال پاسخ دهیم که آیا ما مسیر را درست رفتیم؟

حالا به نظر شما، ما مسیر صنعت فولاد را درست رفتیم؟

خیرا درست شروع کردیم اما در مسیر درست ادامه ندادیم. ما در فرهنگ خودمان یک گزاره عامه پسند «راه بندها و جابنداز» داریم اما فولاد در جهان اول که بستر توسعه ژاپن و آلمان و آمریکا را فراهم می کند کاملا همه چیزش برنامه ریزی شده است. هیچ چیزش اتفاقی نیست. یک خط امتدی را برای توسعه ملی می کنند اما در کشور ما اتفاق های می افتد که در فرایندهای صنعت فولاد، دچار فراز و فرودهای زیاد می شویم و آخرش هم معلوم نیست به کجا می خواهیم برسیم! دست آخر هم با چالش روبرو می شویم.

این کتاب اشاره می کند که از حدود ۳۰ سال قبل از پیدایی راه آهن، پنج پیچ ها و زمزمه هایی در خصوص صنعت راه آهن در میان جامعه شروع شده بود؛ با این موضوع که ایران ذوب آهن می خواهد و شکل گیری نهایی ذوب آهن هم تبلور همان مباحث بود.

جالب است زمانی که قرار بود کارخانه ذوب آهن در ایران شکل بگیرد، این تصور و باور که ذوب آهن ستون خیمه صنعتی شدن است، در جامعه شکل گرفته بود. مثل همین امروز که اگر کسی بخواهد در باره دیجیتال مارکتینگ حرف بزند، حتما یک خیمه اش هوش مصنوعی است. اول زمزمه هوش مصنوعی در محافل شروع می شود و ۲۰ سال دیگر یک صنعتی بر همین بستر ایجاد می شود.

در دهه اول، دوم و سوم قرن ۱۴ هجری شمسی هم، یک پیچ دیگری در باره اهمیت فولاد در ایران شروع شد و سپس ذوب آهن اصفهان شکل گرفت.

در مجموع، یک صنعت مستمر، یک پیوست هایی هم با خودش دارد، زیست و صنعتی را شروع می کند و در نهایت باید و نباید هایی شکل می گیرد و با همزاد جهان و یا خارج از این همزادگی، رشد می کند.

آیا از این صحبت های شما می توان نتیجه گرفت که شکل گیری ذوب آهن بر اساس نیازهای جامعه بود؟

کلیتش بر اساس نیازها بود اما حد یقف و نقطه نهایی آن بر اساس نیازها نبود. مثلا در آغاز ریاست جمهوری مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی که جریان نوسازی و بازسازی صنعت در بعد از جنگ، شروع شد در جامعه فضایی شکل گرفت که هر کس به هر صنعتی جنگ می زد، یک فعه صدتا شرکت تاسیس شد که قصد داشتند ماکارانی تولید کنند الان رسیده به یک و دو شرکت بزرگ مثل زرماکارون و همه کنار رفتند. اما ما در صنعت فولاد، قدم اول نوسازی را خیلی محکم و حساب شده برداشتیم. شما اگر به تاریخ توسعه صنعتی در دهه ۶۰ نگاه کنید، می بینید که فولاد رکن رکین و اساسی آن به حساب می آید چرا که در سیاستگذاری های قبل آن، یعنی در دهه ۴۰ به این نتیجه

با اینکه می دانستیم، این روز ها به خاطر بحران ناترازی های انرژی، حال و روز فولادسازان خوب نیست و اصطلاحا دل و دماغ حرف زدن ندارند اما به سراغ دکتر سعید فاضل، مدیرعامل «هلدینگ صنایع و معادن غدیر» رفتیم تا به مفهوم اساسی تری یعنی اوضاع حکمرانی در صنعت فولاد ایران بپردازیم. او دکترای سیاستگذاری عمومی از دانشگاه تهران و دارای تجارب و سوابق ارزنده ای در شرکت های بزرگ فولادی کشور است که اخیرا از سوی انجمن فولادسازان به عنوان «مردشایسته فولاد سال کشور» نیز انتخاب شده است. دکتر فاضل معتقد است که نقطه شکل گیری صنعت فولاد ایران، برخلاف بسیاری از صنایع، بسیار دقیق و حساب شده و منطبق بر نیازهای جامعه حول محور اندیشه نوسازی و توسعه صنعتی بود اما در طول چند دهه اخیر، در حوزه سیاستگذاری های مرتبط با رشد و استمرار این صنعت، دچار اشتباهات و خطاهایی شده ایم و اکنون می توان گفت که متأسفانه به دست خودمان، فرصت های سرمایه گذاری در این صنعت را به چالش و تهدید تبدیل کرده ایم. این گفتگو را با یک پرسش تاریخی پی می گیریم:

جناب دکتر فاضل، اگر مایلید، بحث را ابتدا در باره اندیشه شکل گیری صنعت فولاد در ایران، آغاز کنیم. اساسا چه شد که ما به دنبال فولاد رفتیم؟

صنعت فولاد، مولود جریان نوسازی در ایران است و فی الیاده ایجاد نشده است. من چندسال پیش کتابی را می خواندم در باره شکل گیری صنعت راه آهن در ایران و سوال کتاب این بود که چطور به ذهن رضا شاه رسید که به دنبال تاسیس راه آهن در ایران باشد؟

ما در صنعت فولاد، قدم اول نوسازی را خیلی محکم و حساب شده برداشتیم. شما اگر به تاریخ توسعه صنعتی در دهه ۶۰ نگاه کنید، می بینید که فولاد رکن رکین و اساسی آن به حساب می آید چرا که در سیاستگذاری های قبل آن، یعنی در دهه ۴۰ به این نتیجه می رسند که اگر قرار است نوسازی شکل بگیرد، حتما باید یک صنعت فولادی داشته باشیم. به همین دلیل به سراغ روسها می رویم که آن زمان، در صنعت فولاد واقعا پیش رو بودند.

علت این فراز و فرودها چه بود؟

علتش سیاستگذاری بود. سیاستگذاری یعنی صورتبندی یک مسئله. یعنی اینکه تمام اجزا را در نظر می گیرند و صورتبندی می کنند و پیوست هایی را قائل می شوند و آزمون و خطایی در کارشان نیست اما ما چنین کاری نمی کنیم. البته ادای برنامه ریزی و صورتبندی را در می آوریم. مثلاً طرح جامع فولاد تدوین کردیم. طرح جامع می گوید که در ۱۴۰۴ باید ۵۵ میلیون تن فولاد تولید کنیم اما همان طرح جامع چند چیز را با هم ندارد:

۱. پیوست زیست محیطی ندارد

۲. پیوست تامین مواد ندارد

۳. پیوست آب و بطور کلی آمایش سرزمین ندارد.

به همین دلیل، ممکن است که در پایان زمان تعیین شده برای آن طرح و چشم انداز، ظرفیت های تولید ۵۵ میلیون تنی فراهم شود اما زیر ساخت ها آماده نباشد!

به عبارتی، جامعه توسعه نیافته، جامعه پیش بینی ناپذیر است و نمی شود در آن، آینده پژوهی صورت داد. هم اکنون هم باید در نظر داشته باشیم که اگر بخواهیم بعداً دچار اضطراب نشویم، حتماً باید در زمینه هوش مصنوعی این پیوست ها را داشته باشیم.

در همین صنعت فولاد، یک زمانی خواستیم به دنبال صنایع گاز پایه باشیم و به همین دلیل، صنعت را از کوره بلند بردیم توی کوره قوس. بعد اسفنجی کردیم اما امروز به این نتیجه رسیدیم که گاز نداریم و در نتیجه بیشترین آسیب را از ناحیه این صنعت دیدیم. ضمن اینکه ما در حوزه سیاستگذاری صنعت فولاد، تابع جریان های قدیمند سیاسی هم شدیم.

جریان های سیاسی به چه شکلی روی سیاستگذاری های فولاد تاثیر گذاشته است؟

صنعت ایران تابع سلطه قوم گرایی و منطقه گرایی شده است که عمدتاً از طرف پارلمان اعمال شده است. مثلاً نماینده مجلس به خاطر اینکه رای کسب کند، بخشی از فولاد را می برد در منطقه خودش؛ بدون آنکه این قبیل تصمیمات و سیاستگذاری ها، تابع آمایش سرزمین باشد ما الان «فولاد نی ریز» را داریم اما هر چور فکر می کنیم، نمی دانیم که اساساً چرا در اینجا که نه آب و نه گاز و نه معدن دارد، فولاد تاسیس کرده اند؟

دولت الان عواقب سیاستگذاری هایش را نمی پذیرد. دولت روزی سرمایه گذار را تشویق کرده که به دنبال فولاد گاز پایه برود اما امروز می گوید که من هیچ تعهدی در دادن گاز و برق ندارم و ساخت نیروگاه هم باید با خودتان باشد! این نوعی بی مسئولیتی در سیاستگذاری است. فولاد ساز هم متقابلاً می تواند بگوید: خوب اگر این جور است، پس من هم مسئولیتی در ایجاد اشتغال و تامین نیروگاه ندارم. دولت، تاز می گویند نیروگاه بنزید اما من گاز نیروگاه را نمی دهم و این یک فرایند مغشوش در سیاستگذاری است.

انرژی الان تبدیل به پاشنه آشیل صنعت شده و باید یک فکر اساسی کرد همین امروز اگر بخواهیم به اصطلاح برای تامین انرژی فکر کنیم شاید ۳ سال طول بکشد ولی باید این کار انجام شود. باید در حوزه سیاستگذاری هم اندیشی جدی صورت بگیرد. اگر ما بخواهیم نیروگاه بسازیم، جدای از زمان، در برگزیده هزینه هایی هم است. الان ما فولاد سازان در حوزه تامین مالی هم دچار مشکل هستیم. در حوزه تقسیم سود هم دچار چالش هستیم!

در نتیجه همه آنچه می توانست به عنوان فرصت برای سیاستگذاری فولاد مطرح باشد همه تبدیل به تهدید شده است. آب را از خایج فارس بردیم اما دانش فنی وجود ندارد ما فرصت ها را استاندانه به چالش تبدیل کرده ایم. کشور ترکیه همینقدر فولاد تولید می کند اما منابع معدنی ندارد و موضوع را با قرضه حل می کند. بصورت کلی اگر فرایند اول و آخر فولاد را نگاه کنیم، می بینیم آنچه دیروز فرصت بوده امروز تبدیل به چالش های اضطراب آور کرده ایم.

این سیاستگذاری ها توسط دولت صورت گرفته، منظور شما همین است؟

بله! توسط دولت صورت گرفته اما دولت الان عواقب سیاستگذاری هایش را نمی پذیرد. دولت روزی سرمایه گذار را تشویق کرده که به دنبال فولاد گاز پایه برود اما امروز می گوید که من هیچ تعهدی در دادن گاز و برق ندارم و ساخت نیروگاه هم باید با خودتان باشد! این نوعی بی مسئولیتی در سیاستگذاری است. فولاد ساز هم متقابلاً می تواند بگوید: خوب اگر این جور است، پس من هم مسئولیتی در ایجاد اشتغال و تامین نیروگاه ندارم. دولت، تاز می گویند نیروگاه بنزید اما من گاز نیروگاه را نمی دهم و این یک فرایند مغشوش در سیاستگذاری است.

این فرایند مغشوش، حکمرانی در صنعت فولاد را دچار اشکال کرده است. خدا کند که معجزه ای شود و مشکل حل شود. همین امروز که زمستان است برق نداریم، تابستان را چه کار کنیم؟! ما از ۳۳۰ روز کاری حدود ۶۰ یا ۷۰ روز کاری داشته ایم. این ها مباحث اجرایی است و گرنه سیاستگذاری در حوزه نظام تعرفه و قیمت گذاری تا حدودی خوب شه و دیگر هر روز صبح که بیدار می شویم با یک بخشنامه جدید مواجه نیستیم وزارت صمت الان از این نظر بهتر شده است.

تاثیر انرژی بر کیفیت حکمرانی در صنعت فولاد ایران را چگونه ارزیابی می کنید؟

در هر صورت، دولت باید نقش خودش را اجرا کند. انرژی الان تبدیل به پاشنه آشیل صنعت شده و باید یک فکر اساسی کرد همین امروز اگر بخواهیم به اصطلاح برای تامین انرژی فکر کنیم شاید ۳ سال طول بکشد ولی باید این کار انجام شود. باید در حوزه سیاستگذاری هم اندیشی جدی صورت بگیرد. اگر ما بخواهیم نیروگاه بسازیم، جدای از زمان، در برگزیده هزینه هایی هم است. الان در حوزه تامین مالی هم دچار مشکل هستیم. در حوزه تقسیم سود هم دچار چالش هستیم!

راهکار پیشنهادی شما چیست؟

به نظر من پیشنهاد وزیر صمت برای تشکیل ستاد فولاد و اینکه نخبگان دولت و فولاد بنشینند و چاره اندیشی کنند، پیشنهاد خوبی بود. باید فکری کرد، شاید به این جمع بندی برسیم که بخشی از این دانش فنی را ببریم در کشور دیگری و سودش را برگردانیم به داخل؛ مثل موضوع کشت فراسرزمینی.

به هرحال مسائل فولاد با همایش حل نمی شود بلکه باید این کار در میانه دولت، جامعه مدنی و صنف یعنی جایی که سیاستگذاران و فعالان حضور دارند، حل فصل شود.

مباحثی که امروز تحت عنوان «اقتصاد دریا محور» مطرح می شود را چقدر در چشم انداز بهتر صنعت فولاد کشور مفید می دانید؟

شما اگر به اطلس فولاد دنیا نگاه کنید، همه در کنار آب دریاها و دریاچه ها قرار گرفته اند. من هم فکر می کنم، خوب می شد که اگر مجتمع های عظیم فولادی در مکران تشکیل می شد که علاوه بر صادرات محصولات، حتی در صورت نیاز مواد اولیه هم وارد می شد. باید مجتمع هایی ۱۰ میلیون تن به بالا در دل زنجیره تشکیل شود.

باید فرمان فولاد را تغییر می دهیم:

اول اینکه توسعه فولاد در سرزمین اصلی متوقف شود

دوم اینکه پلن ها و مجتمع ها بزرگ با سرمایه گذاری خارجی در کنار دریا شکل بگیرد

و گرنه از قافله فولاد عقب خواهیم ماند!

به نظر من پیشنهاد وزیر صمت برای تشکیل ستاد فولاد و اینکه نخبگان دولت و فولاد بنشینند و چاره اندیشی کنند، پیشنهاد خوبی بود. باید فکری کرد، شاید به این جمع بندی برسیم که بخشی از این دانش فنی را ببریم در کشور دیگری و سودش را برگردانیم به داخل؛ مثل موضوع کشت فراسرزمینی. به هرحال مسائل فولاد با همایش حل نمی شود بلکه باید این کار در میانه دولت، جامعه مدنی و صنف یعنی جایی که سیاستگذاران و فعالان حضور دارند، حل فصل شود.



علاءالدین میر محمد صادقی آنچه بود، آنچه می نمود و آنچه دیگران می دیدند

فاسم خرمی

برای حاج علای زخم خورده اما دیگر کار از کار گذشته بود و ماهها طول کشید تا ثابت کند که بدهی های او به بانک های رژیم شاه بصورت غلط محاسبه شده و او با دیگر سرمایه داران (به گفته انقلابیون) زانو صفت متفاوت است. سرانجام وقتی کارخانه مصادره شده را از مدیران جوان و انقلابی پس گرفت، ۱۵ میلیون تومان بدهی (به پول سال ۵۹) روی دست او خرج گذاشتند! حجم زیان ناشی از هزاران کارخانه مصادره شده در آن سالها راه از روی همین رقم می توان محاسبه کنید!

میرمحمد صادقی در روزهای منتهی به پیروزی انقلاب، احتمالاً پولدارترین تاجر مسلمان و هوادار آیت الله خمینی به شمار می آمد که ادعا می شود به همراه کریم دستمالچی تاجر ملی گرای هوادار مصدق، بخشی از هزینه های اجاره و بیمه هواپیمای فرانسوی ایرفرانس در پرواز ۱۲ بهمن ۵۷ را پرداخت کرده بود؛ ادعایی که هنوز هم محل بحث است.

او در طول سالهای بعد از پیروزی انقلاب، همواره خود را مخالف مصادره ها نامید اما تقریباً هیچ سند رسمی از مخالفت های او در هنگامی که دینفود بود، به دست نیامده. هر چند در دفاع اتقاق بازگانی که بعد انقلاب پایگاه تجار سنتی شده بود، بارها کوشید و در مجموع یکی از حلقه های اتصال تجار با حاکمیت بود.

با این همه، این اصفهانی اهل حساب و کتاب، در حدود ۴۵ سال بعد از انقلاب، درجه فعالیت های سیاسی خود را با جریانات مسلط بر سیاست و اقتصاد ایران، تنظیم کرد و هم جهت نگاه داشت و از اعضای قدرتمند و ثروتمند اتقاق بازگانی و صنایع و معادن ایران باقی ماند. انکار نباید کرد که او به حکم پیشه تجارتش، از فضای پدید آمده در چهار دهه اخیر سودها انباشته است که در پارادایم اصلی تجارت «سود» است.

قضاوت منصفانه در باره زندگی سیاسی و اقتصادی میر محمد صادقی در فضای ناتراز امروز، کار راحتی نیست اما می توان حدس زد که با مرگ او، نسل سرمایه دارانی که پول می دادند تا انقلابیون فرودست برای آنها دنیا و عقیبا مهیا سازند، دیگر به پایان رسیده است.

از سال ۱۳۴۲ و آغاز نهضت امام خمینی او یکی از مهمترین نیروهای سیاسی و اقتصادی مخالف حکومت پهلوی و از متهمان گریزان ترور حسنعلی منصور بود. او را استاد فعالیت های تشکیلاتی سنتی و کم غوغا در سالهای قبل از پیروزی انقلاب نامیده اند. بدون آنکه نام زیادی از او بر سر زبانها باشد، نزدیک به یکصد مدرسه و مرکز آموزشی و مذهبی از جمله مدرسه رفاه را تاسیس کرد. چندین صندوق قرض الحسنه و موسسه مالی و نیز شرکت های تجاری را احداث کرد که وظیفه اصلی برخی از آنها (مثل شرکت سبزه) فقط کمک به خانواده زندانیان سیاسی قبل از انقلاب و مأموریت شرکت «لعاب قائم» تامین شغل برای فعالان سیاسی بیکار شده بود.

مصادره کننده ای در معرض مصادره

زندگی تاجران سیاسی ایران، معمولاً عاری از درس و طنز و عبرت هم نیست. علاء میرمحمد صادقی و حاجی علی ترخانی که در میان گروههای اپوزیسیون حکومت، پول ها پاشیدند تا پوزه شاه را به خاک بمالند، در فردای پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت کمیته بند «ج» درآمدند که قرار بود به مصادره سازی اموال بورژوازی صنعتی و صاحبان صنایع بزرگ بازمانده از حکومت پیشین مبادرت ورزند. کسانی که گفته می شد با رانت جویی، ساخت کارخانه و استثمار کارگران، در زمره بلوک حامی بلوک قدرت و عامل تحکیم سلطه رژیم محمد رضا پهلوی بوده اند!

روزی که انقلابیون چپ اندیش و مسلمان و دریافت کنندگان کمک های مالی حاج ترخانی، کتابی و میرمحمد صادقی، ایندولوزی انقلاب اسلامی را ضد سرمایه داری خواندند و اموال همه سرمایه داران مشهور حتی کارخانه «گچ رامهرمز» خود علاءالدین را نیز در میان فهرست اموال مشمول مصادره ها قرار دادند، حاج علاء تازه فهمید که با چه قلاب خود ساخته ای صید شده و گرفتار آمده است. حتی دایی او که دادستان ارتش بود و با توصیه او در تخفیف مجازات زندانیان سیاسی دوران شاه، همکاریها داشت نیز علیرغم وساطت های مکرر او، پیش چشمانش توسط آیت الله خلخالی اعدام شد!

روز سه شنبه ۲۷ اذر ۱۴۰۳ در میان غبار ناشی از آلودگی هوا و سرما و بی گازی و بی برقی شهر تهران، یکی از صاحب نام ترین تجار مذهبی ایران و از اسپانسرهای مالی انقلاب ۵۷ در سن ۹۳ سالگی چشم از جهان فرو بست.

علاءالدین میرمحمدصادقی شاید از آخرین بازماندگان نسلی از بازرگانان باورمند معاصر ایران باشد که می خواست با در آمیختن مذهب و سیاست و تجارت، به دنیا و آخرت خود و گروههای سیاسی که به آنها باور داشت، توأمان رونق ببخشد که احتمالاً و دست کم در یک مورد، ناموفق بود. روز ۲۴ تیرماه ۵۸ که کارخانه «گچ رامهرمز» متعلق به او در فهرست، اموال سرمایه داران مشمول مصادره انقلابیون قرار گرفت، رنگ حاج علاء مثل گچ سفید شد!

زندگی میرمحمد صادقی شاید مصداق بارز جبر اقلیم و جغرافیا باشد که مسیری جبر آنچه او طی کرده نمی داشت. او در سال ۱۳۱۰ در خانواده ای فرودست اصفهانی متولد شد؛ جایی که سودای تجارت و ثروت از علائق ذاتی و خونی آنهاست.

پدر بزرگ او از روحانیون «مشروع خواه» و خواهان حفظ سلطنت محمدعلی شاه قاجار بود. پدر او که از مخالفین قوانین جدید مثل نظام سربازی به حساب می آمد، تحت فشار حکومت رضا شاه، لباس روحانیت را از تن کند و به کارگری و عمدتاً فعالیت در کارگاههای نساجی روی آورد.

سلطان تولید و تجارت گچ

علاء که همیشه دوست داشت، علاءالدین صدا شود، اما حکومت رضاشاه با ثبت نام مذهبی غلیظ در شناسنامه او مخالفت کرده بود، به دلیل تنگدستی، بیش از دو کلاس درس نخواند و به عنوان شاگرد مغازه در بازار اصفهان و سپس بازار تهران مشغول به کار شد. مدتی شیفته فدائیان اسلام بود و سپس به جریان موفقه اسلامی پیوست که تشکیلی قدرتمند از بازاریان مذهبی مخالف شاه و حامی آیت الله خمینی (ره) بودند.

میرمحمد صادقی که کاسبی را از خرید و فروش چای آغاز کرده بود، سپس فعالیت هایش در زمینه پنبه، سیمان، آجر و در نهایت گچ را بسط داد و به یکی از نخستین صادرکنندگان خصوصی سیمان ایران به کشورهای همسایه مبدل شد و مجهزترین کارخانه گچ ایران به نام «گچ سمنان-مازندران» را تاسیس کرد.

علاءالدین میرمحمدصادقی شاید از آخرین بازماندگان نسلی از بازرگانان باورمند معاصر ایران باشد که می خواست با در آمیختن مذهب و سیاست و تجارت، به دنیا و آخرت خود و گروههای سیاسی که به آنها باور داشت، توأمان رونق ببخشد که احتمالاً و دست کم در یک مورد، ناموفق بود. روز ۲۴ تیرماه ۵۸ که کارخانه «گچ رامهرمز» متعلق به او در فهرست، اموال سرمایه داران مشمول مصادره انقلابیون قرار گرفت، رنگ حاج علاء مثل گچ سفید شد!

میر محمد صادقی به مثابه عضوی از طبقه بورژوازی تجاری

مرحوم علاء الدین میر محمد صادقی، جدای از ویژگی و کاروکسب فردی، عضو از یک طبقه اقتصادی و اجتماعی در ایران هم به حساب می آمد که آنرا بورژوازی تجاری نام نهاده اند. این دسته از تجار مذهبی و سیاسی، گذشته از میزان نقشی که در انقلاب ۵۷ برای خودشان قائل بودند و جدای از جایگاهی که امروز در ذهن و باور مردم ایران دارند، اما در سالهای نخست پیروزی انقلاب اسلامی، سلاطین بلامنازع بازار تهران و اتاق بازرگانی و بازیگر قهار لایه های پنهان و آشکار قدرت کشور بودند و تقریباً تا همین اواخر، جهت سیاست های تجاری کشور را تعیین می کردند و هیچ وزیر بازرگانی، بدون چراغ سبز آنها وارد کابینه نمی شد.



قدرت یابی بورژوازی تجاری در ایران بعد از انقلاب

تجار، بازاریان و زمینداران ایران که در وقوع انقلاب مشروطیت، نقش محوری داشتند، با آغاز صنعتی سازی کشور در دوره پهلوی اول و دوم کم کم به حاشیه رفتند و جای خود را به صاحبان صنایع و کارخانه داران بزرگ واگذار کردند که در ادبیات امروز «بورژوازی صنعتی» نامیده می شوند. صاحبان صنایع از اواخر دهه ۱۳۳۰ تا وقوع انقلاب اسلامی در سال ۵۷، به پشتوانه سیاست های اقتصادی حکومت، نقش مسلطی بر بازار و تشکل های کارفرمایی مثل اتاق بازرگانی داشتند.

با وقوع انقلاب اسلامی، زمینه قدرت یابی یک ایدئولوژی ضد سرمایه داری در ایران فراهم شد که نقطه اشتراک و تمرکز آن، ضدیت با سرمایه داران صنعتی، بازماده از رژیم پیشین بود. و سرانجام در تیرماه ۱۳۵۸ به موجب قانون موسوم به حفاظت صنایع، این دسته از سرمایه داران بزرگ، مصادره و دولتی شد و این طبقه قدرتمند اقتصادی و اجتماعی، رو به افول نهاد.

نخستین نیرویی که توانست قوه اجرایی و سیاست گذاری کشور را در فرای انقلاب به دست بگیرد، میانه رویی مرکب از جبهه ملی و نهضت آزادی ایران بودند که نماینده بخشی از طبقه متوسط مدرن به حساب می آمدند. برخی از رهبران این احزاب که در «دولت موقت» قدرت گرفتند اگر چه خود به فعالیت صنعتی و اقتصادی اشتغال داشتند و ظاهراً مخالف حقوق مالکیت خصوصی نبودند با مصادره اموال صاحبان صنایع برجسته در دوره پهلوی و دولتی سازی بانک ها و اغلب صنایع، نه تنها مخالفتی نکردند بلکه دست اندر کار بودند. مهندس بازرگان مدعی بود «مالکین و صاحبان سرمایه رفته اند و پولها را برده اند و برای ما رت بدکاری و زحمت گذاشته اند».

بورژوازی در جوامع پیشرفته سرمایه داری به سه شاخه سرمایه داری تجاری، مالی و تولیدی تقسیم می شود. بورژوازی صنعتی به لحاظ حجم سرمایه و کیفیت فعالیت با خرده بورژوازی، سرمایه داری وابسته و طبقه متوسط متفاوت است. به سرمایه داران کشورهای که با سرمایه خارجی در امر سرمایه گذاری مشارکت دارند و به به نحوی نفع و سودشان وابسته به آنهاست، سرمایه داران وابسته می گویند.

مفهوم خرده بورژوازی به سرمایه داران کوچک اطلاق می شود و طبقه متوسط در جوامع سرمایه داری و یا جوامع رشد یافته ماقبل سرمایه داری معمولاً بین دو طبقه کارگر و سرمایه دار قرار می گیرد.

کاربرد مفهوم طبقه بورژوازی در جوامع توسعه یافته و توسعه نیافته متفاوت است. در ایران دوره قاجاریه پیشه وران، فروشندگان و بازاریان، صاحبان کارگاهها و کارخانه ها و صرافان که از نظر درآمد و شرایط زندگی و موقعیت اقتصادی و اجتماعی، شرایط کم و بیش مشابهی داشتند، بورژوازی نامیده می شدند.

طبقه سرمایه دار وابسته در حکومت پهلوی شامل قشرهای بورژوازی دیوانی، بورژوازی دلال و بورژوازی صنعتی بود. طبقه سرمایه دار نویی بعد از انقلاب اسلامی ترکیبی از سرمایه داری دیوانی (شرکت های دولتی، بنیادها، موقوفه ها، بانک ها)، سرمایه داری تجاری و مالی (بازرگانان و سرمایه داران دلال)، سرمایه داری صنعتی، سرمایه داری خدماتی (پیمانکاران بزرگ و صاحبان شرکت های خدماتی) و بهره برداری بزرگ را شامل می شوند.

مقصود از بورژوازی صنعتی در ایران امروز، سرمایه گذاران، صاحبان صنایع و کارخانه داران بخش خصوصی و مقصود از بورژوازی تجاری بنگاههای بزرگ صادرات و واردات، مال ها و مراکز بزرگ تجاری و یا بانکداران است.

چیستی بورژوازی تجاری و صنعتی

مفهوم بورژوازی، به لحاظ تاریخی به طبقات جدید اعم از بازرگانان، صاحبان صنایع و کارگران صنعتی اشاره دارد که به خاطر نوع شغل و نظام تولیدی خاص خود از اشراف و زمینداران متمایز می شدند.

در قرون وسطا فردی از اهل شهر آزاد را که نه ارباب بود و نه دهقان، بورژوا می گفتند. در سده هفدهم و هجدهم ارباب یا کارفرما را در برابر دوره گردان و کارگران، یا بازرگانان را در برابر پیشه ور، به این نام می نامیدند. از سده نوزدهم به بعد، این طبقه در نسبت با سیاست و اقتصاد تعریف شد و پایه گذار تمدن جدید نام گرفت. بورژوازی در اصطلاح مارکسیستی، به معنای سرمایه داران، سوداگران، پیشه وران و دارندگان مشاغل آزاد است، در برابر پرولتاریا که تنها با فروش نیروی کار خود زندگی می کند. برحسب این طبقه بندی، بورژوازی از سویی به سرمایه داران صنعتی و سرمایه داران مالی و از سوی دیگر، به بورژوازی بزرگ (کاپیتالیستها) و خرده بورژوازی (پیشه وران خرده پا، دکانداران و دیگرانی که سطح زندگی شان خیلی بالاتر از سطح زندگی پرولتاریا نیست، تقسیم می شود.

به لحاظ مفهومی، بورژوا یا سرمایه دار کسی است که در اقتصاد کالایی (اقتصاد سرمایه داری) مالک وسایل تولید یا سرمایه است و در یکی از رشته های اقتصاد سرمایه داری اعم از بازرگانی، صنعتی، معدنی، بانکداری و یا توزیع کالا و خدمات سرمایه گذاری کرده و فعالیت می کند. بورژوازی صنعتی محصول مرحله دوم تکوین سرمایه داری است و به طبقات بالای اقتصادی و شهرنشین اشاره دارد که به سرمایه گذاری صنعتی پرداخته و یا مستقیماً درگیر تولید کالاهای صنعتی هستند.

روزی که انقلابیون چپ اندیش و مسلمان و دریافت کنندگان کمک های مالی حاج ترخانی، کتابی و میر محمد صادقی، ایدئولوژی انقلاب اسلامی را ضد سرمایه داری خواندند و اموال همه سرمایه داران مشهور حتی کارخانه «گنج رامهرمز» خود علاء الدین را نیز در میان فهرست اموال مشمول مصادره ها قرار دادند، حاج علاء تازه فهمید که به چه قلاب خود ساخته ای صید شده و گرفتار آمده است. حتی دایی او که دادستان ارتش بود و با توصیه او در تخفیف مجازات زندانیان سیاسی دوران شاه، همکاریها داشت نیز علیرغم وساطت های مکرر او، پیش چشمانش توسط آیت الله خلخالی اعدام شد!

بهرزاد نبوی، وزیر صنایع سنگین دولت موسوی در گفتگو با نشریه «کارخانه دار» اقرار می کند: «ما بعد از انقلاب، به دست خودمان بورژوازی صنعتی را نابود کردیم و به بورژوازی تجاری عقب مانده عصر چرتکه و در واقع نخود و لوبیا فروش ها، پرو بال دادیم!»

در منازعه میان نیروهای سیاسی در سه سال نخست انقلاب، در نهایت، میانه روها، چپ های مارکسیست و نیز بخشی از نیروهای رادیکال اسلامی، عرصه منازعه را وا نهادند. از این به بعد و به خصوص با دفع شورش مسلحانه مجاهدین خلق، نظام سیاسی به تدریج در مسیر تثبیت قرار گرفت.

با خروج گروه های معارض، زمینه برای شکل گیری منازعه و جناح بندی جدیدی در بین نیروهای داخل بلوک قدرت پیرامون مالکیت خصوصی و حدود دخالت دولت در اقتصاد شکل گرفت. از سال ۱۳۶۳ دو جناح عمده با دو گرایش اقتصادی در عرصه سیاست ایران موقعیت مسلط پیدا کردند. جناح چپ اسلامی که خواهان اصلاح ارضی و ملی کردن تجارت خارجی و بنگاه های اقتصادی و صنعتی بود و جریان محافظه کار یا راست اسلامی که از مالکیت خصوصی و پرهیز از دخالت دولت در تجارت دفاع می کرد.

در دهه نخست پیروزی انقلاب در خصوص تصویب قوانین مربوط به انتقال مالکیت زمین، حقوق مالکیت زمین، حقوق مربوط به معادن، مصادره اموال فراریان و مهمتر از همه ملی کردن تجارت خارجی و توزیع مجدد اراضی روستایی، بین این دو گرایش کشمکش های دامنه داری پدید آمد. اما تلاش های چپ اسلامی به پیشگامی حزب جمهوری اسلامی برای ملی کردن اراضی، صنایع و تجارت خارجی بعضاً از سوی روحانیون محافظه کار شورای نگهبان، ناکام ماند.

نتیجه نزاع میان نیروهای اجتماعی، صورتبندی سیاسی و اجتماعی خاصی ایجاد کرد که بر روی موقعیت و سرنوشت بورژوازی صنعتی تأثیر گذاشت. یکی از اجزای این صورتبندی جدید، تقویت جایگاه سیاسی و اقتصادی بورژوازی تجاری در سالهای بعد از انقلاب بود.

بازاریان بعد از انقلاب، با حذف بورژوازی صنعتی به عنوان رقیب قدرتمند خود، موقعیت سیاسی و اقتصادی کم نظیری بدست آوردند. انتخاب آقایان عسکروالادی و خاموشی از طرف شورای انقلاب برای نظارت بر کارهای اتاق بازرگانی و صنایع و معادن، مصداقی از چرخش جدی در مناسبات نیروها بود.

بهرزاد نبوی، وزیر صنایع سنگین دولت موسوی در گفتگو با نشریه «کارخانه دار» اقرار می کند: «ما بعد از انقلاب، به دست خودمان بورژوازی صنعتی را نابود کردیم و به بورژوازی تجاری عقب مانده عصر چرتکه و در واقع نخود و لوبیا فروش ها، پرو بال دادیم!»

این تحول در مناسبات نیروها اگرچه به تسلط بازاریان بر صاحبان صنایع انجامید، یک پیروزی تمام عیار برای بازاریان نبود. سیاست دولتی کردن اقتصاد و انحصاری شدن بازرگانی خارجی به نفع چند تاجر انقلابی و به ابتکار چپ های اسلامی، چشم انداز مناسبی را فراروی تجارت ایرانی قرار نمی داد.

جنگ ایران و عراق و شکل گیری اقتصاد جنگی و زیرزمینی، به آغاز مرحله ای از همکاری میان دولت و بازار منجر شد. بخش سودآور بازار آزاد یا بازار سیاه و نیز مأموریت صدور پروانه واردات و ارزهای خارجی با نرخ ترجیحی و همچنین مسئولیت کنترل اموال سرمایه داران خارجی و بنگاه های اقتصادی به تجار سپرده شد اما این اقدام باعث شد تا برخلاف دهه های قبل، بازاریان برای حفظ کسب و کار خود، محتاج دولت شوند. در هر صورت، دهه نخست بعد از پیروزی انقلاب دوران تفوق سرمایه داری تجاری بر اقتصاد ایران بود.

عواقب تسلط بورژوازی تجاری بر اقتصاد ایران

به موجب تغییرات اقتصادی و اجتماعی پس از انقلاب، یک طبقه جدید از سرمایه داران متوسط مرکب از برخی صاحبان صنایع خرد، تجار، مدیران نوکیسه، دلالان، واسطه ها و فعالان بخش خدمات و مشاغل کاذب شکل گرفت که حدود ۹۰ درصد از ۴۱۳۸۴ میلیارد ریال مازاد بر مصرف جامعه در سال ۱۳۶۲ را در اختیار داشت. جولانگاه اصلی این طبقه عرصه تجارت و خدمات بود و شبکه گسترده ای از صندوق های قرض الحسنه وظیفه انتقال و گردش این حجم از پول را به عهده داشتند.

سرمایه داری تجاری علاقمند به سودهای فوری، نه تنها تلاشی برای سرمایه گذاری بلند مدت صنعتی نشان نمی داد بلکه به واسطه تجارت نابرابر خارجی، حجم زیادی از سرمایه و ارز را از کشور خارج می کرد. تجار به خاطر در اختیار داشتن شبکه توزیع صنایع داخلی، در بیشتر مواقع اقدام به خرید عمده تولیدات داخلی به قیمت پایین و فروش آن در بازار به قیمت بالا می کردند و از این ناحیه نیز موقعیت مالی و نهادی بورژوازی صنعتی را تضعیف می کردند.

در طول دهه اول انقلاب، نهادهای تأثیرگذار برفرایند قیمت گذاری کالاهای داخلی و تعرفه بندی بر کالاهای خارجی، نظیر وزارت بازرگانی و هم اتاق بازرگانی در کنترل همین طبقه بود؛ هرچند عملکرد این طبقه (بازارگرایان) از سوی هواداران اقتصاد دولتی (دولت گرایان) با چالش هایی مواجه بود. بنابراین در این مقطع از تاریخ کشور، بخش صنعت تحت سیطره بخش بازرگانی، از یکسو و ایدئولوژی ضد سرمایه داری، از سوی دیگر، قرار داشت.

گذشته از ارتباط تاریخی آنها با روحانیون و تربیون داران رسمی، نفوذ عجیبی در صدا و سیما داشتند و خبر ارسال کمک های اهدایی آنها به جبهه های جنگ، با آب و تاب فراوان، بازتاب می یافت. فیلم ها و سریال های زیادی ساخته شد که نشان دهند محور مقاومت در مقابل رژیم پهلوی بوده اند و اگر مساعدت های مالی آنها نبود، آب از آب تکان نمی خورد. به همین دلیل، اگر سکنه دسته جمعی و گورهای گروهی آنها در روز پذیرش قطعه نامه ۵۹۸ به خاطر سقوط قیمت اجناس احتکار شده، اتفاق نمی افتاد، شاید به این راحتی از خر مراد و سینه چاکي برای انقلاب پیاده نمی شدند.

چند باری انقلابیون چپ اندیش به دنبال دولتی کردن کل تجارت خارجی برآمدند که همین تجارت مذهبی با حمایت روحانیون متنفذ، طرح آنان را نقش بر آب کردند. یک و دو باری هم دولت میرحسین موسوی زیر خیم آنها را گرفت اما قادر به خاک کردن آنها نشد و با تلفاتی عقب نشست.

کاربرد مفهوم طبقه بورژوازی در جوامع توسعه یافته و توسعه نیافته متفاوت است. در ایران دوره قاجاریه پیشه وران، فروشندگان و بازاریان، صاحبان کارگاه ها و کارخانه ها و صرافان که از نظر درآمد و شرایط زندگی و موقعیت اقتصادی و اجتماعی، شرایط کم و بیش مشابهی داشتند، بورژوازی نامیده می شدند.

پدیده زوال حرمت اجتماعی بازاریان بزرگ

واکنش های متفاوت به درگذشت میر محمد صادقی، می تواند موضوع یک پژوهش مستقل باشد. در مرگ او علاوه بر مقامات ارشد کشور و قاطبه فعالان بزرگ اقتصادی بویژه اعضای اتاق بازرگانی ایران و تهران و دیگر استانها، پیام های تسلیت ارسال و جمیعاً ذکر جمیل کردند اما این مرگ در میان اکثریت مردم جامعه، واکنش در خوری نیافت و حتی برخی بصورت خصوصی و تلفنی، او را فراتر از بهره مندان سفره باز انقلاب، توصیف نکردند. فردی ادعا کرد که قدرت و نفوذ سیاسی میرمحمد صادقی در حدی بود که حتی ستاد اجرایی فرمان امام هم در یک منازعه حقوقی، توفیق نفوذ بر او نیافت. اثبات این حرفها کار ساده ای نیست اما ادبیاتی است که در جامعه امروز ما، ساری و جاری است...

روزی، روز گاری، این تاجر مذهبی، برای خودشان قدرت و حشمتی به هم زده بودند. اما چرا دیگر آن موقعیت و منزلت اجتماعی وجود ندارد تا جاییکه خبر مرگ آنها هم، واکنش چندانی در جامعه بر نمی انگیزد؟

پاسخ به چرایی این پرسش مفصل است اما بپردازیم به عواقب این افول حرمت اجتماعی که از دلایل این سقوط، مهمتر است. احمد اشرف در کتاب «طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب» از اصطلاحی با عنوان «زوال حرمت اجتماعی» تجارت ایرانی» یاد می کند به نظر او اغلب تاجر ایرانی در دوره قاجاریه، نه تنها در امر تولید و صنعت، سرمایه گذاری نکردند تا یک بورژوازی ملی در ایران شکل بگیرد، بلکه آشکارا به عنوان واسطه فروش کالاهای وارداتی روسی و انگلیسی عمل کردند و مختصر مصنوعات دستی و پیشه وری کشور را هم ورشکست کردند. این تاجر به همان میزان که ثروتمند می شدند از احترام و حرمت اجتماعی آنان نزد مردم، کاسته می شد.

به گفته اشرف، آنها به مرور اقتدار مورد خفت و خواری قرار گرفتند که برای احیای آبرو و اعتبار از دست رفته خودشان، نهایتاً به سمت بیزاری از خارجی ها و همنوایی با تاجر خرد و با وضدیت با حکومت سوق یافتند و زمینه های شکل گیری انقلاب مشروطیت را فراهم کردند. به عبارتی آنها دست به انتحار سیاسی زدند تا از سرافکندگی تاریخی رهایی یابند!

بنابراین، زوال حرمت گروه های مرجع در جامعه، نوعاً پدیده عبرت آموز و البته خطرناکی است و چه نوسا ممکن است به ثبات و یا در روند طبیعی تغییرات ضروری در حوزه سیاست و اجتماع، اختلال ایجاد کند. به امید آنکه این تجارب گران سنگ، توشه راه تاجر جوانتر شود و در جایی بایستند که حد واسط افتخار و انتحار نباشد.

در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، همین تاجر بزرگ مذهبی، صاحبان صنایع را سرزنش می کردند که به خاطر استفاده از رانت های حکومتی، از جامعه دور افتاده اند. حرف تاجر البته درست بود. اگر بورژوازی صنعتی دوره پهلوی با جامعه عصر خودش در پیوند عمیق می بود، به آن راحتی امکان مصادره کارخانه های آنها، بدون هیچ اعتراض مردمی، فراهم نمی شد! سوالاتی که اکنون مطرح می شود اینکه آیا منزلت و حرمت اجتماعی بورژوازی تجاری و تشکل های وابسته مثل جمعیت مولف و جامعه اصناف و بازار و غیره در درون جامعه امروز ایران، واقعا مرتفع تر از جایگاه بورژوازی صنعتی در اواخر دوره پهلوی است؟



حاج علاء؛ صدای لِرزان امروز و گام‌های قوی دیروز

امیر حسین کاوه (مدیر عامل گروه صنعتی سدید)



ما نسلی هستیم که صدای لِرزان او را در جلسات مختلف شنیدیم. هفتاد سال کار و تلاش خستگی آور را پشت سر گذاشته بود که دیدگان همه ما به غبطه، امروز او را می‌نگریستند. این اواخر عضو هیات ریسه اتاق ایران نبود ولی همواره یک صندلی میهمان ویژه برای او در جایگاه هیات ریسه اتاق ایران، به محض حضورش مهیا می‌شد. احترام او بر همه واجب بود. مگر او کیست که همه تشکلهای صنفی و انجمن‌های تخصصی و همه فعالان اقتصادی به دیده‌ی احترام خاص و خالصانه و از صمیم قلب با مهریانی به وی می‌نگرند؟ همه مفهوم پیشکسوتی را بی‌شک شایسته‌ی او می‌دانستند. همه می‌دانند او کارآفرین بود. اما چطور هزاران کارآفرین دیگر ایران زمین، نامی از آنها بر سر زبان‌ها نیست. او خدمت‌گزار و فعال ولی ناشناخته نبود.

چرا او نام آور بود؟ گاهی منزلت او را به اولین نماینده‌ی حضرت امام در اتاق بازرگانی بودن، می‌دانند و او را محترم می‌شماری و گاهی به قبل از آن و موضوع بیمه هواپیمای حامل حضرت امام آنگاه که از تبعید رهسپار ایران شد. ولی این نمایندگی از سوی امام از کجا صادر شد؟ آیا سرچشمه‌ای جز تلاش و کار صادقانه و مبارزه برای بهتر شدن اوضاع کشور در چندین دهه بود که سبب قوت قلب صادر کننده‌ی حکم بود.

گاهی و برخی محبوبیت او را به سرشناسی‌اش در همراهی با یک حزب قدیمی سیاسی، چون هیأت مؤتلفه اسلامی در کنار دست افرادی چون عسگر اولادی و بادامچیان و حتی شانه به شانهی چهره‌ای نه چندان محبوب فعلی، همان وزیر ارشاد هاشمی رفسنجانی یعنی آقای میرسلیم می‌پندارند اما او بیشتر هم راز و همیار همشهری خودش دکتر بهشتی بود. اصالت فکری او، هم حزبی‌ها را هم به مدارا و وفای با دیگر احزاب و افراد بیرون از جناح خود می‌کشاند.

آری نسل ما، صدای لِرزان او را به یاد دارد و احترامات فائقه به او را دیده است ولی این همه یک شبه درست نشده، هشتاد سال درد عاشقی ایران و درد دین اسلام در دل خود پرورانده است. از برپایی روضه در خانه خود تا هیأت امنای مؤسسه و مدرسه علوی و بنیانگذاری صدها مؤسسه دینی و اسلامی و خیریه‌های دیگر ... در ذهن خود می‌پرستد چرا این گونه محترم بود؟ چون او مومن بود؟ آری.

ولی ایمان که به تنهایی نمی‌تواند شاخصه‌ی پذیرش او از سوی فعالان اقتصادی باشد، مومنان زیادی تا به حال در اتاق بازرگانی و تشکلهای او نمانده‌اند.

او پول زیاد داشت، آری اما خیلی‌ها پولدار ولی نامحترم هستند و محبت دلی کسی را با خود ندارند.

شاید او فرقیش با دیگران این بود که بازاری و حجره دار با اخلاق قش و غصه‌ی جدیدش این بود که اخلاق مداری در بازار رو به افول رفته است.

او خوش برخورد بود، آری اما خوش خلقی به تنهایی دلیلی بر نشستن بر تارک جمعیت‌ها نیست، ولی اخلاق مداری او را ممتاز از دیگران کرده بود.



فرزندان علاءالدین میر محمدصادقی

او ۴ فرزند داشت که یکی از آنها حسین میر محمدصادقی حقوقدان است. دختر ایشان، مدیر مجتمع آموزشی رفاه و فعال صنعت آموزش در تهران است. دکتر محسن و دکتر حسن میر محمدصادقی نیز در زمینه پزشکی و روانشناسی فعالیت دارند.

در باره حسین میر محمد صادقی



میر حسین میر محمدصادقی در تاریخ ۱۳۳۵/۱/۱۷ در یکی از محله‌های خیابان نظام آباد تهران متولد شد. دوران دبیرستان را در دبیرستان علوی تهران سپری کرد و در خرداد ماه ۱۳۵۴ موفق به اخذ دیپلم ریاضی گشت و در دانشکده حقوق دانشگاه ملی ایران (شهید بهشتی فعلی) پذیرفته شد. بعد از پایان دوره لیسانس برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت. در دوران اقامت در انگلستان مدتی با بخش حقوق و مطبوعاتی سفارت جمهوری اسلامی ایران در لندن همکاری داشته و به مدت پنج سال در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۵ به عنوان سرپرست دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران در لندن فعالیت می‌کرد.

دکتر حسین میر محمدصادقی هم اکنون حقوقدان و وکیل دادگستری (عضو مرکز وکلای قوه قضائیه) و نویسنده کتب حقوقی در رشته حقوق کیفری به ویژه حقوق کیفری اختصاصی و منتخب دومین همایش اهدافی چکش زرین عدالت و نیز استاد دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی و ریاست دانشگاه علمی و کاربردی اتاق بازرگانی ایران است. او در دوره ریاست مرحوم آیت الله هاشمی شاهرودی بر قوه قضائیه، مدتی سخنگوی این قوه بود.

ثروت خاندان میر محمدصادقی
دامنه عملکرد علاءالدین میر محمدصادقی در اقتصاد ایران، صرفاً به فیلد خاصی در کسب‌وکار مثل اسدالله عسگر اولادی (سلطان خشکیار)، محدود نبود. او با ده‌ها شرکت و موسسه و صندوقی که در اختیار داشت و به صورت خانوادگی یا با همکاری دوستان نامدار و معروفش هدایت می‌شود، سالانه صدها میلیارد تومان گردش مالی داشت و فهرستی از این مجموعه‌ها را در ادامه معرفی و بررسی کردیم.

فهرست شرکت‌ها و موسسات خاندان میر محمدصادقی
فهرست شرکت‌ها و موسساتی که طبق روزنامه رسمی قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران، ایشان به عنوان سهامدار یا عضو هیات مدیره حضور رسمی داشته است را در ادامه می‌خوانید:

شرکت معارف کیش
اتاق بازرگانی ایران و کانادا
شرکت بازرگانی امید سمنان
موسسه آموزشی غیر دولتی آیت الله سید علوی غیوری
موسسه خیریه باقیات الصالحات
شرکت داروسازی حکیم
اتاق بازرگانی تهران
صندوق آندوخته جاوید
شرکت اندیشه رفاه زائر
جامعه الامام الصادق
شرکت ایران ساک
شرکت توسعه تجاری انرژی آریا
شرکت صنایع گچ ماشینی بلور
شرکت صنایع گچ خوزستان
شرکت صندوق قرض الحسنه امداد
ستاد مردمی رسیدگی به امور دبه
شرکت آرک میرعلا
شرکت کارخانجات ریسندگی و پوشاک جامعه
موسسه غیر تجاری مدارس شناختی بشارت
موسسه خیریه امام صادق
شرکت سازمان اقتصاد اسلامی
بنیاد فرهنگی غیر انتفاعی رفاه
موسسه فرهنگی آموزشی راه شایستگان

حاج علاء از قبول نقش اول پرهیز داشت و ترجیح می‌داد به عنوان مرد دوم شناخته شود اما نامرئی هم نبود تا پدر خوانده توصیف شود.



مهررداد خدیر



حاجی همیشه می‌خواست نفر دوم باشد!

به بهانه درگذشت مردی که در تقاطع سیاست و تجارت می‌زیست

"حاج علاء" از قبول نقش اول پرهیز داشت و ترجیح می‌داد به عنوان مرد دوم شناخته شود اما نامرئی هم نبود تا "پدرخوانده" توصیف شود. هر چند از اوصاف او کارهای خیر ماندگارتر است.

دو نکته در زندگی و کارنامه اقتصادی و سیاسی بازرگان پراوازه ایرانی که در آذرماه امسال در ۹۳ سالگی درگذشت پیرنگ تر و قابل توجه‌تر است:

نخست این که همواره می‌کوشید از قبول نقش اول خودداری ورزد و هر چند نه پشت پرده ولی حسب ظاهر به عنوان مرد دوم اثرگذار باشد در عین این که آن قدر هم فاصله نمی‌گرفت و نامرئی نبود که با عنوان "پدرخوانده" توصیف شود.

از علاءالدین میرمحمد صادقی سخن می‌گوییم که با عنوان حاج آقا علاء بیشتر شناخته می‌شد و اگر چه نام او در کنار برادران عسکراولادی خصوصاً اسدالله عسکراولادی شنیده می‌شد اما غلظت تعلق او به مؤتلفه مانند آن دو نبود هر چند که کار مؤتلفه به جایی رسید که در سال‌های آخر عمر حبیب‌الله او را به خاطر تلاش برای رفع حصر آخرین نخست‌وزیر ایران و همسرش و مهدی کروی کنار گذاشتند.

آنچه مرحوم میرمحمد صادقی دنبال می‌کرد جدای فعالیت‌های تجاری و اقتصادی در بالاترین سطوح متصور در شکل سنتی و امور خیریه خصوصاً در آزادسازی زندانیان مالی کاهش نقش دولت در اقتصاد و واسطه‌ری به بخش خصوصی بود و بر خلاف جماعت مؤتلفه منتقد سید محمد خاتمی نبود و بین او و رئیس‌جمهور اصلاح طلب روابط گرمی برقرار بود. حتی نقل می‌کرد که در دفتر نخست‌وزیر موسوی هم به روی من باز بود منتها می‌گفت به نام خودتان بیایید نه اتاق بازرگانی.

حساسیت مهندس موسوی به این تشکل نه به خاطر مخالفت او با نهادها که به این سبب بود که در زمان جنگ و شرایط متفاوت اقتصادی اتاق بازرگانی عملاً به مهم‌ترین پایگاه تضعیف و حمله به دولت تبدیل شده بود و هر چند ریاست ظاهری آن با علی نقی خاموشی بود اما او در واقع در استخدام علاء میرمحمد صادقی بود.

از این حیث توصیف بازرگان فقید به صفت مؤتلفه ولو از پایه گذاران و همراهان مرحوم عسکراولادی بود تصویر کاملی از او ترسیم نمی‌کند چون به لحاظ سیاسی شباهتی با مردان اصلی مؤتلفه نداشت

شاید او از افراد انگشت شماری باشد که اتاق بازرگانی جرات کرد در زمان حیاتش به درخواست اعضا و به همت غلامحسین شافعی رئیس وقت اتاق، سالن اصلی همایش‌های اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران در طبقه دهم را به نام «سالن حاج سید علاء میرمحمد صادقی» نامگذاری کند.

و هیچ‌گاه هیچ حاشیه‌ای نداشت. ولی صدای لرزان او در همین سالن هنگام نام‌گذاری با حضور معاون اول رئیس‌جمهور وقت هم حاوی پیامی بود! آن پیام چگونه بر سینه‌ها می‌نشت؟

پاسخ را از مقبولیت اوست. او اهل فضای مجازی، توییست زدن و نیس و کنایه، مصاحبه‌های پی در پی، خودنمایی‌ها و سوار بر موج مخالفت‌ها یا موافقت‌ها شدن، نبود.

علاقه سخن کوتاه خود با رسانه‌های زبانش با صدای نازک و بی‌تکلف به مخاطبش بیان می‌کرد. به واقع فصل الخطاب بود و از سوی هیچ طیف و گروهی تخطئه نمی‌شد و هم‌زمان هم هیچ متملقی دور و برش، دیده نمی‌شد.

او مومن بود؛ ولی فقط این نبود مومن اخلاق مدار بود. او کارآفرین بود. ولی فقط این نبود، او کار آفرینی خیر و نیکوکار بود.

به صدها یتیم آغوش پر مهرش و به صدها زندانی دست یاریش آزادی عطا کرد.

حاج علاء فقط در بین بخش خصوصی مقبول نبود بلکه در بین دولت مردان نیز بواسطه‌ی پادشاست هشت دهه فعالیت اقتصادی و نیکوکاریش، قدم او را در هر جلسه‌ای گرمای و سخنش را درست و بزرگ می‌داشتند.

"مومن خوش اخلاق، کار آفرین خیر" و این چهار خصوصیات باهم، او را تبدیل به حاج اعلایی کرد که رهبر جمهوری اسلامی ایران از اولین نفراتی بودند که در پیامی رحلت این مومن خیر کارآفرین را تسلیت گفتند و پیکرش در حرم رضوی به خاک سپرده شد.

تجلیل از او تجلیل و تکریم از انسانی وارسته است که می‌تواند الگوی واقع‌گرایانه‌ی همه ما در واندسای امروز دنیا باشد.

نکته پیرنگ و قابل توجه دیگر در زندگی علاء میر محمد صادقی این بود که در میان روحانیون ترجیح او همکاری با آیت‌الله بهشتی بود که نسبتی با فعالیت‌های رادیکال چریکی نداشت. جدای آن مثل خود او زاده و بالیده اصفهان بود و به همین خاطر در تاسیس مدرسه رفاه و فعالیت‌های فرهنگی پیش‌قدم می‌شد با این حال و با همه پرهیزها نام او نه خیلی نزدیک و نه خیلی دور با پرونده فعالیت مسلحانه سه گروه متفاوت گره خورد که می‌توانست اسباب دردسر جدی شود اما چون هوش‌مندانه عرصه فعالیت بازرگانی خود را از ایران به کویت منتقل کرد مانند رفیقان خود و کسانی چون حاج مهدی عراقی و حاج حبیب‌الله عسکراولادی به زندان نیفتاد تا مثل آنان ناچار باشد با شرکت در جشن سپاس آریامهر و اظهار نامت از زندان خلاص شود. آزادی‌یی که از طرف حکومت شاه تحت فشار حقوق بشری جیمی کارتر انجام شد و به جیمی کراسی شهرت یافت و تن دادن به آن از سوی پذیرندگان با نگرانی از رواج مارکسیسم در بین مبارزان و برای انجام وظیفه شرعی توجیه شده است.

با این همه ذکاوت و اگرچه حاج علاء از گروه‌های چریکی فاصله می‌گرفت و از قول بهشتی هم گفته بود اگر دنبال این جور کارها بودیم به جای بازار و مدرسه باید به قلعه فلک‌الافلاک می‌رفتیم اما چنان‌که اشاره شد نام او در پرونده سه گروه مسلح اسباب دردسر شد. اولی به خاطر ترور حسنعلی منصور به دست مؤتلفه در دهه ۴۰ و خود در خاطرات گفته شاهد بوده مهدی باقی از حاج آقای امانی خواسته استخاره کند و بسیار بعد آمده بود و بعدها به این نتیجه رسیده که مراد از استخاره همین عملیات بود و مهدی عراقی به زندان افتاد.

ماجرای دیگر لو رفتن حزب ملل اسلامی بود که باعث گرفتاری پسر عموی او شد و با این که روش این حزب را نپسندیده و همکاری نکرد بود اما از حیث عاطفی به پسر عموی زندانی دل‌بستگی داشت آن قدر که حاضر شد قطعه زمینی در نزدیکی زندان را به یکی از زندانبانان به قیمت کم و به اقساط بفروشد مشروط به آن که امکان ملاقات او با پسرعموی خود را در زندان فراهم کند و زندانبان به وعده وفا کرد هر چند از پرداخت اقساط طفره رفت و از دست حاجی که به نوعی زیر ساطور او بود بهره برد! (اگر آن زمین را نگاه داشته و بر آن برج و واحد تجاری و مسکونی بنا کرده باشد اکنون در زمره ثروتمندان است و به روح علاء میر محمد صادقی به قدر زندانیانی که آزاد کرد درود می‌فرستد).

جالب این که فرزند او - حسین - به جای حجره و ادامه کسب و کار پدر در رشته های مختلفی چون چای و قماش و گچ و سیمان سراغ درس و دانشگاه رفت و دکتر در حقوق شد و سال ها بعد آیت الله هاشمی شاهرودی که به ارتباط با بازرگانان و سرمایه داران شهرت داشت با انتخاب دکتر حسین میرمحمد صادقی شاید می خواست با یک تیر دو نشان را هدف گیرد. هم حقوق دانی خوش نام سخن گوی قوه قضاییه شود و هم روابط قدیم خود با تجار را عمیق دهد اما بعد از حکم ناموجه قاضی همدانی برای اعدام استاد جانباز منتقد - دکتر هاشم آقاچری - در آغاز دهه ۸۰ کناره گرفت و کار علمی خود را ادامه داد و زیر نام پدر قرار نگرفت.

بازترین فعالیت مرحوم میرمحمد صادقی را توجه به بخش فرهنگ باید دانست و مشارکت در ساخت مدارس متعدد و یک موسسه نشر و البته متأثر از دیدگاه آیت الله بهشتی و به این اعتبار گراف نیست اگر گفته شود اگر بهشتی مانده بود نقش میرمحمد صادقی بسیار پررنگ تر می بود و از او تنها با عنوان نایب رییس اتاق بازرگانی یاد نمی شد.

علاء میر محمد صادقی در تقاطع تجارت و سیاست نگاه فرهنگی و نیکوکارانه داشت و شاید اگر از زبان پوران بازرگان نمی شنید که همسرش آن قدر شکنجه شده که پاهایش به استخوان رسیده و نمی تواند راه برود گرد، سیاست نمی گشت و شاید بعد از انقلاب تعجب می کرد که دوست زندانی خود در پیش از انقلاب که نامزد او برای وزارت بازرگانی دولت رجایی بود و نخست وزیر و رییس جمهور نپذیرفتند (سید اسدالله لاجوردی) چگونه در همان سال ها مسوولیت داشت.

نهایت این که از یک نظر پخت با او یار بود که به خاطر آن ۵ درصد سهام کارخانه سیمان موفیان که به نام یکی از اعضای خانواده سلطنتی کرده بود بعد از پیروزی انقلاب ۵۷ به همکاری با رژیم پهلوی متهم نشد و خود گفت: "با اخوی تصمیم گرفتیم دیگر این کار تکرار نشود چون اگر باج می دادیم تا پایان عمر باید همین راه را ادامه می دادیم". محمد علی نوید البته حتی همان یک نوبت را هم مرکب نشده بود.

مرحوم میرمحمد صادقی با تمام کامیابی های مالی و سیاسی و اجتماعی در تحقق یکی از آرزوها ناکام ماند و هر چه تلاش کرد نتوانست و آن تأسیس بانک اسلامی بود. تصور او این بود که می تواند به سیاق قرض الحسنه های "جاوید" و "ذخیره جاوید" بانک اسلامی تأسیس کند و محوطه وسیعی در پامنار تهران به این امر اختصاص داد و نظر موافق رهبر فقید انقلاب را هم جلب کرد ولی دولت موقت درگیر بدهی بانک ها و ملی کردن آنها بود و زیر بار نرفت.

اقدام مهم دیگر در کارنامه سیاسی مرحوم میر محمد صادقی بیمه هواپیمای فرانسوی پروراز انقلاب است که رهبر انقلاب را از پاریس به تهران آورد. شرکت ایرفرانس نگران بود هواپیمای هدف حمله رژیم ایران یا عملیات تروریستی قرار گیرد و به همین خاطر مهندس عزت الله سحابی موضوع را با هاشمی در میان گذاشت و میرمحمد صادقی حاضر شد با پرداخت ۱۴ میلیون تومان هواپیمای بیمه کند. این عدد را وقتی بهتر درک می کنیم که بدانیم در بهمن ۱۳۵۷ قیمت یک آپارتمان ۱۰۰ متر مربعی در میدان ونک تهران ۵۰۰ هزار تومان و قیمت پیکان صفر کیلومتر ۴۰ هزار تومان بود. به عبارت دیگر پول ۲۸ آپارتمان در بهترین نقطه تهران!

چون درباره آن هواپیمای تأمین کننده هزینه آن شایعه زیاد است باید توضیح داد آنچه نقل شد درباره بیمه پروراز بود و عینا از خاطرات خود او: به آقای هاشمی و سحابی گفتم برای بیمه کردن هواپیمای امام آمادگی دارم و قرار شد تا ۱۴ میلیون تومان برای این کار اختصاص داده شود. این گونه شرکت فرانسوی هم هواپیمای را به راحتی در اختیار تیم همراه امام قرار می داد.

این گفتار کامل نیست اگر یادآوری نشود که مرحوم میرمحمد صادقی با تمام کامیابی های مالی و سیاسی و اجتماعی در تحقق یکی از آرزوها ناکام ماند و هر چه تلاش کرد نتوانست و آن تأسیس بانک اسلامی بود. تصور او این بود که می تواند به سیاق قرض الحسنه های جاوید و ذخیره جاوید بانک اسلامی تأسیس کند و محوطه وسیعی در پامنار تهران به این امر اختصاص داد و نظر موافق رهبر فقید انقلاب را هم جلب کرد ولی دولت موقت درگیر بدهی بانک ها و ملی کردن آنها بود و زیر بار نرفت. در دولت شورای انقلاب هم بنی صدر که خود مدعی اقتصاد توحیدی بود و بانک های خصوصی را برای حفظ سرمایه سپرده گذاران ادغام کرد و بانک ملت و بانک تجارت از ادغام انواع بانک های خصوصی و غالباً با صاحبان گریخته یا بدهکار تشکیل شد موافقتی با این ایده نداشت.

در دولت رجایی هم کار در دست بهزد نبوی بود و زیر بار بانک اسلامی که در واقع همان بانک بازاریان نرفتند چون تلقی این بود که اینان درکی از بانک به مفهوم مدرن ندارند و گمان می کنند می توان بانک را مانند صندوق قرض الحسنه اداره کرد. ایده بانک اسلامی هیچ گاه محقق نشد و بعد از تصویب قانون بانکداری اسلامی دیگر موضوعیت نداشت و از دهه ۷۰ هم بانک های خصوصی راه افتادند و به جای بانک اسلامی سازمان اقتصاد اسلامی ایران تشکیل شد و هیچ گاه مشخص نشد منظورشان از اقتصاد اسلامی چیست. جالب این که دوستان شان همواره می گفتند دولت موقت مانع تأسیس بانک اسلامی است و هیچ گاه نگفتند چرا این ایده را بعدتر دنبال نکردند و کاش می گفتند نشد، چون شدنی نبود و در حد همان صندوق ها شدنی است و خیلی ها اساساً میان ربا و بهره تفاوت قابل اند و بعضی به کل آن ایده را فراموش کردند و خاطره ای و تلویوی باقی ماند.

ماجرای گروه سوم اما شگفت آورتر بود. بعد از تأسیس مدرسه رفاه در پی جذب معلمان بودند که هم مذهبی و هم کوشا و دانا باشند و یکی از آنان خانمی بود به نام پوران بازرگان. مشکل آنجا حادث شد که ساواک دانست همسر پوران بازرگان کسی نیست جز محمد حنیف نژاد یکی از بنیان گذاران سازمان مجاهدین خلق و وقتی مشخص شد یکی دیگر از روحانیون مرتبط با مدرسه رفاه هم به سازمان کمک می کند و حتی به همین خاطر دستگیر شد کار بالا گرفت. چون موافقت با فعالیت مدرسه رفاه از جانب حکومت شاه به سه دلیل بود:

اول این که از ناحیه مارکسیست ها احساس خطر می کردند و مدارس مذهبی نوجوانان و جوانان را از درگتیدن به آغوش آنها برحذر می داشتند دوم این که علوی به گرایش به انجمن حجتیه اشتغال داشت. تشکیلاتی که خطری برای رژیم شاه محسوب نمی شد و معتقد به برپایی حکومت قبل از ظهور نبودند. تلقی شان از رفاه نیز همین بود. اما در عمل با همسر حنیف نژاد و روحانی مبارزی رویه رو شدند که کسی نبود جز اکبر هاشمی رفسنجانی.

سوم این که رژیم با فعالیت فرهنگی روحانیون مخالفتی نداشت کما این که در تالیف کتب تعلیمات دینی حتی در دوره وزارت دکتر فرخ رو پارسا از سه روحانی شاخص و خوش نام و هر سه واجد مدرک دکتری در عین اجتهاد (بهشتی و باهنر و گل زاده غفوری) کمک خواستند و آنها هم با استقرار در دفتری در خیابان ایرانشهر همکاری کردند.

مجموعه این اتفاقات اما سبب نشد میرمحمد صادقی عطای سیاست و کار فرهنگی را به لقای آن ببخشد بلکه با کمی فاصله فعالیت اقتصادی خود را بیشتر کرد و همچنان با سیاسیون و مبارزین ارتباط داشت و از این پس دیگر هر جا نام او بود نام بازرگانان مشهور دیگری چون حبیب الله شفیق و محمد علی نوید هم شنیده می شد. آن دو هم مانند میرمحمد صادقی زیاد دوست نداشتند در چشم پاشند.

هر چند حبیب الله شفیق که در بین دوستان به حاج مهدی شفیق شهرت داشت بیشتر به مؤلفه گرایش داشت و نشست و برخاست نوید که از پانیهان حسینی به ارشاد بود بیشتر با قشر روشن فکر و در زیست و ظاهر و افق نگاه بسیار مدرن تر از شفیق و میر محمد صادقی.



احترام اجتماعی میر محمد صادقی اما به خاطر کارهای نیکوکارانه او بود و جالب این که فرزند او - حسین - به جای حجره و ادامه کسب و کار پدر در رشته های مختلفی چون چای و قماش و گچ و سیمان سراغ درس و دانشگاه رفت و دکتر در حقوق شد و سال ها بعد آیت الله هاشمی شاهرودی که به ارتباط با بازرگانان و سرمایه داران شهرت داشت با انتخاب دکتر حسین میرمحمد صادقی شاید می خواست با یک تیر دو نشان را هدف گیرد. هم حقوق دانی خوش نام سخن گوی قوه قضاییه شود و هم روابط قدیم خود با تجار را عمیق دهد اما بعد از حکم ناموجه قاضی همدانی برای اعدام استاد جانباز منتقد - دکتر هاشم آقاچری - در آغاز دهه ۸۰ کناره گرفت و کار علمی خود را ادامه داد و زیر نام پدر قرار نگرفت.

میر محمد صادقی در نگاه دیگران



میناهرمزی

مرحوم حاج اعلاء با تلاش زیاد، امکانات وسیع اقتصادی فراهم کرده بودند و یک معدن دار بزرگ و یک صنعت دار بزرگ بودند، ولی زندگی شخصی ایشان در حد یک انسان معمولی بود. در زندگی خود هزینه و فایده می کردند و هر تصمیم اقتصادی که می گرفتند همه آنها روی حساب و کتاب بود و با تعقل تصمیم می گرفتند، لذا از یک امکانات بسیار خوبی برخوردار بودند و تدبیر معیشتی بسیار بالایی داشتند.

سید علاءالدین میرمحمدصادقی، معروف به حاج آقا علاء، که قلمش در اقتصاد کشور بلند و استوار و در سیاست هم ریشه دار، در ۲۷ آذر ۱۴۰۳ در ۹۳ سالگی دارفانی را وداع گفت و بیراهه نیست که بگوییم، اتاق بازرگانی یکی از محکم ترین ستون های خود را از دست داده است. مقامات بلند پایه کشور از رهبری تا رئیس جمهور، در گذشت این بازاری اخلاق مدار را تسلیت گفتند. بسیاری از فعالان اقتصادی و سیاسی معتقدند که وی یکی از بلند آوازه ترین نام ها در تاریخ اتاق بازرگانی، خانه بخش خصوصی است. باور به ارزش های اصیل انسانی و اخلاقی، نیکوکاری و مسئولیت پذیری اجتماعی، از ویژگی های بارز او بود.

با اعلام درگذشت حاج آقا علاء، بسیاری از فعالان بخش خصوصی، دولتمردان و سیاستمداران در کشور به بیان دیدگاه خود پیرامون وی پرداختند. تأثیر او بر جریان های سیاسی و حمایت از بخش خصوصی در زمانی که چربش همیشگی سیاست بر اقتصاد وجود دارد، گسترده و انکارناپذیر است.

بارزترین فعالیتهای مرحوم میرمحمد صادقی را توجه به بخش فرهنگ باید دانست و مشارکت در ساخت مدارس متعدد و یک موسسه نشر و البته متأثر از دیدگاه آیت الله بهشتی و به این اعتبار گزاف نیست اگر گفته شود اگر بهشتی مانده بود نقش میرمحمد صادقی بسیار پررنگ تر می بود و از او تنها با عنوان نایب رییس اتاق بازرگانی یاد نمی شد.

پیام تسلیت رهبر معظم انقلاب

حضرت آیت الله خامنه ای در پیامی درگذشت سید علاءالدین میر محمد صادقی از مؤسسين و اعضای هیئت های مؤتلفه اسلامی و خیرین برجسته کشور را تسلیت گفتند. متن پیام رهبر انقلاب اسلامی به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

درگذشت مومن خیر و کارآفرین آقای حاج سید علاءالدین میر محمد صادقی را به خانواده و همکاران ایشان تسلیت عرض میکنم و رحمت و مغفرت الهی را برای وی مسئلت مینمایم.

پیام تسلیت رئیس جمهور

دکتر مسعود پزشکیان، رئیس جمهور در پیامی نوشت: «درگذشت زنده یاد حاج سید علاءالدین میرمحمد صادقی، چهره خوش نام عرصه بازرگانی و از پیشکسوتان بخش خصوصی کشور، موجب تأثر خاطر شد. این انسان مبارز، متعهد و نیکوکار در طول حیات پربرکت خود، در کنار انجام فعالیت های مختلف اقتصادی و نقش آفرینی مؤثر در عرصه تولید و صادرات کشور، با مشارکت فعال در انجام کارهای خیرخواهانه و اجتماعی، خدمات ماندگاری از خود بر جا گذاشت که به یقین برای همیشه در خاطر ملت قدرشناس ایران ماندگار خواهد بود. اینجانب این ضایعه را به خانواده مکرم آن مرحوم، اصناف، بازاریان و فعالان اقتصادی کشور تسلیت عرض می کنم و از درگاه خداوند متعال برای ایشان رحمت بیکران الهی و همجواری با صالحان و برای عموم بازماندگان صبر و سلامتی خواستارم.»

یحیی آل اسحاق، رئیس اتاق بازرگانی ایران و عراق:

میرمحمدصادقی از حافظان اتاق بازرگانی در فضای هیجانی سالهای نخست پیروزی انقلاب بود



انسان در طول زندگی خود، با افراد مختلف در حوزه های مختلف در ارتباط است، اما برخی از این افراد در زمان خود شاخص هستند و به عنوان الگو شناخته می شوند، مرحوم میرمحمد صادقی یکی از این افراد است. به دلیل تنوع ارتباطات در محیط های مختلف دینی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی حضور مؤثر و فعالی داشتند. یعنی هر کجا که بودند از خود آثار تأسیسی برجای گذاشته اند. بنده نیم قرن با ایشان در ارتباط بودم، لذا اظهار نظر می توانم بیان واقعیت از حوزه های شخصی و خانوادگی، دینی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی که با هم در ارتباط بودیم، باشد، در مجموع اظهار نظر بنده خالی از حقایق نیست.

ایشان از ۹ سالگی دنبال ساختن خود بود و با تقدیر اینگونه برایش پیش آورده بود. درس پیچگی شاگرد کارخانه ریسندگی بودند، یعنی از سن ۹ سالگی کارگر بودند و زندگی کاری خود را از آن شرایط شروع کرده تا به بالاترین مقامات در اقتصاد و یک انسان کارآفرین در حوزه های مختلف تولید در سطح بسیار بالا، تأثیرگذار در شوراهای و جریانات سیاسی و در انقلاب جزء رجال انقلاب که به دنبال نام هم نبودند ولی تأثیرگذاری عملیاتی جدی داشتند، رسیده بودند. وی در تصمیم گیریهای انقلاب در شوراهای مرکزی و در حمایت های مالی حضور داشتند، مرحوم میرمحمد صادقی به قدری به امام (ره) علاقه داشتند که هوایم می ایشان را برای بازگشت به ایران اجاره کرده بودند و کلی از هزینه های انقلاب را به صورت رسمی و مخفی، پرداخت می کردند.

با تلاش زیاد، امکانات وسیع اقتصادی فراهم کرده بودند و یک معدن دار بزرگ و یک صنعت دار بزرگ بودند، ولی زندگی شخصی ایشان در حد یک انسان معمولی بود. در زندگی خود هزینه و فایده می کردند و هر تصمیم اقتصادی که می گرفتند همه آنها روی حساب و کتاب بود و با تعقل تصمیم می گرفتند، لذا از یک امکانات بسیار خوبی برخوردار بودند و تدبیر معیشتی بسیار بالایی داشتند. خیریه ای سراغ ندارم که در سطح ملی تأثیرگذار باشد و مرحوم میرمحمد صادقی در آن حضور نداشته باشند.

یکی از کارهای بسیار مهم مرحوم میرمحمد صادقی بعد از انقلاب ساماندهی اتاق بازرگانی و بخش خصوصی بود که مسئولیت اتاق بازرگانی را امام (ره) به ایشان و دونفر دیگر واگذار کرده بودند. در سالهای نخست بعد از انقلاب با هیجانات انقلابی که نسبت به اتاق و بخش خصوصی بود، برخی ها می خواستند اتاق را به طور کلی منحل کنند که میر محمد صادقی با تدبیر و تعامل با همه دولتهای تند و میانه و معتدل توانست اتاق بازرگانی و بخش خصوصی را با نوسانات مختلف، حفظ کند و نگذارد که بخش خصوصی به بیراهه برود. او در مجموع، مورد احترام همه فعالین اقتصادی به عنوان یک الگو و راهنما بودند.

همچنین در اختلافاتی که بین خود بخش خصوصی ها اتفاق می افتاد یک فصل الخطاب بودند. بینش بالایی در حوزه های فرهنگی داشتند، قسمت عمده خیرین مدرسه ساز را ایشان راه اندازی کردند و حوزه کارشان هم فقط در ایران نبود و در کشورهای اروپایی مثل اتریش و آلمان، تعداد زیادی مدرسه به کمک ایشان ساخته شد. در حال حاضر ۵۰ هزار دانش آموز در مدرسی که گروه مرحوم میرمحمدصادقی و همکارانشان ایجاد کرده اند در حال تحصیل هستند. در ایران هم مدارس به نامی مثل علوی، نیکان، روزه و خیلی از مدارس دخترانه و پسرانه را ایشان در تاسیس حضور داشتند. بنده حوزه ای نمی بینم که مؤثر در مسائل اجتماعی و فرهنگی با تدبیر و عاقلانه و با کرامت و متواضع باشد که ایشان حضور نداشته باشند.

در تاسیس اتاق بازرگانی ایران، تهران و شهرستانها نقش کاملاً جدی داشتند و مورد اعتماد همه بودند. الان مجسمه ایشان در اتاق ایران به عنوان یادگار است و کتابهایی هم از روش زندگی و مدیریت ایشان در بخش های مختلف تهیه شده است. در همه دولت ها چه مشورتی و چه کمک مالی حضور داشته اند. در مسائل خانوادگی هم فرزندان بسیار خوبی تربیت کرده اند. ایشان مورد احترام حاکمیت، دولت و مردم بوده اند. خوب زندگی کردند و خوب فوت کردند. مقام معظم رهبری هم برای فوت ایشان پیام فرستادند. انشالله در آن دنیا هم در مقامات بالایی حضور داشته باشند و در این دنیا هم یاد و خاطره ایشان باقی خواهد ماند.

حسین سلاخ ورزی، رئیس سابق اتاق بازرگانی ایران:

حاج اعلاء پل ارتباط میان حاکمیت و بخش خصوصی بود



در کوچه پس کوچه های پربین و خیم اقتصاد ایران، مردانی ظهور کرده اند که فراتر از اعداد و ارقام، فراتر از معادلات پیچیده تجارت، چراغی روشن برای بخش خصوصی بوده اند، علاءالدین میرمحمد صادقی، این چهره درخشان کارآفرینی، نه تنها در عرصه اقتصاد، بلکه در میدان اخلاق و نیکوکاری نیز نامی ماندگار است.

علاءالدین میرمحمد صادقی، به مثابه ستونی استوار در تاریخ اتاق بازرگانی ایران ایستاد؛ مردی که با کوله باری از تجربه، اندیشه های روشن و دلی سرشار از نیکوکاری، مسیرهایی نو برای بخش خصوصی گشود. او نه تنها کارآفرینی برجسته، بلکه انسانی متبسم و میانه رو بود که اخلاق و انصاف را به عنوان پایه های اصلی تجارت خود برگزید.

مسیر حرفه ای او از تلاش بی وقفه در عرصه های اقتصادی آغاز شد؛ اما آنچه او را از دیگران متمایز می ساخت، ارتباط بی نظیرش با حاکمیت و جامعه بود. او پلی میان بخش خصوصی و دولت بنا کرد که بر اساس اعتماد، احترام و تعامل سازنده شکل گرفته بود. علاءالدین میرمحمد صادقی هرگز صرفاً یک فعال اقتصادی نبود؛ او معتمد، مشاور و الگویی برای نسل های بعدی بخش خصوصی به شمار می رفت.

محمد حسین بر خوردار، فعال اقتصادی:
از طریق ارتباط با مجلس هم می خواست
بخش خصوصی پشتوانه قانونی پیدا کند



مرحوم میرمحمد صادقی، فعال و دلسوز برای بخش خصوصی و خیر بودند. من از نزدیک ایشان را می شناختم و می دیدم که در کار خیر پیش قدم هستند. همچنین در اتاق ایران بسیار فعال بودند. به این دلیل که بخش خصوصی شکوفا باشد خیلی مشتاق بودند که با مجلس در ارتباط باشند تا بتوانند در قوانینی که تسریع بخش کارهای بخش خصوصی بود همفکری کنند. زیرا معتقد بودند که بخش خصوصی می تواند کشور را به شکوفایی برساند. به این دلیل از دست دادن چنین شخصی برای کشور ضایعه محسوب می شود.

عباس آرگون، عضو هیئت رئیسه اتاق تهران:
در کنار تجارت، توجه زیادی به
مسئولیت اجتماعی داشت



مرحوم میرمحمد صادقی، انسان باشخصیت از بعد رفتار و گفتار بودند. در کار خیر پیش قدم بودند و تعامل خوبی با بخش حاکمیت، دولت و بخش خصوصی داشتند، همیشه آرامش توام با پختگی داشتند. در تجارت سلامت و رعایت اخلاق حرفه ای بسیار مهم است که ایشان در این زمینه بسیار انسان شایسته ای بودند.

در کسب و کار انسان موفقیتی بودند و توانستند اثرات خوبی در اقتصاد کشور از خود به جا بگذارند. امیدواریم در آینده افرادی که وارد حوزه تجارت می شوند که حوزه ای بسیار پرریسک است، با الگو قرار دادن چنین افرادی بتوانند مثل ایشان در حوزه تجارت و اقتصاد عمل کنند. مرحوم میرمحمدصادقی در کار اقتصاد، تجارت و تولید توجه زیادی به مسئولیت اجتماعی داشته اند و اخلاق مداری را سرلوحه کار خود قرار داده بودند.

اتفاق بازرگانی، برای او صرفاً مکانی برای تبادل نظرهای اقتصادی نبود؛ بلکه بستری بود برای ترویج فرهنگ کارآفرینی مسئولانه. او همواره معتقد بود که بخش خصوصی، با تمام توانایی هایش، باید نقشی فعال در بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی کشور ایفا کند.

علاءالدین میرمحمد صادقی، نه تنها چراغی روشن برای مسیر بخش خصوصی بود، بلکه نوری درخشان در دل جامعه ایران باقی خواهد ماند. زندگی او، سرشار از تلاش، صداقت و خدمت به مردم بود؛ الگویی که به همه ما نشان می دهد چگونه می توان در عین موفقیت اقتصادی، انسانی ماند و برای دیگران نور امید بود. نام و یاد او، همواره در دل ها زنده خواهد ماند و نقش اثرگذار او در تاریخ اقتصادی ایران، تا سال ها به عنوان مرجعی برای اخلاق و تعهد حرفه ای باقی خواهد ماند. او چراغی بود که هیچ گاه خاموش نشد و همچنان الهام بخش خواهد ماند.

محمدرضا پهرمان، نایب رئیس اتاق ایران:
از آخرین بازماندگان نسل بازاریان معتمد،
متعهد و مؤمن بود



علاءالدین میرمحمد صادقی به عنوان یکی از آخرین بازماندگان نسل بازاریان به واقع معتمد، متعهد و مؤمنی که هم مبارز انقلابی بود و هم تجارتش را مؤمنانه انجام داد و هم کارآفرینی داشت و هم به امور خیریه رسیدگی می کرد و گاهی در مسائل سیاسی سرک می کشید و در نهایت در جایگاهی معتبر برای فعالان بخش خصوصی و دولتی ها ایستاد.

در حقیقت آیتالله هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی، با او ارتباط مستقیم داشتند و هر سال چندین بار با حاج آقا دیدار می کردند و برای او پیغام مکتوب می فرستادند، شهرت حاج علاء به نیکوکاری و ذکاوت بود، هر دوی این رفتارها از او مردی ساخت که تقریباً برای هر فعال اقتصادی و سیاسی در چپ و راست و اصلاح طلب و اصولگرا محترم است. دهه ۶۰ برای حاج علاء به مجادله با دولت گذشت؛ جلسات شورای اقتصاد و بحث های بسیار در مورد مالکیت و اداره اقتصاد، تمام وقت او را می گرفت. وضعیت کسب و کار او پس از این دهه دیگر توسعه سابق را نداشت. او در سال های قبل از انقلاب تمرکزش را برای اداره کارخانه های سیمان و گچ گذاشته بود و در سال های بعد از انقلاب فقط سعی داشت که این صنایع را حفظ کند، به امور خیریه برسد، مدرسه سازی را ادامه دهد و در اتاق هم حضور داشته باشد. حاج آقا علاءالدین میرمحمدصادقی یکی از بزرگان تولید و تجارت این مملکت بود و سهم بزرگی در مدنیت و شکل گیری تشکلهای صنفی در کشور دارد. من ایشان را از پیش از انقلاب می شناختم. زمانی که پس از فراغت از تحصیل می خواستم وارد بازار کار شوم نام آقای میرمحمدصادقی در صنعت گچ کشور پراوازه بود. از همان دوره جوانی شان فردی بسیار مقید به کار جمعی و سرمایه گذاری در بخش تولید بودند و البته با توجه به باورهای عمیق مذهبی شان رساندن نانی حلال به کارگران را از وظایف خود می دانستند.

در فضایی که گاه روابط میان بخش خصوصی و دولت از تنش و سوء تفاهم آکنده می شد، میرمحمد صادقی توانست با سعه صدر و روحیه ای مداراگرانه، ارتباطی سازنده و مؤثر ایجاد کند. او به خوبی آگاه بود که اقتصاد ایران، در کنار تلاش های بخش خصوصی، به هماهنگی و تعامل با حاکمیت نیاز دارد. از این رو، او با تکیه بر اعتبار شخصی و نگاه منصفانه اش، همواره در تلاش بود تا پل های ارتباطی میان این دو بخش را مستحکم تر کند.

میرمحمد صادقی، چه در جلسات رسمی و چه در تعاملات غیررسمی، همواره زبان اعتدال و انصاف را برگزید. او از محدود چهره هایی بود که توانست اعتماد دولت و بخش خصوصی را به طور همزمان جلب کند؛ اعتمادی که محصول سال ها صداقت، تعهد و رفتار حرفه ای او بود.

در کنار فعالیت های اقتصادی، نام علاءالدین میرمحمد صادقی با نیکوکاری و امور خیریه گره خورده است. او با نگاه انسانی به مسائل اجتماعی، معتقد بود که موفقیت اقتصادی باید با مسئولیت اجتماعی همراه باشد. از این رو، در حوزه آموزش، بهداشت و کمک به نیازمندان، پیشگامی بی نظیر از خود نشان داد.

کارهای خیریه او نه از سر تبلیغ، بلکه برآمده از باور عمیقش به انسانیت و عدالت اجتماعی بود. او در این مسیر، همواره لبخندی پر لب داشت؛ لبخندی که نشان از آرامش و رضایت درونی او بود. در سایه تلاش های او، بسیاری از خانواده ها توانستند زندگی بهتری را تجربه کنند، و این میراثی است که تا سال ها باقی خواهد ماند.

علاءالدین میرمحمد صادقی، نه تنها چراغی روشن برای مسیر بخش خصوصی بود، بلکه نوری درخشان در دل جامعه ایران باقی خواهد ماند. زندگی او، سرشار از تلاش، صداقت و خدمت به مردم بود؛ الگویی که به همه ما نشان می دهد چگونه می توان در عین موفقیت اقتصادی، انسانی ماند و برای دیگران نور امید بود.

یکی از ویژگی های بارز علاءالدین میرمحمد صادقی، سعه صدر و تحمل مثال زدنی او بود. او در مواجهه با مشکلات، هرگز عجله قضاوت نمی کرد و با روحیه ای مثبت و نگاه امیدوارانه، به دنبال راه حل می گشت. این ویژگی او را به الگویی برای دیگر فعالان اقتصادی تبدیل کرد؛ الگویی که نشان می دهد موفقیت در تجارت، نه تنها به مهارت های حرفه ای، بلکه به اخلاق و انسانیت نیز وابسته است.

در دوره هایی که اقتصاد ایران با چالش های فراوان روبه رو بود، میرمحمد صادقی با رفتار مدیرانه و نگرشی مثبت، نقش مهمی در حفظ آرامش و ثبات در بخش خصوصی ایفا کرد. او به خوبی می دانست که تعامل سازنده و همدلی، کلید عبور از بحران هاست. حضور مستمر و طولانی علاءالدین میرمحمد صادقی در اتاق بازرگانی ایران، فرصتی برای بسیاری از همکاران و همراهان او بود تا از دانش، تجربه و بینش بی نظیرش بهره مند شوند. او نه تنها به عنوان یک کارآفرین، بلکه به عنوان معلمی برای نسل های بعدی، درس های ارزشمندی از اخلاق، مدیریت و مسئولیت اجتماعی به جا گذاشت.

بنده، چندین کار از آقای میرمحمد صادقی یاد گرفتیم؛ اول اینکه همیشه پیگیری بسیار بالایی برای کارها داشت. دوم، نداشتن سن بازنشستگی که معتقد بود تا هر زمان که انسان از لحاظ جسمی و ذهنی آمادگی دارد قطعاً می تواند کار کند. سوم حضور ایشان در کارهای خیر که برای من یک الگو بود.



حمید رضا صالحی، عضو هیئت نمایندگان اتاق؛

در ۲۵ سال پیش اولین کمیسیون تشکل های اتاق را پایه ریزی کرد

اگر به دنبال این باشیم که جریان نهادهای در بخش خصوصی چگونه شکل گرفت، به بازاریان قدیمی چون مرحوم میرمحمدصادقی خواهیم رسید. مرحوم میرمحمدصادقی توانستند در حفظ و صیانت از نهاد بخش خصوصی که اتاق بازرگانی است در برچه های مختلف تأثیر خود را داشته باشد. بعد از انقلاب که ایشان مورد اعتماد رهبر کبیر انقلاب بودند در آن زمان که جریان اقتصادی چپ در کشور حاکم بود و با شکل گرفتن اتاق بازرگانی مقاومت می کردند و افرادی که در آن زمان توانستند جلوی آن تفکر بایستند یکی از آنها مرحوم میرمحمدصادقی بود.

در نهاد سازی و تشکل سازی بسیار خوب عمل کردند. به یاد دارم در ۲۵ سال پیش اولین کمیسیون تشکل های اتاق را پایه ریزی کردند. در یک سالن در طبقه ۸ اتاق ایران بیش از ۱۰۰ روسای تشکل ها می نشستند و مشکلات را با هم در میان می گذاشتند و یاد می گرفتند چگونه مشکل را حل کنند و این بستر را مرحوم میرمحمدصادقی فراهم کردند. در بخش خیریه هم می دانند که ایشان چه کارهای مؤثری انجام داده اند. برای جوانان در اتاق مایه امیدواری بودند. پیامی که ایشان برای نسل بعدی گذاشتند این بود که درهای اتاق بازرگانی باید برای افراد بیشتری که می توانند در آینده در اتاق نقش داشته باشند باز باشد.

محمد رضا نجفی منش، عضو هیئت نمایندگان اتاق؛

اهل قهر کردن نبود، در هر شرایطی کاری که لازم بود را انجام می داد.



تمام تلاش مرحوم میرمحمدصادقی این بود که مشکلات و مسائل اتاق ها و بخش خصوصی را حل و فصل کند و به دنبال این بود تا وفای، همدلی و همگامی را به وجود آورد و یک همراهی بسیار خوبی با بخش خصوصی داشتند و پای مشکلات بخش خصوصی می ماندند. مرحوم میرمحمدصادقی با ارتباط خوبشان باعث شدند تا جلسه اعضای اتاق بازرگانی با مقام معظم رهبری صورت بگیرد. همه در همه بخش ها ایشان را قبول داشتند و از ارتباطات گسترده خود برای حل مشکلات مردم، صنعت و تجارت استفاده می کرد.

در خاطر دارم که با ایشان در گروهی بودیم که گروه ما در انتخابات اتاق برنده نشد، اما ایشان اصلاً به این موضوع که برنده هستیم یا بازنده فکر نکرد و ایستاد و در دور بعد با وفای کلی که به وجود آمد ایشان جز برندگان شدند. اصلاً قهر نمی کرد و به دنبال انجام کار بود. مرحوم میرمحمدصادقی یکی از بزرگان تولید و تجارت بود و سهم بزرگی در شکل گیری تشکل های صنفی در کشور دارد.

سعید منصور افشار، رئیس هیئت مدیره شرکت هوراند؛

از او یادگرفتیم سن بازنشستگی نداشته باشم



زننده یاد علاءالدین میرمحمد صادقی، از چهره های برجسته و خوش نام عرصه بازرگانی و از پیشکسوتان بخش خصوصی کشور بود. او علاوه بر حضور مؤثر در هیأت رئیسه اتاق بازرگانی ایران در ادوار مختلف، با فعالیت های نیکوکارانه و حمایت از امور اجتماعی، نامی ماندگار از خود در جامعه به یادگار گذاشت. وی نقش مهمی در توسعه اقتصادی و تقویت جایگاه بخش خصوصی ایفا کرد. مرحوم میرمحمد صادقی همچنین به عنوان یک نیکوکار، در بسیاری از پروژه های خیریه، ساخت مدارس، بیمارستان ها و مراکز عام المنفعه مشارکت داشت. همچنین، در تأسیس مدارس و مراکز آموزشی، با هدف ارتقای سطح دانش و مهارت نسل های آینده، نقشی پررنگ ایفا کرد و در ایجاد مراکز حمایتی برای کمک به اقشار آسیب پذیر و نیازمند جامعه هم فعالیت داشت.

مرحوم میرمحمد صادقی، به عنوان شخصیتی خوش نام و اخلاق مدار شناخته می شد که اصول حرفه ای و انسانی را در تمام فعالیت هایش رعایت می کرد و بنده، چندین کار از آقای میرمحمد صادقی یاد گرفتیم؛

اول اینکه همیشه پیگیری بسیار بالایی برای کارها داشت.

دوم، نداشتن سن بازنشستگی که معتقد بود تا هر زمان که انسان از لحاظ جسمی و ذهنی آمادگی دارد قطعاً می تواند کار کند.

سوم حضور ایشان در کارهای خیر که برای من یک الگو بود.

من بسیار متأسفم که جایگزینی برای این بزرگواران وجود ندارد اما امیدوارم نه فقط نام بلکه راهشان الگویی برای جوانان باشد.

همانطور که همه می دانند در اوایل انقلاب اندیشه چپ قالب شد و همه شعار انحلال نهادهای اقتصاد سرمایه داری می دادند اما چندین نفر مقابل این قضیه ایستادند از جمله مرحوم حاج آقا میرمحمد صادقی و مرحوم اسدالله عسکراولادیدر اوایل انقلاب، جو منفی در مورد سرمایه داری و کارآفرینان بود، اما حاج آقا میرمحمد صادقی و دوستانشان، هم اتاق بازرگانی را حفظ کردند و هم توانستند جمع اولیه اتاق بازرگانی را ارتقا دهند تا به موقعیت فعلی رسیده است. تلاش ایشان در حفظ اتاق بازرگانی و حفظ هویت بخش خصوصی ایران خیلی مهم بود.

آنگونه که خودشان تعریف می کردند، کارشان را از حجره ای در بازار تهران شروع کردند. خودش و مرحوم برادرش با اندک پول و سرمایه ای که داشتند، تصمیم گرفتند به تهران بیایند و تجارت پیشه کنند؛ بنابراین در سال ۱۳۳۶ به پایتخت آمدند و حجره ای گرفتند و کار را شروع کردند و همیشه هم خود را بازاری می دانستند.

زننده یاد میرمحمد صادقی که خود در کودکی و نوجوانی تجربه فعالیت در کارخانه و بازار را داشت، علاوه بر حضور مؤثر در هیأت رئیسه اتاق بازرگانی ایران در ادوار مختلف، با فعالیت های نیکوکارانه و حمایت از امور اجتماعی، نامی ماندگار از خود در جامعه به یادگار گذاشت.

در سالهای نخست بعد از انقلاب با هیجانات انقلابی که نسبت به اتاق و بخش خصوصی بود، برخی ها می خواستند اتاق را به طور کلی منحل کنند که میر محمد صادقی با تدبیر و تعامل با همه دولتهای تند و میانه و معتدل توانست اتاق بازرگانی و بخش خصوصی را با نوسانات مختلف، حفظ کند و نگذارد که بخش خصوصی به بیراهه برود.

الزامات توسعه مولفه های مسئولیت های اجتماعی در بخش معادن

یکی از مزیت های عمل به مسئولیت های اجتماعی در کشوری مانند ایران، تصحیح دیدگاه عمومی نسبت به این حوزه از فعالیت است. بدیهی است که اصل و موجودیت موضوع مسئولیت اجتماعی شرکت های معدنی در زمره مفاهیم اخلاق کسب و کار حوزه معدن و صنایع معدنی مطرح است و در واقع به نوعی به نقشی که شرکت ها در حوزه اجتماعی برعهده دارند، مربوط می شود.

بر این اساس، شرکت ها و فعالان حوزه معدن و صنایع معدنی برای اینکه در کسب و کار خود موفق باشند، باید مسئولیت خود را در قبال محیط زیست منطقه، جامعه و تمام کسانی که تحت تاثیر فعالیت های شرکت قرار می گیرند، رعایت کنند. اگر شرکتی به معنای واقعی کلمه به دلایل، اهداف و ضرورت های مسئولیت های اجتماعی خود در یک منطقه از کشور واقف باشد و متعهدانه به آن عمل کند، در سایه دستاوردهای مثبت آن، نه تنها شرکت یا سازمان مذکور، در منطقه با مشکلات و موانع زیست محیطی، اعتراضات و کارشکنی های جوامع محلی رو به رو نخواهد شد، بلکه جوامع محلی و شرایط محیطی منطقه نیز، متقابلاً زمینه را برای فعالیت شرکت معدنی با حداکثر توان عملیاتی خود فراهم خواهند کرد.

باوجود اینکه، در سال های اخیر معدنکاران در ایران فعالیتهای قابل توجهی در زمینه مسئولیت های اجتماعی انجام داده اند، اما این فعالیت ها در مقایسه با دیگر کشورهای صاحب نام معدنی مانند استرالیا دامنه وسیعی ندارد و هنوز به اهمیت مسئولیت های اجتماعی و شناخت و عمل به آن به خوبی واقف نیستند و از تاثیرات مثبت آن بر حوزه های عمومی و رونق کسب و کار خود غافل هستند. از این منظر انتظار می رود معدنکاران و شرکت های معدنی ایرانی با الگوگیری از همپایان خود در کشورهای پیشرفته معدنی، مسئولیت های خود را جدی تر بگیرند تا شاهد شکوفایی و اجرایی شدن هرچه بیشتر مسئولیت های اجتماعی باشیم. البته نباید نقش و مسئولیت نهادها و سازمان های ذی ربط را در تفهیم موضوع مسئولیت اجتماعی نادیده گرفت. این نهادها که دانشگاه ها، وزارتخانه ها و شرکت های دولتی، شرکت های خصوصی و خصوصی از جمله آنها به شمار می روند، می توانند نقش تعیین کننده ای در ترویج این امر داشته باشند.

به طور کلی و در یک تعریف کلان، مسئولیت اجتماعی تعهدات داوطلبانه ای است که یک بنگاه اقتصادی با رعایت آن ها می تواند به توسعه متوازن و همه جانبه جامعه کمک کند و در نتیجه این اقدامات، کسب و کار بنگاه های اقتصادی از پایداری بیشتری برخوردار شود. برنامه های مسئولیت اجتماعی بر توسعه زیرساخت هایی مانند احداث مراکز آموزشی و درمانی، بهبود سرمایه اجتماعی و بهبود شاخص سرمایه انسانی تاکید و سرمایه گذاری می کنند.

مولفه های مسئولیت اجتماعی در بنگاه های معدنی

مسئولیت اجتماعی در شرکت های معدنی، به مجموعه ای از معیارها و ارزش هایی اطلاق می شود که در راستای دستیابی به استراتژی کلی مدنظر آن شرکت تعریف و برای برآورده شدن اهداف مدیریتی و عملیاتی پروژه ها، تعریف و ریل گذاری می شود. واقعیت این است که در کشورهای توسعه یافته و پیشرو در حوزه معدن و صنایع معدنی، مسئولیت اجتماعی به عنوان یک اصل و تعهد در راستای رفع چالش ها و مشکلات جامعه هدف، پذیرفته شده است. به این ترتیب، هر شرکت معدنی تعهد می کند تا برای مثال در برابر حفاظت از محیط زیست و منابع طبیعی، حفظ اصول، حتی در امور جذب و بکارگیری نیروهای محلی، احساس مسئولیت داشته و برای تحقق این اهداف اقدامات موثر و عملیاتی انجام دهد.

اگر شرکتی به معنای واقعی کلمه به دلایل، اهداف و ضرورت های مسئولیت های اجتماعی خود در یک منطقه از کشور واقف باشد و متعهدانه به آن عمل کند، در سایه دستاوردهای مثبت آن، نه تنها شرکت یا سازمان مذکور، در منطقه با مشکلات و موانع زیست محیطی، اعتراضات و کارشکنی های جوامع محلی رو به رو نخواهد شد، بلکه جوامع محلی و شرایط محیطی منطقه نیز، متقابلاً زمینه را برای فعالیت شرکت معدنی با حداکثر توان عملیاتی خود فراهم خواهند کرد.

یکی از مزیت های عمل به مسئولیت های اجتماعی در کشوری مانند ایران، تصحیح دیدگاه عمومی نسبت به این حوزه از فعالیت است. بدیهی است که اصل و موجودیت موضوع مسئولیت اجتماعی شرکت های معدنی در زمره مفاهیم اخلاق کسب و کار حوزه معدن و صنایع معدنی مطرح است و در واقع به نوعی به نقشی که شرکت ها در حوزه اجتماعی برعهده دارند، مربوط می شود.



سید عباس حسینی (عضو هیات عامل ایمیدرو)

در عرصه بنگاه داری امروز و اداره و توسعه انواع کسب و کارها، مسئولیت اجتماعی به عنوان یک رکن جدایی ناپذیر جزو حیطه وظایف مدیران شرکت ها شناخته می شود. مسئولیت های اجتماعی سازمان ها (CSR) به مجموعه ای از اقدامات و استراتژی ها اطلاق می شود که به منظور ایجاد تاثیر مثبت بر جامعه و محیط زیست در کنار دستیابی به اهداف اقتصادی و مالی انجام می گیرد.

از آن جایی که فعالیت های صنعتی و معدنی به طور طبیعی همواره آثار و تبعاتی را برای حوزه زیست محیطی و منابع طبیعی به همراه داشته اند، طی سال های اخیر تلاش شده که توسعه فعالیت در این بخش کمترین آسیب را به محیط زیست وارد کند. ناظران و صاحب نظران بر این باورند که معادن به عنوان یک منبع اقتصادی، نقش بسزایی در اقتصاد کشورها از جمله در ایران دارند. با این حال برای اینکه این فعالیت ها منجر به توسعه پایدار شوند، نیاز است که معادن بخشی از سود خود را به نفع توسعه محلی و پروژه های بلند مدت اجتماعی سرمایه گذاری کنند. اتفاقی که به تدریج و طی سال های اخیر در ایران نیز در حال رخ دادن است. مهم ترین زمینه هایی که در سطح جهانی در چارچوب مسئولیت های اجتماعی قرار می گیرند و بیشترین توجهات را به خود جلب می کنند، در حوزه هایی مانند حفظ اکوسیستم منطقه، توجه به خواسته های جوامع محلی، معاشرت و همکاری دوجانبه با جوامع محلی، سرمایه گذاری مجدد درآمد حاصل از معدنکاری در منطقه و گسترش فعالیت های معدنی در منطقه با فرهنگ سازی، همیاری و همکاری مردمان محلی است. مواردی که در بخش معادن و صنایع معدنی نمود پررنگی دارد.

بررسی ها نشان می دهد، فعالیت های معدنی معمولاً با استخراج و بهره برداری از منابع طبیعی همراه است که می تواند به تخریب محیط زیست منجر شود. این فعالیت ها ممکن است باعث آلودگی آب و خاک، نابودی جنگل ها و تخریب زیستگاه های طبیعی شود. برای کاهش این تأثیرات، معادن باید به مسئولیت اجتماعی خود عمل کنند و اقداماتی مانند بازسازی زمین های تخریب شده، استفاده از تکنولوژی های سبز، کاهش آلاینده ها و مواردی از این دست را اجرا کنند. در ایران همواره اختلاف نظرهایی میان برخی دستگاه ها از جمله سازمان محیط زیست و منابع طبیعی با فعالان و دستگاه های معدنی وجود داشته است و از این رو بخش معادن تلاش داشته تا تعهدات داوطلبانه ای را در حوزه های اجتماعی و زیست محیطی انجام دهند که البته همچنان جای کار بسیاری در این زمینه وجود دارد.



داستان قربانیان اقتصاد رانتی در ایران



صدیقه موسوی

اشاره:

وقوع فسادهای مالی بزرگ در ایران بعد از انقلاب، از دهه ۱۳۷۰ شروع شد و طی دو دهه بعد به تعداد و ارقام حیرت آوری رسید. همه این فسادها با همکاری و یا تبانی مدیران ارشد دولتی صورت گرفت، بنابراین در اصطلاح حقوقی به «اختلاس‌ها» و در نگاه عامه به دزدی های دولتی و چند میلیاردری مشهور شد. برای کشوری که با ایدئولوژی دینی و اسلامی و حول رفع فساد و تبعیض انقلاب کرده بود، مشاهده این درجه آشکار از فساد و تباهی، به منزله افت و افول بود. افشای این فساد به مردمی که عمدتاً در گیر فقر و سطوح نازل از زندگی مادی بودند، شوک وارد کرد. هانا آرنست در کتاب «انقلاب» می نویسد در کشورهایی که به تازه گی انقلاب کرده اند، هیچ عاملی به اندازه فساد انقلابیون، در یاس و سرخوردگی مردم موثر نیست. احمد توکلی یکی از مقامات سابق نظام جمهوری اسلامی و مسئول دیدبان شفافیت اعلام که اختلاس ها ممکن است حتی به سقوط حکومت منجر شود.



سال شمار فسادهای میلیاردی

نخستین اختلاس از این نوع را فاضل خداداد در سال ۱۳۷۲ با همکاری با مدیران بانک صادرات رقم زد. در سال ۱۳۸۱ شهرام جزایری پیشگام انجام یکی دیگر از فسادهای کشور شد. هولناکترین فساد در تاریخ ایران را «مه آفرید امیر خسروی» از آن خود کرد که به فساد ۳ هزار میلیاردی مشهور شد.

عمده فسادهای میلیاردی کشور بعد از سال ۸۸ رقم خورد که اقتصاد ایران در گیر تحریم بود، منتقدین خاموش شده بودند و در داخل کشور بحران ارزی ایجاد شد. بانک مرکزی دولت احمدی نژاد برای کنترل بازار و تامین نیازهای ارزی کشور بویژه ورود اسکناس های کاغذی دلار، کمیته ارزی متشکل از چند صرافعی عمده در دویی انجام داد. به گمان آنها بازار ارزی دویی می تواند بازارهای تهران را تحت تاثیر قرار دهد. این تله دیگری از اقتصاد رانتی بود که تعدادی از کارآفرینان و فعالان اقتصادی بویژه برادران روز چنگ را در گیر کرد و پرنده آنها در سال ۹۱ رسانه ای شد.

در سال ۱۳۹۲ جامعه ایران، در گیر فساد محمدرضا رحیمی، معاون اول احمدی نژاد در شرکت بیمه ایران بود که ناگهان خبر فساد بی سابقه بابک زنجانی رسانه ای شد. فساد که در یک سوی آن نام سعید مرتضوی، قاضی پیشین دادگاههای کشور نیز به چشم می خورد. در همین سال، فساد دیگری در بنیاد شهید کشف شد که گفته می شد بین ۱۵ تا ۱۷۵ میلیارد تومان در نوسان بوده است. در این فساد شبکه ای ۷۰ نفری در گیر بودند و فقط برای تحقیق و تفحص از آن ۴۰۰ میلیون تومان (به پول آن زمان) هزینه شد.

«ذکل دزدی» عنوان طنز گونه فساد دیگری بود که در سال ۱۳۹۴ چهره گشایی شد که طی آن ۱۲۴ میلیون دلار برای خرید دو دکل نفتی به فردی پرداخت کرده بودند اما او پول را به جیب زده بود و از تحویل کالا امتناع کرده بود. در این پرونده نام فرزند عطاء الله مهاجرانی فرزند وزیر اسبق ارشاد نیز مطرح شد.

موضوع فسادها فقط به دولت احمدی نژاد محدود نمائد. در سال ۱۳۹۵، بانک سرمایه که سهام عمده آن متعلق به صندوق ذخیره فرهنگیان است، متهم شد که بیشتر در فاصله سالهای ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۲ بیش از ۸ هزار میلیارد تومان وام های مشکوک الوصل اعطا کرده است. در این پرونده تعداد از افراد و مسئولان بویژه حسین هدایتی، سرمایه دار جنجالی نیز در گیر بوده اند و برخی از متهمان آن از کشور گریخته اند.

سال ۹۵ به لحاظ افشای فسادها سالی ویژه و متفاوت است. دو پرونده مشهور حقوق های نجومی و غیر متعارف به ۳۹۷ نفر از مدیران به مبلغ ۲۳ میلیارد و ۳۰۰ میلیون تومان و اسلاک نجومی یعنی ۲۰۰ آپارتمان، خانه ویلایی و زمین شهرداری تهران به مبلغ دو هزار و ۲۰۰ میلیارد تومان به ۴۵ نفر از مدیران شهرداری دوره قالیباف، در همین سال اتفاق افتاد.

در ابتدای سال ۱۳۹۶ اعلام شد که یک کارمند وزارت نفت ۱۰۰ میلیارد تومان اختلاس کرده است. رقم ناچیز بود اما نکته مهم پرونده در این بود که متهم موفق شده بود طی ۳ ساعت از کشور متواری شود. در اواسط همین سال، گزارش ۵۰۰ صفحه ای دیگری از تخلفات دوره مدیریت قالیباف در شهر داری تهران منتشر شد که به موجب آن مجموع رقم تخلفات به ۵۲ هزار و ۱۱۰ میلیارد تومان رسید.

در شروع سال ۱۳۹۷ کشور به خاطر تهدیدها و تحریم های خارجی، در گیر بحران ارزی شد. دامنه این بحران به سکه، طلا، خودرو و سایر اقلام و کالاها کشیده شد. در واکنش به این اقدام تعدادی از افراد تحت عنوان اخلاکگران اقتصادی، بازداشت شدند. تعدادی از پرونده ها مثل ثبت سفارش خودرو هنوز در جریان است. تعدادی از افراد به اعدام محکوم شدند و وحید مظلومین مشهور به «سلطان سکه» اعدام شد.

پرونده فسادها و اختلاس ها در ایران و البته در همه جای دنیا توسط دارد. یک سطح آن حقوقی و قضایی است که به موجب آن افرادی که به لحاظ قانونی جرم و تخلفی مرتکب شده اند، باید محاکمه و مجازات شوند. سطح دوم این پرونده ها، شناخت ساختارهای اجتماعی و اقتصادی معیوبی است که زمینه وقوع چنین فسادهایی را فراهم می سازد و این افراد را که به بسا به خاطر هوش و مهارت اقتصادی می توانستند به مسیر دیگری هدایت شوند، گرفتار چرخه ای از زیاده خواهی، فساد و سرنوشت رقت بار می سازد. در این گزارش به سطح دوم این پرونده ها اشاره شده تا بدانند اقتصاد فعلی ایران، چه دامه های دیگری در مسیر فعالان اقتصادی کشور پهن کرده است.

فسادهای محمدرضا خاوری مدیرعامل بانک ملی و اکبر طبری از اعضای دفتر رئیس قوه قضائیه وقت و عیسی شریف معاون قالیباف شهردار تهران و چند فساد ریز و درشت دیگر، دارای ابعاد و ماهیت دیگری هستند که در درون اقتصاد رانتی رقم خورده است اما لزوماً آنها قربانیان اقتصاد رانتی به حساب نمی آیند. در دولت روحانی سیاست معروف به ارز ۴ هزار و دویست تومانی معروف به «ارز جهانبگیری» دام دیگری پیش پای بازرگانان و صنعتگران پهن کرد و دهها فرد و شرکت را آلوده کرد. آنها کالاها را با ارز دولتی وارد می کردند و به قیمت معادل ارز آزاد یعنی چندین برابر ارز دولتی در بازار می فروختند.



بسیاری از پژوهشگران، ریشه های تاریخی فسادها را به مناسبات دولت و جامعه ربط می دهند. از این منظر، دولت در ایران همیشه نهادی فرادست، زورگو و سلطه گر بوده است و ثروت و سرمایه مردم را بی هیچ دلیلی، توقیف و تصرف کرده است. بنابراین همه افراد این احساس را دارند که دولت چیزی از آنها را تصرف کرده و در فرصت مقتضی باید آنها را باز ستانند. به همین دلیل، اختلاس از اموال دولتی برای آنها نه دزدی بلکه بازستانی حقی است که ضایع شده است.

ریشه های سیاسی و اجتماعی فسادها در ایران

رانت دولتی که می تواند مصادیق متنوعی از اعطای هدایای نقدی و جنسی، امتیازنامه ها و مجوزهای اقتصادی، وامهای کم بهره، حقوق های بالا و نجومی و نیز توزیع پست های مدیریتی باشد، باعث شکل گیری شبکه ای از افراد فرصت طلب حول اقتصاد رانتی می شود که برای بهره مندی از مزایای بیشتر به نادیده انگاری و یا دور زدن قوانین و مقررات می پردازند. این گروهها به تدریج به عنوان حلقه واسطه بخشی از حکومت با بخشی دیگر جامعه، وظیفه توزیع رانت را عهده دار می شوند. گاه از رانت برای تهییج گروههایی از جامعه علیه گروههای دیگر نیز استفاده می شود.

در هر صورت اقتصاد رانتی جامعه را از مدار تلاش و تولید خارج می کند و نخبگان را به تکاپوی ثروت اندوزی از طریق شبکه بوروکراسی وا می دارد. بسیاری از افرادی که بعدها به عنوان مفسدان اقتصادی معرفی و محاکمه شدند در ابتدای کار کسب و کارهای سالمی داشتند اما به تشویق مدیران فاسد دولتی، گرفتار دام های اقتصاد رانتی شدند. مدیران نفع طلب دولتی گاه زیاده خواهی های خود را صیغه ایدئولوژیک می بخشند. به این منظور که برخی مفسدین نه تنها احساس سرشکستگی نکنند بلکه تبه کاری های خود را به حساب تلاش برای حفظ کشور و نظام قرار دهند. به عنوان مثال بابک زنجانی هنوز احساس می کند که بسیجی اقتصادی است. این سخنان چیزی از مجرمیت او نمی کاهد اما نشان می دهد که در یک اقتصاد رانتی همه احساس قربانی بودن می کنند.

نگاهی دقیق تر به پروندها

در ادامه به زندگی حرفه ای برخی از مهمترین مجرمان و متهمان پرونده های اقتصادی اشاره می کنیم تا از این رهگذر بررسی کنیم که تاجه میزان فرجام نامیمون آنها به بسترها و وسوسه های فساد خیز در درون اقتصاد ایران مرتبط است.

اقتصاد رانتی جامعه را از مدار تلاش و تولید خارج می کند و نخبگان را به تکاپوی ثروت اندوزی از طریق شبکه بوروکراسی وا می دارد. بسیاری از افرادی که بعدها به عنوان مفسدان اقتصادی معرفی و محاکمه شدند، در ابتدای کار کسب و کارهای سالمی داشتند اما به تشویق مدیران فاسد دولتی، گرفتار دام های اقتصاد رانتی شدند.

اینکه فسادهای مالی بواسطه زیاده خواهی و طمع ورزی برخی افراد بی اعتنا به قوانین و مقررات جاریه کشور اتفاق افتاده است، واقعیت درستی است اما تمام واقعیت نیست. فسادها، اگرچه از سوی آدمها و فاعلان اتفاق می افتد اما ریشه های ساختاری و اجتماعی هم دارد. ماکس وبر جامعه شناسی آلمانی نظام های سیاسی را در سه سطح سنتی، کاریزماتیک و بوروکراتیک تقسیم می کند، معتقد است که در نظام های کاریزماتیک، درجه ای از فساد کارگزاران حکومتی، تحت عنوان، پادشاه خوش خدمتی، توجیه می شود.

در جامعه ایران برای فسادهای اقتصادی بویژه اختلاس ها شاید بشود ریشه های تاریخی و نظری هم پیدا کرد. بسیاری از پژوهشگران، ریشه های تاریخی فسادها را به مناسبات دولت و جامعه ربط می دهند. از این منظر، دولت در ایران همیشه نهادی فرادست، زورگو و سلطه گر بوده است و ثروت و سرمایه مردم را بی هیچ دلیلی، توقیف و تصرف کرده است. بنابراین همه افراد این احساس را دارند که دولت چیزی از آنها را تصرف کرده و در فرصت مقتضی باید آنها را باز ستانند. به همین دلیل، اختلاس از اموال دولتی برای آنها نه دزدی بلکه بازستانی حقی است که ضایع شده است.

متأسفانه در جامعه امروز ما، اتهام اختلاس هنوز به اندازه کافی باعث سرفاکنندگی افراد نمی شود. این مسئله مربوط به امروز نیست. بزرگ علوی، نویسنده مشهور ایرانی در کتاب «ورق پاره های زندان» که مربوط به دوره رضاشاه است می نویسد: یکی از مقامات دولتی با افتخار در وسط سالن زندان قدم می زد و می گفت من دزد نیستم بلکه ۱۲ هزار تومان از دولت پول برداشته ام!

فساد ریشه های فرهنگی هم دارد که به شکل تمجید از انسان های شاید در افکار عامه بروز می یابد. وقتی بسیاری از ما یک کارمند شریف و سالم را بی عرضه و یک کارمند فاسد و ناسالم را رند و زرنگ می دانیم، ناخواسته به گسترش فساد کمک کرده ایم البته این محدود به توده های مردم نیست، حتی مطبوعات و رسانه های ایران هم میلی عجیب به معرفی و به تشویق و تحسین کسانی دارند که یکشنبه در اقتصاد ویران کشور، ره صدساله را پیموده اند. با اینکه اغلب کارآفرینان واقعی و پیشکسوت ایران در فراموشی جان می دهند امثال بابک زنجانی تا لحظاتی قبل از دستگیری، همچنان برای بسیاری از رسانه ها حتی صدا و سیما، سمبل کارآفرین لایق و نمونه بود.

اما ریشه اصلی گسترش فسادهای مالی بویژه از سوی فعالان اقتصادی را باید در اقتصاد رانتی و نفتی ایران جستجو کرد. اقتصادی را رانتی می گویند که در آن دولت درآمدهایی مستقل از جامعه داشته باشد که لزوماً از طریق شبکه تولید به دست نمی آید. در ایران، وجود درآمدهای نفتی، نه تنها امکان برنامه ریزی برای انجام توسعه اقتصادی را از دولت سلب کرده است بلکه افراد و نهادهای بخش خصوصی را هم به انحاء مختلف آلوده این درآمدها کرده است.

سیاست دولت در ایران از زمان پورنگ شدن نفت در اقتصاد، همیشه توزیعی بوده است. به زبان ساده تر دولت احساس می کرده که بقای آن در اقتصاد تولیدی نیست و اگر بتواند از طریق ایجاد یک نظام اداری و بوروکراسی بزرگ پول نفت را در میان گروههایی از جامعه توزیع کند و طرفداری آنان را از آن خود کند، دوام و بقایش بیشتر تضمین خواهد شد. همین سیاست باعث حجیم شدن بوروکراسی و رقابت نخبگان و گروهها برای بهره مندی بیشتر از رانت دولتی و در نتیجه گسترش فساد شده است.

پشاهنگ فساد اقتصادی در جمهوری اسلامی



اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی آنهم با همدستی بنیادی موسوم به «مستضعفان» جامعه ایران را به شدت تکان داد. این رقم به قدری بزرگ بود که قضات پرونده توان خواندن آنرا نداشتند و مردم هم آن را اختلاس «یک، دو، سه» می نامیدند. چنین اختلاسی جز با همکاری مدیران فاسد دولتی و در بستر یک اقتصاد رانتی و ناکارآمد ممکن نبود. فاضل خداداد با هوش و تجربه ای که داشت می توانست بیرون از این شرایط یک کارآفرین موفق باقی بماند اما قربانی زیاده خواهی رفیق دوست ها و طمع ورزی خود و ایضا اقتصاد رانتی ایران شد.

اولین فساد بزرگ در جمهوری اسلامی به نام فاضل خداداد ثبت شد. جرم او تیان با کارکنان بانک صادرات در وقوع اختلاس معروف ۱۲۳ میلیارد تومانی بود که سرانجام در سحرگاه اول آذر ۱۳۷۴ به جوبه دار آویخته شد.

خداداد از خانواده سرمایه دار ایرانی و شاغل در امر صنعت و تجارت بود. پدرش سالها در بازار تهران فعالیت داشت و از معتمدین و مالکین میدان بار مرکزی تهران به حساب می آمد. برادرش حسن خداداد، بنیان گذار بزرگترین کارخانه نساجی و نیز نخستین کارخانه یخ سازی ایران است.

فاضل خداداد تحصیلات دانشگاهی نداشت اما از پایان تحصیلات دوره دبیرستان وارد فعالیت های تجاری و ساخت ساز برج های تجاری شد. او در قبل از پیروزی انقلاب هم فعال اقتصادی نسبتاً موفقی بود. احداث مجتمع های سه منظوره مسکونی، اداری و تجاری در ایران، تقریباً از نوآوری های او به حساب می آید. ویژگی مهم ساختمان های او انتقال فضای سبز به پشت بام ساختمان ها بود.

آشنایی خداداد با محسن رفیق دوست که در اواخر دهه شصت با ریاست بر بنیاد مستضعفان، تبدیل به بزرگترین کارتل اقتصادی کشور شده بود، فعالیت های طبیعی و تجاری او را به مسیر دیگری کشاند. محسن رفیق دوست در سالهای قبل از انقلاب در میدان بار تهران با پدر خداداد کار کرده بود و با فاضل دوستی تمام داشت.

در سال ۱۳۷۰ فاضل خداداد اقدام به خرید یک قطعه زمین از بنیاد مستضعفان می کند و مبلغی یک میلیارد و ۶۰۰ میلیون تومان مستقیماً به حساب شخص محسن رفیق دوست واریز می کند. این معامله به شکل بر می خورد و طولانی می شود. فاضل خداداد تقاضای فسخ معامله را می کند و از رفیق دوست می خواهد که پول واریزی را باز گرداند اما رفیق دوست که ظاهراً پول را در جای دیگری صرف کرده بود از این کار امتناع می کند.

رفیق دوست ادعا می کند که می تواند مشکل کمبود نقدینگی او را به شکل دیگری حل کند و این در واقع جرقه نخستین اختلاس سازمان یافته در جمهوری اسلامی ایران است که به رقم گذشت ۳۲ سال از آن، هنوز هم ابعاد دقیق آن روشن نشده است. رفیق دوست به فاضل خداداد پیشنهاد می کند که به همراه برادرش مرتضی رفیق دوست که رئیس وقت کمیته انقلاب اسلامی سعدآباد بود به بانک صادرات شعبه باغ فردوس تجربیش مراجعه کند و حساب جاری ویژه ای با شماره ۲۰۰ برای خود افتتاح کنند. این حساب به نام خاتم زهرا محتشمی همسر مرتضی رفیق دوست باز می شود و دست چک این خاتم برای استفاده در اختیار فاضل خداداد قرار می گیرد.

این حساب جاری مخصوص افراد خاص بود که بواسطه اعتبار مالی و سوابق اقتصادی خود می توانستند از امتیازات آن و یا به عبارت دقیقتر از نقص موجود در سیستم بانکی کشور استفاده کنند. تا قبل از اینکه حساب های بانکی مثل امروز یکپارچه شود، از زمان خواباندن چک به حساب تا وصول او معمولاً ۳ تا ۵ روز طول می کشید. بانک صادرات موافقت کرده بود که خداداد بتواند با دریافت پول نقد و فوری از یک شعبه چک خود در شعبه دیگر را پاس کند.

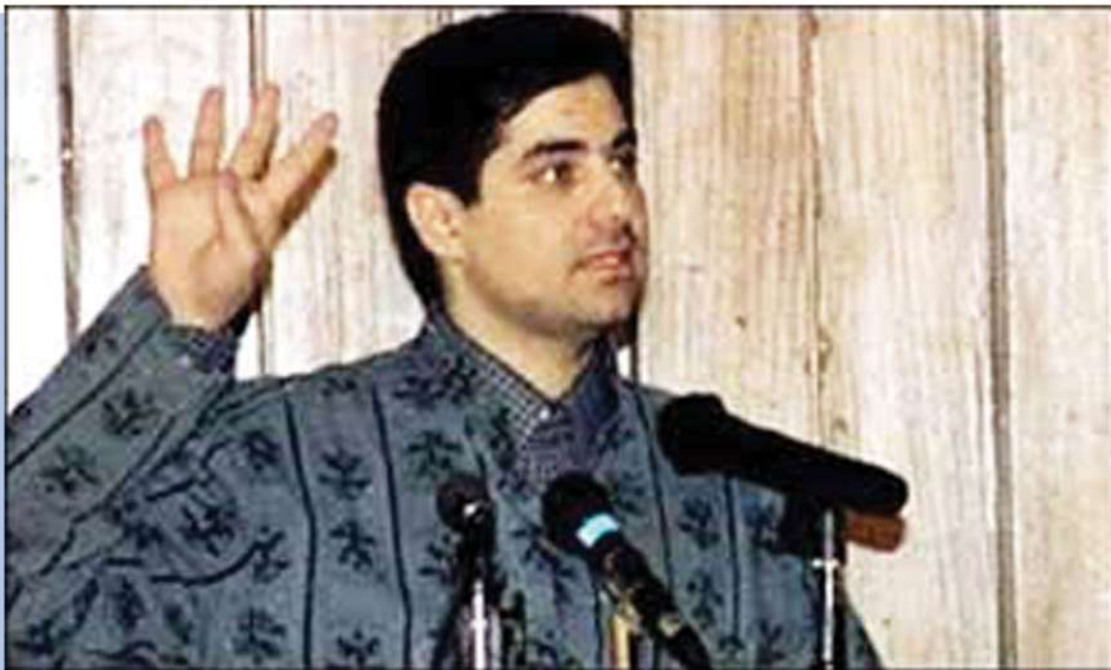
قاضی پرونده او این روند را به زبان ساده چنین بیان کرده است:

«قصیه به این صورت بود که متهم (فاضل خداداد) مثلاً چک بانک سعدی را در بانک تجریش می گذاشته و تا پول به حساب شعبه تجریش واریز شود، باید سه روز کاری می گذشت ولی فاضل خداداد امروز یک چک به مبلغ ۵۰۰ میلیون تومان می کشید و همان روز پول را به او می دادند. روز بعد می رفته چکی به مبلغ ۷۰۰ میلیون می کشید و وجهش را دریافت می کرد و بلافاصله از محل آن، ۵۰۰ میلیون به شعبه سعدی می ریخت تا چک اول پاس شود. روز سوم چکی به مبلغی به مبلغ یک میلیارد می کشید، ۳۰۰ میلیون را نگه می داشته و چک ۷۰۰ میلیونی روز قبل را پاس می کرده است. این روند همین طور ادامه می یابد تا اینکه جمع این گردش به ۱۲۳ میلیارد تومان می رسد».

یکی از کارکنان بانک صادرات هم که از موضوع مطلع بوده به رئیس مجلس وقت نامه می نویسد که چنین تخلفی در حال انجام است. اما تخلف زمانی آشکار شد که یکی از چک ها پاس نشد و با بررسی انجام شده مشخص شد که فاضل خداداد از کشور خارج شده است.

این موضوع تا مدتها رسانه ای نشد. محسن رفیق دوست با لطایف الحیلی موفق می شود که فاضل خداداد را به داخل کشور بکشد. وی به محض بازگشت به همراه مجید تهرانی، شوهر خواهرش و مرتضی رفیق دوست و نیز رئیس و کارمند متخلف بانک صادرات دستگیر می شوند. فاضل خداداد به جرم اختلال در نظام اقتصادی مفسد فی الارض شناخته می شود و حلق آویز می شود. مرتضی رفیق دوست که به همان شیوه ۳۰ میلیارد تومان گرفته بود، به حبس ابد محکوم و مدتی بعد آزاد می شود.

اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی آنهم با همدستی بنیادی موسوم به «مستضعفان» جامعه ایران را به شدت تکان می دهد. این رقم به قدری بزرگ بود که قضات پرونده توان خواندن آنرا نداشتند و مردم هم آن را اختلاس «یک، دو، سه» می نامیدند. چنین اختلاسی جز با همکاری مدیران فاسد دولتی و در بستر یک اقتصاد رانتی و ناکارآمد ممکن نبود. فاضل خداداد با هوش و تجربه ای که داشت می توانست بیرون از این شرایط یک کارآفرین موفق باقی بماند اما قربانی زیاده خواهی رفیق دوست ها و طمع ورزی خود و ایضا اقتصاد رانتی ایران شد.



جزایری در یکی از پست های اینستاگرامی اش به نقل از نسلون ماندلا نوشت: «کسی که تاکنون شکست را تجربه نکرده باشد، فرد پرسیکی است زیرا باید هر لحظه منتظر شکست خوردنش بوده باشیم».

حرف ماندلا درست است اما شرح حال جزایری نیست. در باره او باید گفت هر کس ماهیت اقتصاد رانتی را نشناسد باید منتظر قربانی شدنش بود. آنگونه که او قربانی شد.

شهرام جزایری بستنی فروشی که به همه تعارف کرد!

دادگاه جزایری که چند فرد دوم خردادی (اصلاح طلب بعدی) نیز در آن دخیل بودند، با سروصدای زیاد آغاز شد. محاکمه او به طول انجامید و آنطور که دست اندرکاران پرونده اعلام کرده اند ۵۴ قاضی در ۱۲۰۰ جلسه به بررسی و رسیدگی آن مبادرت کرده و حجم این پرونده به چند هزار صفحه رسیده است.

جنس اتهامات اصلی شهرام جزایری هم به نوعی بود که صرفا در چهارچوب یک اقتصاد رانتی قابل اجرا بود. او بواسطه ارتباطات خودش از بانک ها بویژه بانک ملت تسهیلات می گرفت اما در مسیر دیگری صرف می کرد. مثلاً برای صادرات فرش از بانک تسهیلات می گرفت اما خودش چنین کاری نمی کرد بلکه افرادی که فاقد کارت بازرگانی و خواستار صدور فرش بودند، به او مراجعه می کردند و او فرش ها را می گرفت و در آنسوی مرزها تحویل می داد اما همان مستندات را به بانک ها ارائه می کرد و در قبال آن تسهیلات صادرات می گرفت.

جزایری در نهایت در دیوان عالی کشور از اتهام فساد اقتصادی تبرئه شد. به این ترتیب که اعلام شد بدهی بانکی ندارد و اصل و سود تسهیلات دریافتی را به سیستم بانکی بازگردانده است. اما در مجموع او در اتهامات اقتصادی به ۶ سال حبس و در اتهامات معمولی ناشی از عبور از آب و کارت سربازی جمعاً به ۶ سال حبس و جریمه نقدی ۱۲۲ میلیون و ۸۴۰ هزار و ۲۰۰ دلاری محکوم کرد.

شهرام جزایری در مهر ۱۳۹۳ از زندان آزاد و فعالیت های اقتصادی خود را از سر گرفت. او بعد از آزادی از زندان اعلام کرد که فعالیت های بازرگانی اش را در خارج از ایران پی خواهد گرفت. جزایری در ۶ مرداد ۹۷ به جرم تلاش برای خروج غیرقانونی از مرز بازرگان مجدداً دستگیر و زندانی شد.

داستان شهرام جزایری داستان غم انگیز و سوسه های بی پایان در اقتصاد رانتی است که دوست دارند یک شبه به همه چیز برسند. او در طول دوره کوتاه فعالیتش بیش از ۵۰ شرکت راه اندازی کرد. ایجاد شرکت های متعدد و ایجاد شبکه قدرتمند اقتصادی و مأمورهای متقلبانه از دیگر ویژگی های اقتصاد رانتی است.

جزایری در یکی از آخرین پست های اینستاگرامی اش به نقل از نسلون ماندلا نوشت: «کسی که تاکنون شکست را تجربه نکرده باشد، فرد پرسیکی است زیرا باید هر لحظه منتظر شکست خوردنش بوده باشیم» این واقعیت درستی است اما شرح حال جزایری نیست. در باره او باید گفت هر کس ماهیت اقتصاد رانتی را نشناسد باید منتظر قربانی شدنش بود. آنگونه که او قربانی شد.

انجام فساد میلیاردی توسط یک جوان ۲۹ ساله از طریق فریفتن مقامات سیاسی و اقتصادی کشور، شوک دیگری به جامعه ایران در آغاز دهه ۱۳۸۰ بود. شهرام جزایری مدتی مشاور کمیسیون اقتصادی مجلس ششم بود. این مسئله و نیز کشیده شدن پای چندتن از نمایندگان مجلس به این پرونده، جنجال پیرامون آنرا دو چندان کرد. صدا و سیما بخش هایی از سخنان جزایری در دادگاه را که مستقیماً علیه مقامات سیاسی طرح اتهام می کرد، پخش کرد.

شهرام جزایری عرب متولد ۱۳۵۱ و اصالتاً اهوازی بود که طی دهه ۶۰ در تنکابن زندگی می کرد. جزایری از طبقات پایین جامعه بود که همزمان با تحصیلات متوسطه به دستفروشی و بستنی فروشی می پرداخت. او به اتکالی هوش و پشتکار خودش در سال ۱۳۷۰ در رشته دندانپزشکی دانشگاه کرمان پذیرفته شد و به کرمان رفت.

دور دوم فعالیت های تجاری جزایری در دوره دانشجویی و با بسته بندی و فروش خرما و مرکبات آغاز شد. او این فعالیت را به تدریج گسترش داد و آنطور که خودش مدعی شده در همین دوره با بیش از ۵۰ شرکت و نگاه همکاری داشته است. روابط جدید، جزایری را به کار بازرگانی در حوزه صنایع فنی تری مثل آلومینیم و برق کشاند و باحمایت برخی شرکت ها، اقدام به راه اندازی نمایشگاههای تخصصی در خارج از کشور بویژه کشور آفریقا کرد.

و بالاخره دور سوم و تکمیلی فعالیت های اقتصادی جزایری در تهران شکل گرفت. موفقیت های تجاری، او را به محافل و تشکل های سیاسی پیوند زد. در ابتدا به صورت خصوصی به تعدادی از نمایندگان مجلس مشورت می داد و سپس به عنوان مشاور وارد کمیسیون اقتصادی مجلس شد و به این ترتیب عنصر سیاست و نفوذ را برای بسط فعالیت های خود در خدمت گرفت.

جزایری در ۲۲ آبان سال ۱۳۸۰ به اتهام فساد مالی و رشوه دستگیر شد. بررسی برای کشف فساد جزایری هم از زمانی آغاز شد که او چک ۱۵۰ میلیون تومانی را به دفتر رهبری ارسال کرده بود و از آنجا که مسئولین دفتر مبالغ کلان و مشکوک را گزارش و پیگیری می کنند، متوجه شدند که این فرد تخطفاتی را مرتکب شده است.

اتهاماتی که برای او علام شد، عبارت بودند از: ۱- تحصیل مال از طریق نامشروع ۲- پرداخت رشوه به دفعات و به افراد مختلف ۳- تحصیل معافیت از خدمت نظام وظیفه عمومی به صورت متقلبانه ۴- اعمال نفوذ برخلاف حق و مقررات قانونی ۵- تصرف غیرمجاز در اموال و وجوه توقیف شده.

او در جریان رسیدگی به پرونده یک بار موفق به فرار از زندان شد که این جرم نیز به مجازات او افزود. در اتهامات او همچنین تأکید شده بود که حدود ۳ میلیارد و ۸۰۰ میلیون تومان به افراد مختلف رشوه پرداخت کرده است.



مه آفرید امیر خسروی؛ مردی که دوست داشت رئیس جمهور شود

در این مقطع که کشور درگیر چالش های سیاسی ناشی از انتخابات ۸۸ بود، او فرصت یافت که در غیاب رسانه های منتقد و به دور از نظارت های معمول، تا جای ممکن شبکه فساد خود را گسترش دهد. جهرمی رئیس بانک صادرات حتی به رغم تذکر دستگاه های نظارتی مبنی بر عدم پرداخت تسهیلات به شرکت امیر منصور آریا، باز هم تأکید می کند که این شرکت دیون خود را تسویه کرده است.

مه آفرید اگر چه افراد زیادی را درگیر فساد کرد اما خود او قربانی اقتصاد رانتی بود. گفتگوی رد و بدل شده میان او و قاضی پرونده گویای بسیاری از چیزهاست. قاضی او را کند ذهن می نامد و برای این منظور به ناکامی های تحصیلی او اشاره می کند. مه آفرید پاسخ می دهد: «اقای نماینده دادستان حرفه ایی از معدل ۱۰ دیپلم من به میان آورد در حالی که اگر فرض کنیم من از نظر ذهنی کندذهن باشم حاضرم با بزرگترین دکترای اقتصاد ایران بحث و چالش کنم. حاضرم در یک اتاق در بسته تحت الحفظ باشم و پس از تنها ۴ سال ۴ شرکت خریداری شده را به سوددهی برسانم بدون آنکه یک ریال به من پول بدهید».

روند ظهور و سقوط مه آفرید تا حد زیادی با نابسامانی های سیاسی و اقتصادی کشور در ارتباط بود. میزان فسادهای او در سال ۸۸ کمتر از ۸۰ میلیارد تومان، در سال ۸۹ حدود ۸۰۰ میلیارد تومان و در سال ۹۰ نیز ۲۸۰۰ میلیارد تومان بوده است. در این مقطع که کشور درگیر چالش های سیاسی ناشی از انتخابات ۸۸ بود، او فرصت یافت که در غیاب رسانه های منتقد و به دور از نظارت های معمول، تا جای ممکن شبکه فساد خود را گسترش دهد.

این ادعای مه آفرید که در یک اتاق در بسته می تواند شرکتی را به سود دهی برساند، ادعای بزرگی است و فقط در یک اقتصاد رانتی می تواند قابل یاور باشد. در کدام اقتصاد سالم دنیا تا کنون یک مدیری موفق شده است بدون ارتباط با جامعه و کارگر و مصرف کننده و مالیات گیرنده و همه مصائب موجود، صرفاً بر اساس توانایی مادرزادی خودش یک شرکت را به سود دهی برساند؟ این همه اعتماد به نفس فقط می تواند محصول حمایت های رانتی باشد. همین اعتماد به نفس تزریقی و کاذب سبب شده بود که به گفته همسرش (در گفتگو با روزنامه قانون) او فکر کند که در چنین کشوری می تواند رئیس جمهور شود.

مه آفرید امیر خسروی در دوازدهمین جلسه دادگاه گفته بود: «فرض کنید که من را اعدام کردید. آیا مملکت اصلاح می شود؟». این سوال مهمی بود که یک متهم می

مه آفرید امیر خسروی در دوازدهمین جلسه دادگاه گفته بود: «فرض کنید که من را اعدام کردید. آیا مملکت اصلاح می شود؟». این سوال مهمی بود که یک متهم می توانست طلبکارانه از قاضی بپرسد و البته پاسخی نیابد.

رساندن رتبه فسادها از یکان و دهگان به هزاران، کاری بود که فقط از عهده مه آفرید امیر خسروی بر می آمد. رقم اختلاس ۳ هزار میلیارد تومانی در این پرونده به قدری بزرگ بود که تمام فسادهای قبل و بعد از خود را تحت تأثیر قرار داد.

مه آفرید امیر خسروی متولد سال ۱۳۴۸ در رودبار گیلان، با معدل ۱۰،۴۲ از دبیرستان فارغ التحصیل شد و در رشته مهندسی عمران دانشگاه آزاد واحد زنجان پذیرفته شد. او بعد از گذراندن ۶ ترم و مشروطی در برخی دروس با معدل ۶/۲۳ از این دانشگاه اخراج و به مشاغل آزاد روی آورد.

نخستین فعالیت اقتصادی مه آفرید و برادرانش راه اندازی یک واحد دامداری و گاو داری با استفاده از طرح های زود بازده بود. دسترسی به همین نوع وامها، مه آفرید را وسوسه کرد تا از طریق همین سرمایه اولیه، شانس خود را در دیگر فعالیت های اقتصادی نیز آزمایش کند با همه اینها تا سال ۱۳۸۴ یعنی شروع دولت احمدی نژاد تخلف خاصی در پرونده مه آفرید ثبت نشده است.

در سال ۱۳۸۵ او شرکتی با عنوان «شرکت توسعه سرمایه گذاری امیر منصور آریا» با ۵۰ میلیون تومان سرمایه، ثبت کرد. برخی رسانه ها بعدها مه آفرید را به اشتباه امیر منصور آریا نیز می نامیدند.

تمام اتفاقاتی که سرنوشت مه آفرید را دیگرگون کرد طی دو سال بعدی اتفاق افتاد. در جلسه ۳۰ بهمن ۱۳۸۷ در هیات مدیره این شرکت اعلام شد که میزان سرمایه ۵۰ میلیونی به ۲۰ میلیارد تومان افزایش پیدا کرده است. این اتفاق در یک کشور دارای اقتصاد آزاد می توانست خبری شوکه کننده باشد اما در درون اقتصاد رانتی ایران، هیچ توجه و تردیدی ایجاد نکرد!

اوج جهش مشکوک شرکت توسعه سرمایه گذاری امیر منصور آریا در سال ۸۹ بود که در راستای اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی، توانست ۹۴،۹۶ درصد از سهام ماشین سازی لرستان، ۹۵،۲ درصد از سهام گروه صنعتی فولاد ایران، ۹۵ درصد از سهام مهندسی خط و ابنیه فنی راه آهن (تراورس) و ۳۹،۵ درصد از سهام فولاد اکسین خوزستان را خریداری نماید. یک بار سایت ها مدعی شده بودند که سهام برخی از این شرکت ها بدون طی تشریفات قانونی و صرفاً در قبال پرداخت ۵ درصد ارزش اسمی خریداری شده بود. وی همچنین در اسفند همان سال موافقت بانک مرکزی برای تأسیس بانک با عنوان «بانک آریا» را هم گرفت و شروع به پذیره نویسی و استخدام کارمند کرد.

در ۱۵ مرداد ۱۳۹۰، مه آفرید بدون اینکه در باره اتهامات او توضیحات چندانی ارائه شده باشد بازداشت شد اما در کمتر از ۲۰ روز بعد، رسانه ها از وقوع اختلاسی بزرگ و بی سابقه در کل تاریخ ایران خبر دادند. مه آفرید توانسته بود طی سالهای ۸۸ تا ۹۰ حدود ۳ هزار میلیارد تومان را از طریق شبکه بانکی ایران به سرقت ببرد او همچنین متهم بود که ۲۳۰ هکتار زمین در کیش و صدها هکتار زمین در کاشانک تهران را به قیمت ۱۶ ریال برای هر متر مربع در اختیار گرفته است.

در این اختلاس ۷ بانک از جمله بانک صادرات و تعداد زیادی از مدیران ارشد دولت احمدی نژاد، نمایندگان مجلس و نیز فرزندان مقامات کشور درگیر بودند. مه آفرید البته قول داده بود که در جلسات بعدی اسامی تعداد دیگری از مقامات را افشا کند. بر اساس حکم بدوی صادر شده، ۴ تن از متهمان به اعدام، ۲ تن به حبس ابد و سایر متهمان نیز به حبس های طولانی مدت محکوم شدند اما نهایتاً مه آفرید امیر خسروی در باسداد روز سوم خرداد ۱۳۹۳ به عنوان مقصد فی الارض به دار مجازات آویخته شد.

روند ظهور و سقوط مه آفرید تا حد زیادی با نابسامانی های سیاسی و اقتصادی کشور در ارتباط بود. میزان فسادهای او در سال ۸۸ کمتر از ۸۰ میلیارد تومان، در سال ۸۹ حدود ۸۰۰ میلیارد تومان و در سال ۹۰ نیز ۲۸۰۰ میلیارد تومان بوده است.

از نانوایی به «ایستک»

یدالله روزچنگ؛ مرد ۶ میلیارد دلاری

از قربانیان مشهور سیاست های متزلزل ارزی دوره احمدی نژاد، برادران کردتبار روزچنگ (یدالله، لقمان و نور) بودند که این روزها شایعات تایید نشده ای در باره خروج آنها از کشور و زندگی در آمریکا بر سر زبانها افتاده است.

از پیشینه خانوادگی روزچنگ ها اطلاعات کاملی در دست نیست. گفته می شود که آنها ابتدا بصورت کارگران مهاجر از سئندج به ایران آمده و در مشاغلی مثل نانوائی و راننده تاکسی مشغول بوده و سپس وارد فعالیت های اقتصادی و صنعتی شده اند.

هر چه بود، آنها در سال ۱۳۸۲ شمسی به مشارکت و سرمایه گذاری در شرکت تولیدی و صنعتی آریاتوش در جهت تولید ماهالشمیر گازدار بدون الکل پرداختند و برند مشهور «ایستک» را وارد صنایع غذایی و نوشیدنی کشور کردند. اولین کارخانه از این دست را با ظرفیت ۳۶۰۰ بطری در ساعت، در شهر رشت احداث کردند و سپس در سال ۱۳۸۵ کارخانه مشابهی در سئندج راه اندازی کردند و یک شرکت بزرگ توزیع محصولات نوشیدنی با نام « شرکت پخش ایستک نوش » دایر کردند.

برادران روزچنگ تا این تاریخ نه تنها کارآفرینان موفقی بودند که علاوه بر آن، فعالیت های گسترده ای در حوزه مسئولیت اجتماعی از قبیل احداث مراکز عام المنفعه درمانی، مذهبی، آموزشی و رفاهی انجام دادند و محصولات آنها علاوه بر داخل، به بیش از ۴۰ کشور جهان صادر می شد. چندین بار هم به همین مناسبت و تحت عنوان کارآفرینان موفق، در محافل مختلف، مورد تجلیل قرار گرفتند. روزچنگ ها، همچنین برای پیشبرد امور صادراتی خود، دفاتری در دبی راه اندازی کردند و یک صرافی بزرگ را هم افتتاح و مدیریت می کردند.

در بحران ارزی اواخر دهه ۸۰، بانک مرکزی دولت احمدی نژاد، تعدادی از صرافی ها را به کار گرفت، تا با توزیع ارز دولتی از طریق آنها، به کنترل التهابات بازار کمک کند. یکی از کسانی که برای این منظور دعوت به کار شد، یدالله روزچنگ بود که در دویی و تهران صرافی داشت. قرار بود یدالله و برادرانش دلارهای بانک مرکزی را در دبی با سود مشخص بفروشند و به کنترل بازار کمک کنند و تا مدتی هم به این کار مشغول بودند و از سوی بهمنی رئیس بانک مرکزی وقت تقدیر شدند اما بحران در بازار ارز بالا گرفت و فضای اقتصاد امنیتی شد.

در سال ۱۳۹۰ یک خبرگزاری، خبر محرمانه ای را منتشر کرد که یکی از سرشاخه های اختلال در بازار ارز که حدود ۶ میلیارد دلار ارز دولتی از بانک مرکزی گرفته و بخشی را گرانتر فروخته و بخشی را تبدیل به طلا کرده و به خارج فرستاده است، به زودی معرفی می شود. اینکه یک صرافی این میزان دلار را دریافت کرده باشد با توجه به نوسان ارزی مردم از سربل « مرد ۶ میلیون دلاری » که قبل از انقلاب از تلویزیون پخش می شد، مورد توجه عمومی واقع شد.



رسیدگی به پرونده حدود دوسال به طول انجامید. اتهامات مختلفی به آنها وارد شد و حتی برخی رسانه ها به دروغ ادعا کردند که آنها از همین محل به گروه های کرد معارض جمهوری اسلامی (نظیر پژاک و پ. ک.ک) کمک مالی کرده اند. بخشی از اتهامات آنها بی ارتباط با فسادسازی ها علیه محمدرضا رحیمی معاون اول احمدی نژاد نبود. فساد رحیمی در پرونده بیمه ثابت شد اما او هر گونه ارتباط خود را با پرونده روزچنگ تکذیب کرد. رحیمی خودش کرد است و سالها استاندار کردستان بود. او از همین فرصت استفاده کرد و فشار بر روزچنگ ها را به خاطر کرد بودن آنها بویژه سرمایه گذاری در کردستان عنوان کرد که البته ادعایی نادرست بود. چون اولین سرمایه گذاری روزچنگ ها در استان گیلان اتفاق افتاده بود.

غلامحسین محسنی اژه ای، سخنگوی وقت قوه قضائیه در یکصد و سومین نشست خبری در خصوص اتهامات روزچنگ ها گفت: یدالله روزچنگ به جرم اختلال در نظام اقتصادی به ۲۰ سال حبس و برگرداندن ۱۸۱ میلیارد تومان و لقمان روزچنگ با همین عنوان اتهالی به ۲۰ سال حبس و برگرداندن ۲۰۰ میلیون تومان در دادگاه بدوی محکوم شدند. نور روزچنگ هم ۲۰ سال حبس گرفت.

با دستگیری روزچنگ ها، کارخانه آنها در سال ۹۵ (به خاطر فقدان مدیریت) در کردستان تا مدت ها تعطیل شد و نزدیک یک دهه است که در زندان به سر می برند. مازیار طاطایی و کیلی مدافع روزچنگ ها می گوید: « یدالله روزچنگ حدود ۶ ماه در زندان انفرادی به سر برده و از این ۶ ماه چیزی حدود سه ماه را با اشخاص دیگر در اتاق های دو نفره گذرانده که اساساً فارسی نمی دانستند. یکی از این افراد، جیسون رضاییان است که اصلاً فارسی نمی داند. یک مدت خیلی کوتاه هم با یکی از زندانیان مرتبط با سال ۸۸ هم اتاق بود». روزچنگ ها حتی در گفتگو با روزنامه قانون، مدعی شدند که شبکه ای از کارچاق کن ها برای آزادی آنها از زندان حدود ۳ میلیارد تومان پول تقاضا کرده اند. به این ترتیب، برادران روزچنگ به عنوان کارآفرینان موفق، اسیر وسوسه های اقتصاد رانتی و تله های دولتی شدند و به خاک سیاه نشستند. به رغم همه شایعات فعلی، آنچه مسلم است، روزچنگ ها حداقل ۱۰ سال از عمر خود را پشت میله های زندان گذراندند.

با دستگیری روزچنگ ها، کارخانه آنها در سال ۹۵ (به خاطر فقدان مدیریت) در کردستان تا مدت ها تعطیل شد و نزدیک یک دهه است که در زندان به سر می برند. مازیار طاطایی و کیلی مدافع روزچنگ ها می گوید: « یدالله روزچنگ حدود ۶ ماه در زندان انفرادی به سر برده و از این ۶ ماه چیزی حدود سه ماه را با اشخاص دیگر در اتاق های دو نفره گذرانده که اساساً فارسی نمی دانستند. یکی از این افراد، جیسون رضاییان است که اصلاً فارسی نمی داند. یک مدت خیلی کوتاه هم با یکی از زندانیان مرتبط با سال ۸۸ هم اتاق بود». روزچنگ ها حتی در گفتگو با روزنامه قانون، مدعی شدند که شبکه ای از کارچاق کن ها برای آزادی آنها از زندان حدود ۳ میلیارد تومان پول تقاضا کرده اند.



بابک زنجانی؛ نفت فروشی که نم‌پس نداد!

اما آنچه در باره بابک زنجانی صحت دارد اینکه او در حوزه تجارت با ترکیه یک بار ورشکست شده و در دهه ۱۳۸۰ بابت صدور چک برگشتی به زندان افتاده و چند پرونده قضایی داشته است. در عین حال، ظاهراً او فعالیت‌های محدود تجاری در عراق، تاجیکستان و مالزی نیز داشته است. به همین دلیل در دسامبر ۲۰۱۲ به علت آنچه «کمیک» به دور زدن تحریم‌های ایران از طریق داشتن نقش کلیدی در تجارت نفت ایران و انتقال پول نفت به ایران» خوانده شد، در لیست تحریم اتحادیه اروپا و سپس در فهرست تحریم‌های آمریکا قرار گرفت.

در هر صورت، وی در تاریخ ۹ دی ۱۳۹۲ توسط دادستانی کل کشور به اتهام بدهی بیش از دو و نیم میلیارد یورویی به وزارت نفت و بانک مرکزی و همچنین جعل اسناد بانکی با پرداخت رشوه به بانک ملی تاجیکستان، بازداشت شد. نام وی همچنین در پرونده رضا ضراب، ایرانی دستگیر شده در ترکیه به اتهام قاچاق طلا مطرح شده است.

همچنین او متهم بود که در زدوبند با سعید مرتضوی، رئیس سازمان تامین اجتماعی، تعدادی از شرکتهای مهم این سازمان را بدون اینکه پولی پرداخت کند در اختیار گرفته است. از موارد بسیار شک برانگیز، وجود تفاهم نامه ای بود که بر اساس آن مرتضوی چند فقره چک به مبلغ ۵/۳ میلیارد یورو به بابک زنجانی پرداخت کرده بود اما هیچ پولی از بابت فروش شرکت‌ها به سازمان تامین اجتماعی وارد نشده بود.

در مجموع، بابک زنجانی از اقتصاد رانتی و بی سامان ایران ۱۳ هزار میلیارد تومان بالا کشید. او فقط ۲ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار بابت پول نفت بدهکاری دارد. با شناسنامه جعلی تردد می کرد و ۹۰ درصد اموال او در خارج از کشور قرار داشت و بیشتر شرکت‌های او در داخل به نام افراد دیگری ثبت شده بود که امکان توقیف آن وجود نداشت. به عبارتی زنجانی همه را فریب داده بود. با اینکه در پرونده او تعداد زیادی از مقامات دولت احمدی نژاد دستگیر شدند و بابک زنجانی به اعدام محکوم شده است اما هنوز چیز زیادی از پول‌های از دست رفته به خزانه بازنگشته است.

گسترش تحریم‌های اقتصادی غرب علیه ایران در دوره احمدی نژاد، زمینه‌های جدیدی برای فساد فراهم ساخت و در واقع به اقتصاد رانتی ایران جان تازه‌ای بخشید. برخی از تجار و بازرگانان ایرانی به عنوان واسطه‌های فروش غیر رسمی نفت به واسطه‌های خارجی، را عهده دار شدند که بابک زنجانی یکی از آنها بود.

اینکه آیا همه فعالان اقتصادی می توانستند در فرایند دور زدن تحریم‌ها مشارکت کنند و یا افرادی برای این کار دستچین می شدند؟ بحث دیگری است اما از اواسط سال ۱۳۹۲ و آغاز دوره ریاست جمهوری حسن روحانی زمزمه‌های مبنی بر عدم بازپرداخت پول فروش نفت بوسیله برخی شرکت‌ها به خزانه دولت مطرح شد و از آن زمان به بعد ابتدا از متهمی به نام «ب»-«ز» نام برده شد و سپس نام کامل او یعنی بابک مرتضی زنجانی به عنوان یکی از مفسدین بزرگ مطرح شد.

بابک زنجانی متولد ۱۳۵۳ در شهر زنجان است که ادعای کند پدرش از کارکنان راه آهن و پایه گذار شرکت معروف مینی بوس رانی «تی بی تی» بوده است. او آغاز فعالیت‌های اقتصادی را به دوران ریاست محسن نوربخش بر بانک مرکزی در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، می‌رساند. او گفته است که دوران سربازی اش را به عنوان راننده نزد نوربخش گذرانده است و در پایان این دوره، به عنوان یکی از توزیع کنندگان ارز به صرافی‌ها انجام وظیفه کرده که از بابت هر بار توزیع ارز حدود ۱۷ میلیون تومان درآمد داشته است.

او همچنین گفته است که با در آمد ناشی از توزیع ارز رانتی یک دفتر کار در تهران خریده و سپس با اجاره یک محل در بیرون از شهر تهران به خرید پوست و روده گوسفند و صادرات آن به ترکیه پرداخته است. به گفته او از محل این کار سود سرشاری نصیبش شده و فعالیت‌های تجاری اش را با تأسیس شرکت «سورینت قشم» بسط داده است.

این البته زندگی نامه ای است که خود او از خودش ساخته است. مسئولین دفتر محسن نوربخش هر گونه همکاری او با بانک مرکزی را انکار کرده اند و مالکیت پدر او بر شرکت تی بی تی نیز رد شده است. قاضی پرونده زنجانی می گوید: «یک حرف راست از زبان بابک زنجانی نشنیدم!».

بابک زنجانی از اقتصاد رانتی و بی سامان ایران ۱۳ هزار میلیارد تومان بالا کشید. او فقط ۲ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار بابت پول نفت بدهکاری دارد. با شناسنامه جعلی تردد می کرد و ۹۰ درصد اموال او در خارج از کشور قرار داشت و بیشتر شرکت‌های او در داخل به نام افراد دیگری ثبت شده بود که امکان توقیف آن وجود نداشت. به عبارتی زنجانی همه را فریب داده بود. با اینکه در پرونده او تعداد زیادی از مقامات دولت احمدی نژاد دستگیر شدند و بابک زنجانی به اعدام محکوم شده است اما هنوز چیز زیادی از پول‌های از دست رفته به خزانه بازنگشته است.

وحدید مظلومین؛

کسی که از بخشنامه های ابلاغ نشده خبر داشت



فردی مثل وحدید مظلومین فقط می توانست در دامن یک اقتصاد رانتی و بسته پرورش یابد. اقتصادی که مهمترین چیزش می تواند با تصمیمات مدیران دولتی و بخشنامه های صادره زیر و روشود. در حقیقت شگرد اصلی مظلومین نه در شناخت بازار ایران بلکه بواسطه آگاهی زود هنگام از بخشنامه های دولتی بود. همانطور که برخی از فعالان بازار هم اشاره کردند که آقای مظلومین با داشتن اطلاعات دست اول از حلقه های تصمیم گیری و دسترسی به پیش نویس بخش نامه های ابلاغ نشده، از دیگر بازیگران بازار جلوتر بوده است. او روزی یک میلیارد تومان و هفته ای ۷ میلیارد تومان داد و ستد می کرد.

وحدید مظلومین به اتهام «فساد فی الارض از طریق اخلاص در نظام اقتصادی» از دادگاه حکم اعدام گرفت. اتهام این دو «فساد فی الارض از طریق تشکیل شبکه فساد اخلاص در نظام اقتصادی و ارزی و پولی کشور با انجام معاملات غیر قانونی و غیر مجاز و قاچاق عمده و کلان ارز و سکه» توسط دادستانی تهران اعلام شد.

فردی مثل وحدید مظلومین فقط می توانست در دامن یک اقتصاد رانتی و بسته پرورش یابد. اقتصادی که مهمترین چیزش می تواند با تصمیمات مدیران دولتی و بخشنامه های صادره زیر و روشود. در حقیقت شگرد اصلی مظلومین نه در شناخت بازار ایران بلکه بواسطه آگاهی زود هنگام از بخشنامه های دولتی بود. همانطور که برخی از فعالان بازار هم اشاره کردند که آقای مظلومین با داشتن اطلاعات دست اول از حلقه های تصمیم گیری و دسترسی به پیش نویس بخش نامه های ابلاغ نشده، از دیگر بازیگران بازار جلوتر بوده است. او روزی یک میلیارد تومان و هفته ای ۷ میلیارد تومان داد و ستد می کرد.

او که پیش از هر کسی مژه اقتصاد رانتی را چشیده بود حتی بعد از دستگیری ابراز ندامت نکرد و اعلام کرد «اگر از من بپرسی که اگر دوباره شانس بازگشت به بازار داشته باشم که ندارم، دوباره همان کار را می کنم.» خود او گفته است که روزانه حداقل ۵۰۰ عدد سکه طلا به ارزش یک میلیارد تومان (به قیمت آن زمان) که در هفته هفت میلیارد تومان می شود در بازار خرید و فروش می کرده است. در نهایت مظلومین نه به اتهام چرایی دسترسی به بخشنامه های ابلاغ نشده، بلکه به جرم اخلاص در بازار اعدام شد. اگر بازار ایران دچار اختلاص نمی شد مظلومین هنوز هم می توانست فعال باشد. او در حقیقت آخرین قربانی سرشناس اقتصاد رانتی بود.

جمع بندی و نتیجه گیری

در جمع بندی این مطلب می توان یادآوری کرد که اقتصاد رانتی ایران، زمینه وقوع جرم و خود جرم را همزمان تولید می کند. از همه بدتر اینکه گاهی برخی گروهها با تفاسیر خودشان و نیز نقش خود خوانده ای که در دفاع از کشور برای خود قائلند به این فسادها رنگ ایندولوپیک می دهند و انجام آنها بخشی از چرخه دور زدن تحریم های ظالمانه و دفاع از موجودیت نظام می دانند و تا زمانی که اختلاص در نزد افکار عمومی به امر مذمومی تبدیل نشود مقابله فرهنگی با آن ممکن نخواهد شد.

اینکه با یک مجرم اقتصادی به چه شیوه و کیفیتی برخورد شود یک مبحث قضایی است اما پیامدهای برخورد با برخی از افراد که حالا به هر کیفیتی در ردیف سرمایه داران و صاحبان صنایع قرار گرفته اند بر عرصه اقتصاد و صنعت عاری از آسیب نیز نخواهد بود. بسیاری از افراد جرات سرمایه گذاری را از دست می دهند و گذشته از آن تعداد زیادی از کار و کسب ها و یا صنایع بدون صاحب رها می شوند که اثرات آن بر اقتصاد ایران مخرب خواهد بود. بسیاری از واحدهای تولیدی که مالکان آنها در گیر مشکلات حقوقی و قضایی شدند، علنا دچار تعطیلی و نزاع های کارگری و فروپاشی شدند.

آخرین قربانی جنجالی اینگونه فسادهای اقتصادی در ایران، وحدید مظلومین و یکی از همدستانش به اتهام اخلاص در بازار سکه و طلای ایران بود که در سحرگاه بیست و سوم آبان ۹۷ در تهران همراه با همدستش محمد اسماعیل قاسمی به دار اوخته شدند.

وحدید مظلومین ۵۶ ساله و معروف به «سلطان سکه» نزدیک به سه دهه در بازار ارز و طلای ایران فعال بود و به گواهی برخی از همکارانش تا سالها از مطلعین و معتمدین حوزه کاری خودش به شمار می رفت. شروع فسادهای او نیز به ناسامانی های سیاسی و اقتصادی دوره احمدی نژاد بر می گشت و در واقع او هم در تلاش بود تا از بازار اشفته ایران به نوبی نایل شود. برخی از رسانه ها، او را یکی از عوامل شبکه روز جنگ ها معرفی کردند.

نخستین پرونده فساد مظلومین در به سالهای ۹۱ و ۹۲ و تشدید بحران ناشی از تحریم برمی گردد. او در آن سال به اتفاق پسرش محمد رضا مظلومین به اتهام اخلاص در بازار ارز و طلا دستگیر شد و بعد از مدتی با وساطت بانک مرکزی آزاد شد. بانک مرکزی به دادگاه اعلام کرده بود که فعالیت او در بازار ارز با نظر این بانک صورت گرفته است. آنگونه که خبرگزاری ایرنا اعلام کرده بود واسطه آزادی مظلومین شخص بهمنی رئیس بانک مرکزی وقت بوده است.

مظلومین بعد از آن ماجرا بازار ارز را رها می کند و فقط در بازار طلا متمرکز می شود؛ هر چند هیچ وقت اتهام فروش و قاچاق ارز را بصورت رسمی نپذیرفت. مرتضی تورک معاون دادستان تهران در اولین جلسه دادگاه وحدید مظلومین در شهریور ماه به نقل از او گفته: "وحدید مظلومین در جلسات بازجویی می گوید از سال ۹۲ به بعد اگر کسی یک دلار به من فروخته یا اگر از کسی یک دلار خریدم رسید بدهند قبول می کنم.

او در این مدت به واسطه نفوذ و اطلاعاتش، بازار طلا را تحت کنترل خود می گیرد. مغازه داران پاساژی در خیابان ونک آقای مظلومین را با نام "آقا وحدید" خطاب می کردند. یکی از مغازه داران به روزنامه شرق گفته بود: "آقا (وحدید مظلومین) نابغه بود. نان نبوغش را می خورد. تازه به دوران رسیده که نبود. ۴۰ سال کاسب بود. چند سال قبل هم آمدند و او را بردند. چند وقت خبری از او نبود. بعد هم برگشت سر کارش. ان شاء الله این بار هم همین طوری باشد. اصلا این وصله ها به آقایی چسبید." خود او هم به خبرنگار میزان گفته بود: "برای خودم اسم و رسمی دارم کسی نیست که در صنف ما من را نشناسد."

اما در اواخر فروردین ۱۳۹۷ بازار ارز و طلای کشور دوباره بحرانی شد و اعلام نرخ رسمی دولتی بر وخاومت اوضاع افزود. پلیس و نیروهای امنیتی برای کنترل بازار دست به کار شدند. در بهار همان سال نام وحدید مظلومین به عنوان یکی از متهمان اصلی اخلاص در بازار طلا مطرح شد. آقای مظلومین متهم شده که به واسطه "دراختیار داشتن منابع اطلاعاتی از مراجع تصمیم ساز" با روش های مکارانه، قیمت ارز و سکه را به صورت عمده بالا و پایین کرده" و به این ترتیب در نظام اقتصادی ایران اخلاص ایجاد می کرده است.

بر اساس اعلام مقام های قضایی ایران، گردش مالی آقای مظلومین و شرکایش به ۱۴ هزار میلیارد تومان می رسیده است. خبرگزاری میزان وابسته به قوه قضاییه در گزارشی گفته "در شبکه وحدید مظلومین ۱۷۰ هزار تراکنش مالی در قالب ۲۱۹ فقره حساب انجام شده است." او همچنین متهم شد که با همکاری دوستانش با خرید و انبار کردن ۲ تن سکه و کاهش عرضه، به گرانی بازار دامن زده است. مطابق اعلام پلیس تهران "این فرد به نوجهای خود دستور داده بود در بازار تهران به راه افتاده و بدون توجه به قیمت روز سکه، تمام سکه های موجود را بخرند تا در روزهای آینده خودش تعیین کننده نرخ سکه شود."



هنا موسوی

ما و مسئله درآمدهای نفتی؛ چرا صندوق ذخیره ارزی نروژ در ایران تکرار نشد؟

آنچه صندوق درآمدهای نفتی نروژ را از دیگر کشورها متفاوت کرد، بروز بودن، سرمایه‌گذاری‌های هدفمند و بویژه شفافیت برآمده از دموکراسی تاریخی آن کشور بود. به طور مثال عدم سرمایه‌گذاری در شرکت‌های تولید صنایع هسته‌ای، کارخانجات دخانیات، تولیدات شهرک‌های اسرائیلی و حتی فروشگاه‌های الومارت به علت مشکلات حقوق بشری این فروشگاه‌ها در بهره‌کشی از کارگران و... است که این شفافیت را در سایر صندوق‌ها به طور مثال صندوق کشور خودمان نمی‌توان شاهد بود.

در دوره ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد حتی اعلام میزان سرمایه این صندوق جزو اسرار دولتی بود و سال‌ها اعلام عمومی نمی‌شد و در عوض، از اندوخته این صندوق، در سفرهای استانی رئیس‌جمهور برای درخواست‌های عمومی و روتین شهروندان خرج می‌شد و در زمان‌هایی حتی خبر خالی بودن این صندوق در کشور پخش شد که با عکس‌العمل منفی بازار مواجه شد.

سوالاتی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا رابطه‌ای میان کیفیت حکمرانی و شیوه بهره‌گیری از درآمدهای نفتی وجود دارد؟ در پاسخ باید گفت زمانی که سیستم سیاسی و اقتصادی در کشوری ضعیف باشد نفت هم بر مصائب آن می‌افزاید و این درآمدها به ابزاری برای بسته شدن فضای سیاسی و اجتماعی تبدیل می‌شود.

دولت نفت در هر کشوری، داستانی مجزا و یادگیرنده همراهِ با تاب‌آوری است که شاید کمتر مورد توجه قرار گرفته و باعث شده در میان این همه کشور نفتی، با وجود گرت‌برداری از روی دست نروژ، هیچ نروژ دومی پدید نیاید. بعضاً چهره شهرها تغییر کرد اما زیر پوست شهر تغییری حاصل نشد. شکست‌کپی برداری از تجربه نروژ نشان می‌دهد که هیچ مدل اقتصادی بدون توجه به عوامل محیطی و اجتماعی، ختم به موفقیت نمی‌شود.

اما در ایران چه می‌توان کرد؟ آیا سیاستمداران و سیاست‌گذاران روزی قرار است که در دور میز نشسته و تصمیمی درست برای این ثروت نسل‌ها اتخاذ کنند و با پشت سر گذاشتن یک قرن بالا و پائین شدن در این صنعت از کشف و استخراج انحصاری آن توسط بیگانگان تا ملی شدن و درگیر شدن در دام بیماری هلندی توسط آن در نیم قرن پیش و تحریم و اثرات ملموس آن بر اقتصاد خانواده‌ها، اصلاحات اساسی را انجام دهند و با ترسیم مسیری شفاف برای شهروندان و کسب اعتماد جهانی و ورود عزتمندانه به بازارهای جهانی با رعایت اخلاق و شفافیت از این میراث اکنون و آینده حفاظت کرده و با پذیرش شکست مسیر فعلی، افکار عمومی را با خود همراه سازند و از این میراث و امانتی که در دست‌مانست به درستی استفاده کنند؟ هنوز باید منتظر ماند.

شاید در این بین، تنها کشوری که از نفرین نفت جان سالم به در برده و حکومت تمام منابع حاصله از آن را به دست نگرفته و به خرید وفادار از بین اقشار مردم برای خود، دست نزده است دموکراسی همچنان در آن ریشه دار و قوی باقی مانده و بنیان‌های آن به قدری محکم است که بیماری هلندی دلارهای نفتی گریبان آن را نگرفته است؛ کشور نروژ است.

در ۱۹۶۹ و بعد از کشف نفت نروژ در دریای شمال و سرازیر شدن پول نفت به این کشور کوچک شمال اروپا، باید دید که نروژ چه روشی را در پیش گرفت که از کشوری که در دهه هفتاد میلادی، فقط نفت می‌فروخت تا بر روی استخراج دوباره آن سرمایه‌گذاری کند، به سختی در اکتشاف نفت کوشید و به جایی رسید که استخراج نفت برای این کشور با اقتصادی کوچک به صرفه نبود و حتی در ورشکستگی بازار مسکن این کشور اثر گذاشت با تاب‌آوری پائین و اقتصاد متزلزل چگونه بیست سال این سختی‌ها را تحمل کرد و بعد از طغی کردن مسیری سخت و پذیرش شکست‌های بزرگ، به موفقیت بزرگ کنونی، رسید.

بعد از دو دهه دارا بودن نفت و شکست‌ها و عدم سودآوری مناسب، افرادی در وزارت اقتصاد این کشور با این تصور که چه کاری می‌توان انجام داد که شکست‌های بعدی صورت نگیرد، به تصمیمی رسیدند که نروژ شکست خورده در استخراج نفت با هزینه ۲۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۹۶ به پس‌اندازی با رقم ۴ تریلیون دلار در حال حاضر رسیده است؛ یعنی ایجاد صندوق ذخیره نفت.

شاید هدف بزرگی که سیاستمداران و اقتصاددان‌ها این کشور داشتند این بود که مصرف زیاد سوخت‌های فسیلی به هر صورت رو به کاسته شدن است. بنابراین، باید برای آن مقوله فکری اساسی انجام داد و این ثروت را برای همه نسل‌ها حفظ کرد.

این رویکرد نروژ برای بسیاری از کشورها از جمله عربستان و قطر و آذربایجان و حتی ایران مورد تقلید قرار گرفت و هر کدام از این کشورها هم به تاسیس صندوق ذخیره ارزی نفت اقدام کردند و سود فروش این ماده حیاتی را به این صندوق منتقل کردند اما هیچ کدام آنها در این زمینه به پای نروژ نرسیدند.

مسئله پیچیده نفت، افزون بر یکصد سال است که زندگی بشر را بر روی کره زمین تحت تأثیر قرار داده و در یک جای عالم به رشد و توسعه و رفاه عمومی منجر شده و در سوی دیگری، زمینه ساز جنگ‌ها و کودتاها و کشتارها و سرکوب‌ها و تحریم‌ها و تحقیرهای ملی شده است.

دولت‌های زندگی یک قرن اخیر ایرانیان هم با داستان نفت، در هم آمیخته است. سیاست خارجی کشور ما از دوره رضاشاه یعنی سرآغاز استخراج و فروش نفت، با کشورهای بزرگی مثل انگلستان و آمریکا و روسیه، متأثر از نفت بوده و همین نفحات نفت منجر به وقوع کودتا و تغییر ساختار سیاسی داخلی کشور هم شده است.

درآمدهای نفتی در دهه ۱۳۴۰ اوقات خوشی برای اقتصاد ایران رقم زد و صنایع ایران به درجه رشک انگیزی، رشد کردند و البته بر بادکنک استبداد ایرانی دمید و در آغاز دهه ۵۰ از محمدرضا شاه پهلوی، پادشاه خودکامه و رام‌ناشدنی ساخت که جز با سقوطش، آرام ننشست.

در باره اثر این ماده حیاتی بر وقوع انقلاب اسلامی در سال ۵۷ و تأثیر نوسان قیمت جهانی نفت بر جنگ ایران و عراق و حتی اثر کاهش و افزایش قیمت آن بر باز و بسته شدن فضای سیاسی و کیفیت انتخابات و همچنین، بریز و بپاش‌ها و اختلاس‌های دوران احمدی‌نژاد و بعد از آن، گفتنی‌ها کم نیست و دیدنی‌ها، هنوز هم قابل رویت و رصد است.

در نسبت میان نفت و توسعه یافتگی و دموکراسی، تجربه‌های تاریخی می‌گویند که رابطه معناداری میان آنها برقرار نیست. برخی کشورهای دارنده منابع نفتی مثل عربستان و چند کشور حاشیه خلیج فارس، به درجه حیرت‌آوری از رشد ثروت رسیده‌اند اما ساختار قدرت آنها، همچنان غیر دموکراتیک باقی مانده است. برخی دیگر مثل ونزوئلا در آمریکای لاتین، نه به توسعه و ثروت دست یافته‌اند و نه به دموکراسی!



اثر ناترازی‌های انرژی

بر سه کارخانه بزرگ فولادی کشور



فاطمه باقری

کمبود انرژی در کشور، به‌ویژه در حوزه برق و گاز، چالشی جدی برای صنعت فولاد ایران به‌وجود آورده است. این چالش نه تنها بر روند تولید و اشتغال در این صنعت اثرگذار بوده، بلکه ظرفیت‌های صادراتی کشور را نیز به شدت تحت تأثیر قرار داده است.

به گزارش «هشتریه کارخانه دار»، صنعت فولاد ایران به عنوان یکی از ارکان اصلی اقتصاد کشور و یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان فولاد در منطقه، با چالش ناترازی انرژی مواجه شده است. این چالش، که ناشی از افزایش تقاضا، کاهش سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های انرژی و مدیریت نامطلوب منابع است، اثرات مخربی بر تولید، اشتغال و صادرات این صنعت داشته است. گزارش حاضر به بررسی ابعاد مختلف این بحران و تأثیر آن بر عملکرد شرکت‌های فولادی از جمله فولاد مبارکه، فولاد خوزستان و فولاد خراسان می‌پردازد.

بحران ناترازی انرژی در صنعت فولاد

ناترازی انرژی به معنای عدم تطابق عرضه و تقاضای برق و گاز، یکی از معضلات اساسی صنعت فولاد ایران است. طبق آمار انجمن تولیدکنندگان فولاد ایران، نیاز روزانه این صنعت به برق حدود ۱۲ هزار مگاوات و به گاز طبیعی بالغ بر ۵۰ میلیون متر مکعب است. اما کمبود زیرساخت‌ها و محدودیت‌های فصلی در تأمین این انرژی، تولید را در بسیاری از واحدهای فولادی با چالش مواجه کرده است.

بر اساس گزارش انجمن فولاد، در تابستان ۱۴۰۳، فولاد مبارکه اصفهان که حدود ۵۰ درصد از فولاد کشور را تأمین می‌کند، به دلیل قطع مکرر برق مجبور به کاهش ۳۰ درصدی ظرفیت تولید خود شد. فولاد خوزستان نیز کاهش ۲۰ درصدی تولید را در تابستان ۱۴۰۳ تجربه کرد، در حالی که فولاد خراسان اعلام کرده است که تولید شمش این شرکت در شش‌ماه ابتدایی سال ۱۴۰۳ با افت ۱۸ درصدی روبه‌رو شده است. این کاهش تولید، پیامد مستقیم محدودیت‌های تأمین انرژی بوده است.

تأثیر بر اشتغال در صنعت فولاد

صنعت فولاد با ایجاد بیش از ۳۰۰ هزار فرصت شغلی مستقیم و میلیون‌ها شغل غیرمستقیم، یکی از بزرگ‌ترین کارفرمایان در کشور محسوب می‌شود. اما ناترازی انرژی اثرات منفی بر اشتغال در این بخش داشته است. کاهش تولید به معنی کاهش ساعات کاری کارگران و حتی اخراج برخی نیروهای انسانی است.

به گفته مدیرعامل فولاد خراسان، این شرکت در تابستان ۱۴۰۳ به دلیل قطعی‌های مکرر برق ناچار شد ۱۵ درصد از نیروهای قراردادی خود را تعدیل کند. انجمن تولیدکنندگان فولاد ایران نیز در گزارشی اشاره کرده است که بیش از ۱۰ هزار فرصت شغلی در صنعت فولاد به دلیل این بحران در سال جاری از دست رفته است. این آمار نشان‌دهنده تأثیر عمیق ناترازی انرژی بر اشتغال در این صنعت است.

فولاد خوزستان، به عنوان بزرگ‌ترین صادرکننده شمش فولادی کشور، گزارش داده است که صادرات این شرکت در این بازه زمانی نسبت به سال گذشته حدود ۱۵ درصد کاهش یافته است.

به گفته مدیرعامل فولاد خراسان، این شرکت در تابستان ۱۴۰۳ به دلیل قطعی‌های مکرر برق ناچار شد ۱۵ درصد از نیروهای قراردادی خود را تعدیل کند. انجمن تولیدکنندگان فولاد ایران نیز در گزارشی اشاره کرده است که بیش از ۱۰ هزار فرصت شغلی در صنعت فولاد به دلیل این بحران در سال جاری از دست رفته است. این آمار نشان‌دهنده تأثیر عمیق ناترازی انرژی بر اشتغال در این صنعت است.

توسعه نیروگاه‌های اختصاصی برای صنایع یکی دیگر از راه حل‌های پیشنهادشده است. ایجاد نیروگاه‌های کوچک مقیاس (CHP) در کنار واحدهای فولادی می‌تواند به تأمین پایدار انرژی کمک کند و از وابستگی به شبکه سراسری بکاهد. این رویکرد نه تنها به تأمین انرژی پایدار برای صنایع کمک می‌کند، بلکه می‌تواند هزینه‌های تأمین انرژی را نیز کاهش دهد و امنیت انرژی صنایع را تضمین کند.

ناترازی انرژی یکی از چالش‌های جدی پیش روی صنعت فولاد ایران است که اثرات منفی آن بر تولید، اشتغال و صادرات به وضوح قابل مشاهده است. بدون رفع این چالش، صنعت فولاد، که یکی از مهم‌ترین بخش‌های اقتصادی کشور است، نمی‌تواند به نقش خود در توسعه اقتصادی و اشتغال‌زایی ادامه دهد. اتخاذ سیاست‌های جامع، سرمایه‌گذاری‌های هدفمند و استفاده از فناوری‌های نوین می‌تواند راه‌حلی برای کاهش تأثیرات این بحران و تضمین آینده‌ای پایدار برای صنعت فولاد کشور باشد.

یکی از راهکارهای کلیدی برای مقابله با این بحران، سرمایه‌گذاری در انرژی‌های تجدیدپذیر است. شرایط اقلیمی ایران فرصت‌های زیادی برای توسعه نیروگاه‌های خورشیدی و بادی فراهم می‌کند که می‌تواند بخشی از نیاز صنعت به انرژی را تأمین کند. این رویکرد نه تنها به کاهش وابستگی به سوخت‌های فسیلی کمک می‌کند، بلکه اثرات زیست‌محیطی مثبتی نیز به همراه دارد.

چالش‌های مدیریتی و پیشنهادهایی برای حل بحران بخش قابل توجهی از بحران ناترازی انرژی به ضعف در مدیریت منابع انرژی بازمی‌گردد. عدم توسعه زیرساخت‌های تولید و انتقال انرژی، افزایش هدررفت در شبکه‌های توزیع و وابستگی بیش از حد به منابع فسیلی از جمله عواملی هستند که این مشکل را تشدید کرده‌اند. این عوامل نیازمند رویکردهای جامع و هدفمند برای مدیریت بهتر انرژی در صنعت فولاد و دیگر بخش‌های اقتصادی کشور هستند.

یکی از راهکارهای کلیدی برای مقابله با این بحران، سرمایه‌گذاری در انرژی‌های تجدیدپذیر است. شرایط اقلیمی ایران فرصت‌های زیادی برای توسعه نیروگاه‌های خورشیدی و بادی فراهم می‌کند که می‌تواند بخشی از نیاز صنعت به انرژی را تأمین کند. این رویکرد نه تنها به کاهش وابستگی به سوخت‌های فسیلی کمک می‌کند، بلکه اثرات زیست‌محیطی مثبتی نیز به همراه دارد.

بهبود زیرساخت‌های انتقال انرژی نیز از دیگر ضرورت‌هاست. هدررفت در شبکه‌های انتقال برق و گاز یکی از عوامل مهم در تشدید بحران انرژی است. سرمایه‌گذاری در به‌روزرسانی و توسعه این زیرساخت‌ها می‌تواند به بهبود بهره‌وری و کاهش اتلاف انرژی منجر شود. این اقدام می‌تواند در کوتاه‌مدت و بلندمدت به بهبود وضعیت انرژی کشور کمک کند.

تنوع‌بخشی به منابع تأمین انرژی از دیگر پیشنهادها مؤثر برای مدیریت بحران ناترازی انرژی است. استفاده از فناوری‌های نوین برای تولید انرژی از منابع غیرسختی، مانند هیدروژن سبز، راه‌حلی بلندمدت و پایدار برای تأمین انرژی مورد نیاز صنایع محسوب می‌شود. این فناوری‌ها می‌توانند نقش مهمی در کاهش وابستگی به منابع محدود فسیلی ایفا کنند.

اصلاح سیاست‌های مصرف انرژی نیز از اهمیت بالایی برخوردار است. تشویق صنایع به استفاده بهینه از انرژی از طریق اعطای مشوق‌های مالی، آموزش و ارائه فناوری‌های بهینه‌سازی مصرف می‌تواند تأثیر مثبتی در کاهش ناترازی انرژی داشته باشد. این سیاست‌ها می‌توانند بهره‌وری انرژی را در صنایع مختلف افزایش دهند و هزینه‌های انرژی را کاهش دهند.



ناسیونالیسم و صنعت

لزوم استفاده از حس «وطن خواهی» در تقویت «تولید ملی»



ناسیونالیسم و صنعتی سازی در قرن ۱۹

قلم خرمی

در انگلستان قرن ۱۸ که خاستگاه اقتصاد نئوکلاسیک و مبتنی بر تجارت آزاد بود، دولت زیر فشار مردم و کارخانه داران و در جهت دفاع از منسوجات انگلیسی، واردات قماش خارجی به داخل انگلستان را ممنوع کرد. عجم اغلو در کتاب «چرا ملت ها شکست خوردند؟» تصریح کرده است که دولت انگلستان، در حمایت از صنعت نساجی خودش و بنا به تقاضای کارخانه داران انگلیسی، هر نوع واردات پارچه ایرانی را ممنوع کرد!

جلوه های ناسیونالیسم در قرن بیستم

در طول قرن بیستم، کشورهای پیشرفته صنعتی برای گشودن بازارهای صادراتی در صدد کنترل جنبش های ناسیونالیستی در حوزه اقتصاد برآمدند. با این حال، خود این کشورها از طریق سیاست های تجاری و مرکزیت یستی همواره به دنبال حمایت از اقتصاد ملی بودند.

شاید جدیدترین سیاست و برنامه استفاده از نیروی ملی در راستای حمایت از تولیدات و بازارهای داخلی را ترامپ، رئیس جمهور سابق آمریکا در پیش گرفته بود. وی با شعار معروف «آمریکا را با فولاد آمریکا بسازیم»، ضمن وضع تعرفه های وارداتی، صنایع اروپا و چین را با چالش جدی مواجه کرد و البته (مطابق آمارهای اعلامی) به صنعت فولاد آمریکا رونق بخشید.

استفاده از نیروی ناسیونالیسم برای حمایت از تولید ملی در هریک از کشورها، شیوه ها و جلوه های متفاوتی داشته است. در انگلستان قرن ۱۸ که خاستگاه اقتصاد نئوکلاسیک و مبتنی بر تجارت آزاد بود، دولت زیر فشار مردم و کارخانه داران و در جهت دفاع از منسوجات انگلیسی، واردات قماش خارجی به داخل انگلستان را ممنوع کرد. عجم اغلو در کتاب «چرا ملت ها شکست می خوردند؟» تصریح کرده است که دولت انگلستان، در حمایت از صنعت نساجی خودش و بنا به تقاضای کارخانه داران انگلیسی، هر نوع واردات پارچه ایرانی را ممنوع کرد! (۲)

در اوایل قرن نوزدهم آمریکا، آلمان و روسیه با همین شیوه مسیر واردات کالاهای ارزان قیمت انگلیسی را سد کردند و در اواخر همان قرن، تولیدکنندگان کانادایی با طرح بحث ناسیونالیسم کانادایی خواستار بازار حمایتی مقابل کالاهای آمریکایی شدند. در شرق دنیا، حزب کنگره هند یک ایدئولوژی صنعتی با محوریت ناسیونالیسم را شکل داد و با دفاع از تولید ملی، واردات و مصرف کالاهای انگلیسی را با مشکل جدی مواجه ساخت. برخی ها معتقدند، تحریم کالاهای خارجی از سوی هندی ها برگرفته از الگوی جنبش تنباکو در ایران برای مقابله با سلطه شرکت های خارجی بوده است.

بارزترین جلوه استفاده از نیروی ناسیونالیسم در جهت توسعه صنعتی در ژاپن بروز یافت. اساس صنعتی شدن ژاپن، آن گونه که «برینگتون مور» بررسی کرده، مبتنی بر تصببات ملی و ترس از مستعمره شدن و تحقیر از سوی اروپاییان بود. (۳)

یکی از نیروهای موثر برای دفاع از تولید داخلی در کشورهای در حال توسعه، نیروی ملی گرایان و ناسیونالیسم اقتصادی است. ناسیونالیسم از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد، محرک اصلی در رشد اقتصادی و صنعتی بسیاری از کشورهای صنعتی شده امروزی نظیر انگلستان، ژاپن، آلمان و آمریکا بوده است.

چند سالی است که مسئله حمایت از «تولید ملی» و «ساخت کالای داخلی»، مکرراً مطرح است اما این مسئله، شوربختانه از شعارها و خطابه های معمول فراتر نرفته و تکان سودمندی در اقتصاد ملی ایجاد نکرده است. بی تعارف تر، باید گفت، هنوز، قاطبه ایرانیان به استفاده از کالای ساخت داخل افتخار نمی کنند!

افتخار به کالای ساخت داخل لزوماً ارتباطی به حجم سرمایه گذاری، سطح تکنولوژی، اندازه و مقیاس تولید و حتی کیفیت و قیمت کالاهای تولید داخل ندارد. مردم قادرند تولید یک کالای داخلی گران و بی کیفیت را تحمل کنند، مشروط بر اینکه احساس کنند چنین رضایتی در نهایت به سود اقتصاد ملی تمام خواهد شد و تبدیل به رانت و پاداش هیأت مدیره شرکت های بی شمار و ناکام آمد نخواهد شد.

اگر مردم احساس کنند که خرید و مصرف یک کالای داخلی در مقایسه با کالاهای شیک و ارزان وارداتی می تواند به بقای سرمایه داران بومی، صرفه جویی در منابع ملی، ایجاد اشتغال، ارتقای سطح زندگی و رفاه عمومی کمک کند، به طور یقین بخش زیادی از مصائب دولت در تنظیم تعرفه ها و مقابله با قاچاق و کنترل واردات کاهش خواهد یافت. اما چگونه می شود در مسیر تولید ملی، حمایت مردم و بازارهای داخلی را بر انگیزت؟ و چرا در ایران تاکنون، چنین جنبشی پدید نیامد؟

یکی از نیروهای موثر برای دفاع از تولید داخلی در کشورهای در حال توسعه، نیروی ملی گرایان و ناسیونالیسم اقتصادی است. ناسیونالیسم از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد، محرک اصلی در رشد اقتصادی و صنعتی بسیاری از کشورهای صنعتی شده امروزی نظیر انگلستان، ژاپن، آلمان و آمریکا بوده است. به باور «فردریک لیست» اقتصاددان بزرگ آلمانی (در قرن ۱۹)، در کشورهای خواهان توسعه صنعتی، ابتدا باید یک آمادگی فکری و اخلاقی و نوعی سختکوشی و از خود گذشتگی فردی برای اعتلای اهداف ملی پدید آمد و در حقیقت علایق فردی تحت شعاع علایق ملی قرار گرفت. به عقیده او، تقویت روحیه و باور ملی در حمایت از صنایع دولتی و کارآفرینان بومی، مقدمات لازم برای ورود به عرصه صنعت گستر و رشد صنایع داخلی است (۱)



شاید جدی‌ترین و موثرترین موج ملی‌گرایی در حمایت از کالاهای داخلی را محمد مصدق پدید آورد اما عمر و اقبال بهره‌گیری بیشتر از آن را نیافت. چرا که برانگیختن تمایلات ناسیونالیستی ایران در مسیر تعالی اقتصادی، کنشی خود انگیخته نبود بلکه واکنشی در مقابل تحریم‌های غربی بود.

ناسیونالیسم و صنعت در ایران

در ایران، به دلیل عدم پرداختن روشنفکران به مسائل و مناسبات اقتصادی، امکان بهره‌گیری کامل از قدرت ناسیونالیسم و وطن‌خواهی در حوزه صنعت و اقتصاد- آنگونه که باید- پدید نیامد.

مطابق آنچه ریچارد کاتم در کتاب «ناسیونالیسم و ایران» به دست داده است از اواسط قرن نوزدهم رگه‌های خفیفی از ناسیونالیسم اقتصادی در کشور پیدا شد که خاستگاه و سخنگوی آن، نه روشنفکران، بلکه بازاریان نگران از رشد امتیازات خارجی و تیرگی کسب و کارها بود. (۴). به عقیده کاتم حتی ورود علما به سیاست و مخالفت با کمپانی‌های خارجی هم تحت تأثیر شکوئیه کسبه و پیشه‌وران ایرانی بوده است که به خاطر واردات کالاهای روسی و انگلیسی و یا سلطه آنها بر اقتصاد ایران، دچار زبان و ورشکستگی شده بودند.

تحقیقات دیگر نیز نشان می‌دهد که در دوره مشروطیت، موج بزرگی در حمایت از کالاهای وطنی به راه افتاد که با تشکیل کمپانی «اسلامیه» حتی سخن از تحریم کامل، مصنوعات خارجی در میان بود، اما به دلیل اختلاط با ذهنیت ضد استعماری و نداشتن موضع مشخص در خصوص سرمایه و تجارت خارجی و نیز نبود زیرساخت‌های لازم برای گسترش صنایع کارخانه‌ای، ثمره چندان از این موج ناسیونالیستی متوجه اقتصاد ملی نشد.

شاید جدی‌ترین و موثرترین موج ملی‌گرایی در حمایت از کالاهای داخلی را محمد مصدق پدید آورد اما عمر و اقبال بهره‌گیری بیشتر از آن را نیافت. چرا که برانگیختن تمایلات ناسیونالیستی ایران در مسیر تعالی اقتصادی، کنشی خود انگیخته نبود بلکه واکنشی در مقابل تحریم‌های غربی بود.

ناسیونالیسم دوره پهلوی هلا رضاشاه و محمدرضا شاه نیز بیشتر عناصر هویت‌خواهانه و وابستانی داشت و در حوزه صنعت و اقتصاد، داعیه و اثرات زیادی در پی نداشت، حتی ایدئولوژیک شدن صنعت گستری در دوره رضاشاه و محمدرضا شاه پهلوی، نوعی مقاومت در میان روشنفکران چپ و نیروهای مذهبی را سبب شد و به ظهور ایدئولوژی ضد صنعتی در دهه ۱۳۵۰ کمک کرد.

مردم باید با اعتماد و افتخار و نه لزوماً قدرت خریدشان، باشبکه تولید ملی احساس همدلی و همراهی کنند. تولید ملی زمانی رونق می‌گیرد که یک شهروند ایرانی قدرت خرید کالای خارجی را داشته باشد اما بصورت داوطلبانه کالای ایرانی را خریداری کند.

نفی ناسیونالیسم در سالهای بعد از انقلاب اسلامی

در سال‌های پس از انقلاب اسلامی به خاطر نوع ایدئولوژی انقلاب و تعقیب اهداف خارج از اقتصاد ملی، باوری رسمی به موجودیت نیرویی به نام ناسیونالیسم و یا بهره‌گیری از آن در حوزه‌های خارج از دفاع نظامی، به وجود نیامد.

از سال ۱۳۸۰ با طرح موضوع «تولید ملی»، به‌ویژه ساخت خودرو ملی (سمند) اهمیت حمایت اجتماعی از صنایع داخلی مورد توجه قرار گرفت اما سازوکاری برای جلب این حمایت و همراهی عمومی در مسیر تقویت صنایع داخلی، پدید نیامد.

طی سالهای اخیر هم تأکیدات زیادی از سوی رهبر انقلاب بر لزوم تقویت تولید ملی و ساخت داخل انجام شده و چندین سال هم با همین عناوین نامگذاری شده است، اما به نظر نمی‌رسد که ناسیونالیسم به عنوان یک نیروی مقوم تولید و صنعت، مورد پذیرش رسمی و حکومتی قرار گرفته باشد.

البته دوران ناسیونالیسم تهاجمی و تحقیرکننده تقریباً در تمام دنیا به پایان رسیده است و مقصود از ناسیونالیسم اقتصادی، حمایت از کالاهای داخلی و درک تأثیر این حمایت بر روی آینده و اعتبار فرزندان ایران زمین و به تبع آن قطع وابستگی‌های فلج‌کننده است این مفهوم از ناسیونالیسم می‌تواند با اقتصاد مقاومتی نیز قرابت و همخوانی داشته باشد.

در هر صورت به نظری می‌رسد که بخش اعظمی از مشکلات صنایع داخلی کشور به جای کیفیت و قیمت، ریشه در ذهنیت‌های ناروا و تصحیح نشده عمومی دارد. برخی از این ذهنیت‌ها ساخت شبکه بزرگ واردات و نتیجه تبلیغات شرکت‌ها و نمایندگی‌های خارجی و برخی هم ناشی از غفلت صاحبان صنایع و شرکت‌های سازنده حکومتی و ولتی نسبت به باورها، حقوق و احساسات مصرف‌کننده و قدرت حمایتی آنان است.

مردم باید با اعتماد و افتخار و نه لزوماً قدرت خریدشان، باشبکه تولید ملی احساس همدلی و همراهی کنند. تولید ملی زمانی رونق می‌گیرد که یک شهروند ایرانی قدرت خرید کالای خارجی را داشته باشد اما بصورت داوطلبانه کالای ایرانی را خریداری کند

منابع:

- ۱- لیست، فریدریک (۱۳۷۲) نظام ملی اقتصاد سیاسی، ترجمه ناصر معتمدی، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- ۲- عجم اوغلو، دارون و جیمز ای رابینسون (۱۳۹۲)، چرا کشورها شکست می‌خورند ترجمه پوریا جیل علمی و محمدرضا فرهادپور، تهران: انتشارات نیای اقتصاد
- ۳- مورو، برینگتن (۱۳۶۹) ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و موموکاری، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- ۴- کاتم، ریچارد (۱۳۹۴) ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، انتشارات کویر



لیلا محمد علیپور

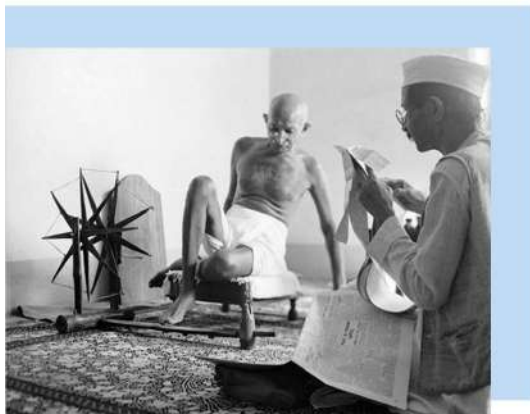
الگو گیری گاندی از اقدام ایرانی‌ها در حمایت از تولیدات داخلی

یکی از کارهای نمادین و پرمعنای گاندی در حمایت از پارچه‌های هندی، برگزاری «جشن بزرگ پارچه سوزی» بود که در آن هندیان و بازرگانان ثروتمند، تمام پارچه‌های خارجی را از خانه‌ها و انبارهایشان بیرون آوردند و به آتش کشیدند. شدت این جشن‌ها به حدی بود که بطور مثال فقط در یک روز، در شهر بمبئی ۱۵۰۰۰۰ طاقه پارچه را به شعله‌های آتش سپردند.

بسیاری از تاریخ‌نویسان معتقدند که گاندی این کار خود را از حرکت مشابه چند سال پیش در ایران، الگو برداری کرده بود. آیت الله آقا نورالله اصفهانی از علمای تأثیرگذار دوره مشروطه و برادرش آقا نجفی که مرجع تقلید بود، با توجه به تضعیف صنایع داخلی از جانب کالاهای خارجی، نهضتی در دفاع از تولید ملی راه انداخت.

با حمایت جمعی از علمای اصفهان بیانیه‌ای ۱۰ ماده‌ای در اقتصاد امضا و منتشر شد که هدفش تحریم کالاهای خارجی بود. این اقدام منجر به تأسیس شرکت «اسلامیه» شد که بواسطه آن شرکت‌های تولیدی بسیاری در ایران راه افتاد. شرکت اسلامیه حتی شعبات خود را به دیگر کشورها مثل انگلستان، هند، آذربایجان و عراق گسترش داد.

(برگرفته از کتاب «پای کار ایرانیم» صفحه ۲۴)



مجتبی فردیاری پیشکسوت ذوب آهن اصفهان در گفتگو با نشریه «کارخانه دار»:

من هر روز صبح، اول کوره بلند را می بوسیدم و بعد شروع به کار می کردم!



مینا مهری

از قدیم می گفتند ذوب آهن، مادر صنایع است. ذخایر معدنی ایران و توانمندی ایرانیها در این زمینه به حدی بود که آمریکاییها ترس از این داشتند که ما وارد این جرگه شویم. خلاصه حرف آنها این بود که ایران نباید قدرتمند شود. در آن زمان سود آنها در این بود که این صنایع را فقط در کشور خودشان داشته باشند اما الان سیاست های صنعتی آنها فرق کرده است و اروپا و آمریکا سعی دارند که صنایع دودزا یا بیماری زا را از خود دور کنند و به کشورهای دیگر بفرستند.

همزمان با دیپلم هنرستان، دیپلم ریاضی هم گرفتم. شاگرد اول ورودی هنرسرای عالی با همان دانشگاه علم و صنعت کنونی شدم. در تمام دوران تحصیل تا فارغ التحصیلی شاگرد اول بودم. بعد از فارغ التحصیلی از دانشگاه خیلی اصرار بر این بود تا در دانشگاه دبیر شوم اما من گفتم چون در یک خانواده صنعتی بزرگ شده ام، دوست دارم به صنعت فولاد وارد شوم.

آن زمان ها، نام و نشانی هم از صنعت فولاد بود در دانشگاههای کشور؟

بله. در دانشگاهها درس هایی تحت عنوان متالوژی و ریخته گری داشتیم. البته به لحاظ تاریخی، ایرانیان حدود ۲۰۰ سال قبل از میلاد صنعت فولاد را شناخته بودند، اما اجازه ورود به این صنعت را نداشته اند. تا اینکه در دوره پهلوی اول، با آلمان و فرانسه در این باره، مذاکراتی صورت گرفت که به جنگ جهانی برخوردیم و موفقیتی به دست نیامد. بعد محمدرضا شاه با آمریکاییها صحبت کرد تا ذوب آهن در ایران راه اندازی شود، اما آمریکاییها گفتند به صلاح ایران نیست که به صنعت فولاد وارد شود!

قبل از اینکه وارد مباحث دیگری شویم، خواستیم بپرسیم به نظر شما دلیل مخالفت آمریکایی ها چه بود؟ چون برخی ها، این را یک امر سیاسی و ایدئولوژیک می دانستند و بعضی دیگر معتقدند که فشار سندیکای فولاد آمریکا، باعث مخالفت این کشور با احداث ذوب آهن در ایران شد؟

در واقع این یک توصیه ناصواب برای ملت ایران بود. از قدیم می گفتند ذوب آهن، مادر صنایع است. ذخایر معدنی ایران و توانمندی ایرانیها در این زمینه به حدی بود که آمریکاییها ترس از این داشتند که ما وارد این جرگه شویم. خلاصه حرف آنها این بود که ایران نباید قدرتمند شود. در آن زمان سود آنها در این بود که این صنایع را فقط در کشور خودشان داشته باشند اما الان سیاست های صنعتی آنها فرق کرده است و اروپا و آمریکا سعی دارند که صنایع دودزا یا بیماری زا را از خود دور کنند و به کشورهای دیگر بفرستند.

البته بعدا ثابت شد که واقعا استعدادهایی هم در این زمینه داریم. چون به محض اینکه وارد صنعت فولاد شدیم ما توانستیم با حرارت ۱۳۰۰ درجه ذوب سنگ آهن انجام دهیم که خیلی راحت در سرب و روی هم این کار را انجام دادیم.



اشاره:

چشمان مجتبی فردیاری برق می زند، وقتی در باره «ذوب آهن» حرف می زند. عشق به صنعت در تمام تار و پود وجودش تنیده شده است. می گوید: «شاید این حرف برای نسل های جدید قدری خنده آور باشد، اما من در تمام سالهای که در شرکت ذوب آهن اصفهان کار می کردم، هر روز صبح، اول کوره بلند را می بوسیدم و بعد شروع به کار می کردم!» خنده نسل های جدید را به خودشان واگذار می کنیم اما اگر بخواهیم، ردی از بانیان صنعت امروز ایران پیدا کنیم، باید به سراغ امثال همان کسانی رفت که کارگاه و کارخانه و معدن و در یک کلام «صنعت» برای آنها، فقط محل کار و اشتغال نبود، بلکه در حکم معبد و پرستشگاهی بود که ارزش بوسیدن و احترام داشت.

مهندس فریار چندسالی است که از شرکت ذوب آهن اصفهان بازنشسته شده است اما از کار و صنعت، خسته و بازنشسته نشده است. سالهاست که کار می کند و تجارب و یافته های ارزشمند خود را در قالب نوشته و گفتگو به اشتراک می گذارد. مجموعه ای از نوشته ها دارد که می خواهد در آینده آنها را به کتاب تبدیل کند تا امکان دستیابی بهتر نسل های جدید به این یافته ها، فراهم گردد. شک نداریم که کتاب ارزشمندی خواهد شد.

در ادامه مجموعه گفتگوهایی که با پیشگوتان صنعت فولاد کشور انجام دادیم، از طریق روابط عمومی ذوب آهن اصفهان به مهندس فردیاری رسیدیم. فروتنانه تقاضای ما برای مصاحبه را پذیرفت و با خواندن این شعر، سخن را آغاز کرد:

ای که با نامت جهان آغاز شد
دفتر ما هم به نامت باز شد
دفتری کز نام تو زیور گرفت
کار آن از چرخ بالاتر گرفت

ضمن تشکر از ایشان، این گفتگو را پی می گیریم:

جناب مهندس فردیاری!

این سوال ممکن است برای شما تکراری باشد، اما دوست داریم بدانیم، چطور پای شما به صنعت باز شد؟

از بچگی با اسم صنعت آشنا بودم چون در یک خانواده صنعتی پرورش یافته بودم و برای من مهم بود که حتما یک صنعتکار شوم. همیشه از بچگی می شنیدم که ایرانیها صنعتکار هستند، منتهی یک چیزی به نام ذوب آهن کم دارند که اگر بود وضعیت کشور خیلی بهتر می شد.

مهندس مجتبی فردیاری، از پیشگوتان بومی سازی در صنایع فولاد، فروآلپاز و صنایع معدنی ایران است. وی در سال ۱۳۲۳ در یک خانواده صنعتی، در شهر اصفهان متولد شده است. پدر بزرگ و پدر او از سازنده های ترازوهای دقیق برای داروخانه ها، صنعت طلا و نقره بوده اند که این حرفه خانوادگی را نسل در نسل پی گرفته بودند. حتی نمونه کار پدر بزرگ ایشان در موزه انگلیس با امضاء هانسم موجود است.

پس شما حرکت کردید به سمت شرکت ذوب آهن اصفهان؟

بله ولی دقتی و ساختمانی در کار نبود. وقتی وارد ذوب آهن شدیم حتی یک ستون هم نبود که به آن تکیه کنیم و یا سقفی که خود را از باد و باران در امان بداریم. حتی لوله کشی آب هم نداشتیم. اما ما با همه توان خود، کار کردیم. در آنجا نیروی کار ماهر نبود، بنابراین در کنار ساخت ذوب آهن و معدن دو آموزشگاه متالورژی ساختند تا استادان روسی برای مهندسين ایرانی و خارجی تدریس داشته باشند و به تکسین ها هم مسایلی که لازم بود، آموزش داده می شد.

در سیکلی که تعریف شده بود اینگونه بود که ابتدا ۴ مهندس آموزش می دیدند و بعد به ۱۶ نفر تکسین و ۶۴ استادکار این آموزشها منتقل می شد. این کار در همه قسمتهای ذوب آهن اجرا می شد. یعنی آموزش درست در انجام کار صورت می گرفت.

شما هم برای آموزش به شوروی اعزام شدید؟

بله من هم برای گذراندن دوره هایی به شوروی رفتم. اجازه بدهید یک خاطره تعریف کنم از وقتی که در شوروی آموزش می دیدم، یک روز دیدم همه به هم تبریک می گویند، پرسیدم چرا همه به هم تبریک می گویند؟ گفتند امروز روز ارتش است. (یعنی روزی که در جنگ دوم جهانی، روس ها بر آلمانها فائق آمده بودند).

رئیس آنجا از من پرسید در ایران هم روز ارتش دارید؟ گفتم بله ۲۱ آذر «روز ارتش» است. (این روز، همان روز فتح و بازپس گیری آذربایجان در سال ۱۳۲۵ بود). گفت ارتش شما در این روز، چه کاری کرده است؟ من هم با لهجه خودشان گفتم روس ها را از ایران بیرون انداختند. نمی دانستم که نباید این حرف را بگویم. رئیس آنجا کمی برگشت و به من نگاه کرد و مشخص بود که حرف مرا زیر سبیلی رد کرده است. بعدا متوجه شدم که چه حرفی زده ام! بگذریم؛ سیستم آموزش آنجا خیلی قوی بود و هم اینکه با علاقه با زبان روسی به ما درس می دادند.

احداث ذوب آهن در آن مقطع تاریخی، موضوع مهمی بود. در حدی که من می توانم بگویم، وقتی قرارداد ذوب آهن ایران با شوروی منعقد شد، در حقیقت روزی بود که ایران در جامعه صنعتی جهان ثبت نام کرد. زیرا برای ساخت ذوب آهن نیاز به سیمن، نیروی برق، راه و راه آهن، صنایع معدنی و موارد دیگر بود.

آن آموزش ها، چه کاربردهایی داشت؟

وقتی برگشتیم، ذوب آهن کوره بلند شماره ۱ را راه اندازی کردیم. در قدم اول برای راه اندازی باید برای قطعات و ابزارها، یک اسم ایرانی انتخاب می کردیم، همین الان هم در کوره بلند قطعه ای نیست که اسم فارسی نداشته باشد. یک قطعه بود که اسمش «آمبرزور» بود کلی گشتیم تا به اسم فارسی «سنگر» رسیدیم بعد دیدیم که این قطعه دقیقا مثل یک سنگر است. الا هم از همین نام استفاده می شود.

کارخانه همچنان کار می کرد و طرح توسعه هم ادامه پیدا کرد تا اینکه کوره بلند شماره ۲ هم ساخته شد.

بعد از پایان تحصیلات دانشگاه، چه عواملی شما را به سمت ذوب آهن برد؟

من ابتدا در «شرکت ملی فولاد»، جزء مهندسين رده اول، استخدام شدم اولین مدیرعامل شرکت ملی فولاد دکتر امیر علی شهبانی بود که از معدن کاران شناخته شده ایران بود. برادر ایشان عبدالحمید شیبانی نیز مدیرعامل شرکت ذوب آهن اصفهان بود. راه اندازی ذوب آهن به شرکت ملی فولاد واگذار شده بود و من هم چون اصفهانی بودم و به ذوب فلزات هم علاقمند بودم، برای کار در ذوب آهن پیشنهاد شدم. وقتی مهندس شیبانی پرونده من را دید به من گفت درست است که سالها درس خوانده ای و شاگرد اول بوده ای اما ما اینجا شاگرد اول کار لازم داریم و باید با همان جدیت که درس خوانده ای، کار کنی! گفتم قبول است.

برگردیم به بحث دانشگاه و دوران دانشجویی شما. آیا در فضای دانشگاهها هم صحبت و بحثی در باره ضرورت ایجاد صنعت ذوب آهن در ایران مطرح بود؟

بله. مطرح بود. در سال ۱۳۴۸ یک استادی به نام مهندس لاوی داشتم. یک روز ایشان گفتند که قرار است با روس ها صحبت کنند تا قرارداد ذوب آهن نوشته شود. ایشان معتقد بود که اگر ایران صاحب ذوب آهن شود به قدری اصفهانی ها باهوش هستند که می توانند فولاد اصفهان را در دنیا معروف کنند. بالاخره ۲۳ دیماه ۱۳۴۸ قرارداد ساخت ذوب آهن با روس ها امضاء شد و ما در خوابگاه دانشجویی، جشن بستنی خوردن به راه انداختیم.

پس برای ایرانی ها هم احداث ذوب آهن، مسئله حیاتی بود؟

همین طور است، احداث ذوب آهن در آن مقطع تاریخی، موضوع مهمی بود. در حدی که من می توان بگویم، وقتی قرارداد ذوب آهن ایران با روس منعقد شد، در حقیقت روزی بود که ایران در جامعه صنعتی جهان ثبت نام کرد. زیرا برای ساخت ذوب آهن نیاز به سیمن، نیروی برق، راه و راه آهن، صنایع معدنی و موارد دیگر بود.

حتی برای تدریس در دانشگاه ها هم منابع غنی و کافی وجود نداشت و در آن زمان، تازه دیگهای شوفاژ وارد ایران شده بود. اما با آمدن ذوب آهن، تحولی در صنعت کشور به وجود آمد. عده ای را برای یادگیری صنایع به انگلیس فرستادند. مردم همه تشنه یادگیری و کار بودند زیرا می خواستند تغییری در سطح زندگی مردم ایران داده شود.

چرا اصفهان برای استقرار این صنعت انتخاب شد؟ به خاطر همان هوش و زرنگی اصفهانی ها بود که اشاره کردید؟

خیر! مسئله کاملا علمی و فنی بود. زیرا برای تأسیس ذوب آهن؛ آب، سنگ آهن، انرژی و استحکام زمین بسیار حائز اهمیت است. چند سال قبل ما میخواستیم در بندرعباس پروژه اجرا کنیم که در آنجا مشکل ما فقط تحکیم زمین بود. در گذشته اصفهان را انتخاب کردند، زیرا از تحکیم زمین خوبی برخوردار بود و مرکزیت ایران هم بود. از طرف دیگر باید به منابع انرژی هم نزدیک می بودیم. اصفهان به یزد که تا همین کننده سنگ آهن و مواد اولیه بود، نزدیک بود و آب زاینده رود برای مصارف کوره بلند هم مناسب بود. در نهایت تصمیم بر این شد تا ذوب آهن در اصفهان تأسیس شود.

درباره کیفیت همکاری روسها با ایرانی ها در ماجرای احداث ذوب آهن، حرف و حدیث های زیادی مطرح شده است. آن زمان روس ها واقعا درست کار می کردند؟

بله. خوب کار می کردند. آن کارگاهی که در ذوب آهن کار می کردیم، مربوط به ساخت قطعات بود در کارگاه، شبکه های آرماتوربندی ماشینی مستقر بود که ۴۵ نقطه جوش می زد. اولین قطعه ای که نصب شد یک صفحه تراش بود که روی فونداسیون نصب کردیم. این طراحی خود ما ایرانیها بود. به محض اینکه صفحه تراش را راه انداختیم، از کنترل خارج شد و دیوار بغل را هم خراب کرد!

یعنی علم این کار را نداشتیم. ما در کنار مهندسين روس در ذوب آهن خیلی چیزها یاد گرفتیم. آنجایی که من کار می کردم یک پروفیسوری بود که از سال ۱۹۴۹ برای کم کردن مصرف آب صنایع فولاد، طرحی داده بود که ۶۰ مصرف آب کم می شد. در سال ۱۹۷۲ کتاب آن را نوشت که حدود ۲۳ سال از شروع تحقیقش تا نوشتن کتاب طول کشیده بود. از سال ۱۳۵۱ که ذوب آهن ساخته شد من چند بار رفتم و خواستم تا این طرح برای کاهش مصرف آب اجرا شود.

به نتیجه ای هم رسیده اید؟

به تازگی دستوری داده شده که این کار را انجام دهند. ولی هنوز اجرایی نشده است.



تعمیرات اساسی کوره بلند شماره ۲



کوره بلند شماره یک ذوب آهن اصفهان - سال ۱۳۵۲

راه اندازی ذوب آهن به شرکت ملی فولاد واگذار شده بود و من هم چون اصفهانی بودم و به ذوب فلزات هم علاقمند بودم، برای کار در ذوب آهن پیشنهاد شدم. وقتی مهندس شیباتی پرونده من را دید به من گفت درست است که سالیها درس خوانده ای و شاگرد اول بوده ای اما ما اینجا شاگرد اول کار لازم داریم و باید با همان جدیت که درس خوانده ای، کار کنی! گفتم قبول است.

خام فروشی به چه معنی؟

به معنای عدم استفاده درست از نیروی انسانی و انرژی. سال ۹۷ در هتل ارم به صادرکنندگان نمونه جایزه می دادند. من در آنجا گفتم شما ۲ چیز صادر می کنید یکی نیروی انسانی و دیگری انرژی. گفتند مگر نیروی انسانی صادر کنیم بد است. گفتم کاری که هر ساعتش ۱۵ دلار است با ساعتی ۱۰ هزار تومان صادر می کنید! آنموقع دلار ۱۳۵۰۰ تومان بود. از طرف دیگر هر هزارمتر مکعب گاز در قیمت جهانی ۵۰۰ دلار است. وقتی ذوب آهن بنا شد در آن موقع برای ساختمان سازی در حد ۴ طبقه تیرآهن نیاز بود. اما الان سیستم ساختمان سازی عوض شده است و تیرآهن محصول اصلی نیست. بنابراین محصولات ما باید به روز باشند.

به نظر شما، در حال حاضر کشور باز هم قابلیت افزایش کارخانه فولاد را دارد؟

بله. به شرطی که در عملکرد فعلی معادن تجدید نظری شود. در ایران روی معادن هیچگونه فعالیتی نشده است. معادن دست چادرملو و گل گهر است که در کنار آن واحد فولادسازی هم تاسیس کرده اند. به تازگی گفته اند که دیگر واحد فولادسازی افتتاح نکنند. حال این سخن در ادامه باز هم اجرا شود یا خیر باید دید.

چرا به معادن اجازه این کار داده نمی شود؟

زیرا باید سنگ آهن را به ذوب آهن و فولاد مبارک بدهند که نیازمند این مواد اولیه هستند. در واقع گل گهر و چادرملو باید به دنبال اکتشاف جاهای جدید بروند. اکتشاف معادن الان خیلی بهتر از گذشته است. الان از طریق فضا کاسلا می توانند متوجه شوند که در کجا چه معدنی با چه ظرفیتی وجود دارد. دیگر کشف معادن با رفتن الاغ برای نمونه برداری که صورت نمی گیرد. در گذشته، روی معادن واقعا اصولی کار می شد.

موضوع مهم دیگر این است که با توجه به اهمیت انرژی در ساختار تولیدی فولاد در همه دنیا، تلاش برای این است تا با تکنولوژی، میزان مصرف انرژی را کاهش دهند تا با قیمت پایین تری بتوانند فولاد تولیدی کشورشان را به فروش برسانند در غیر این صورت کارخانه تولید فولاد، قدرت رقابت خود در بازارهای هدف را از دست می دهد.

الان از یک فولادساز بپرسید مصرف انرژی شما چقدر است، نمی دانند! من کوره سیمان ساختم و طبق تحقیق من برای تولید ۱ تن سیمان ۱۱۵ تا ۱۲۰ کیلووات برق مصرف می کنیم. اما هندوستان ۶۰ تا ۶۵ کیلووات برق مصرف می کند. زیرا هندوستان با تکنولوژی جدید کار می کنند. در صنعت فولاد باید یک گروه تحقیق به وجود آید تا به ژاپن یا فرانسه بروند و تحقیق کنند که چگونه این کشورها می توانند با دنیا رقابت کنند؟ ایران همه چیز دارد اما اما مدیریت تولید ندارد!

یک طرحی تهیه کرده بودند که محصول کوره بلند در طرح صبا به صورت فولاد خارج شود و فولاد مبارک این را خریداری کرده و دست ذوب آهن از آن قطع شده است. در نتیجه چدنی که از کوره حاصل می شود قسمت فولادسازی را توسعه نمی دهد و همان طرح صبا را ساختند و کوره ۵ سال خوابیده است. از طرف دیگر سنگ آهن فروشها، به ذوب آهن سنگ آهن نفروختند.

من اسم کوره بلند ذوب آهن را پدریزرگ فولاد ایران گذاشته ام، زیرا با این کوره بلند، همه دانش فولاد را یادگرفته اند بعد فولاد مبارک و میبید را ساختند. من آنجا را مقدس می دانم.

پس یک نوع رقابتی میان ذوب آهن و مبارک بوده؟

حالا شاید به این صراحت نشود گفت اما بالاخره ما امکانات تولید فولاد در کشور را داریم. اما گاز، آب و سنگ آهن باید فراهم شود. تمام واحدهایی که ساخته شده است باید کار کند. ما باید ۳۰ تن فولاد تولید کنیم. حالا از این ۳۰ تن باید ۱۵ تن فرض بر مصرف کشور باشد و ۱۵ تن صادر شود. خام فروشی سودی برای کشور ندارد. زاین در سال ۱۱۵ میلیون تن فولاد تولید می کند نه انرژی دارد و نه سنگ آهن، همه را وارد می کند و محصول نهایی می فروشد. ما چرا نباید این کار را بکنیم؟ چرا خام فروشی داریم؟

دفتری و ساختمانی در کار نبود.

وقتی وارد ذوب آهن شدیم حتی یک ستون هم نبود که به آن تکیه کنیم و یا سقفی که خود را از باد و باران در امان بداریم. حتی لوله کشی آب هم نداشتیم. اما ما با همه توان خود، کار کردیم. در آنجا نیروی کار ماهر نبود، بنابراین در کنار ساخت ذوب آهن بنا بر این دو آموزشگاه متالوژی ساختند تا استادان روسی برای مهندسی ایرانی و خارجی تدریس داشته باشند و به تکنسین ها هم مسابلی که لازم بود، آموزش داده می شد.

در باره کیفیت همکاری روسها با ایرانی ها در ماجرای احداث ذوب آهن، حرف و حدیث های زیادی مطرح شده است. آن زمان روس ها واقعا درست کار می کردند؟

بله. خوب کار می کردند. آن کارگاهی که در ذوب آهن کار می کردیم، مربوط به ساخت قطعات بود در کارگاه، شبکه های آرماتوربندی ماشینی مستقر بود که ۴۵ نقطه جوش می زد. اولین قطعه ای که نصب شد یک صفحه تراش بود که روی فونداسیون نصب کردیم. این طراحی خود ما ایرانیها بود. به محض اینکه صفحه تراش را راه انداختیم، از کنترل خارج شد و دیوار بغل را هم خراب کرد!

یعنی علم این کار را نداشتیم. ما در کنار مهندسی روس در ذوب آهن خیلی چیزها یاد گرفتیم. آنجایی که من کار می کردم یک پروفیسوری بود که از سال ۱۹۴۹ برای کم کردن مصرف آب صنایع فولاد، طرحی داده بود که ۱۶۰ مصرف آب کم می شد. در سال ۱۹۷۲ کتاب آن را نوشت که حدود ۲۳ سال از شروع تحقیقش تا نوشتن کتاب طول کشیده بود. از سال ۱۳۵۱ که ذوب آهن ساخته شد من چند بار رفتم و خواستم تا این طرح برای کاهش مصرف آب اجرا شود.

به نتیجه ای هم رسیده اید؟

به تازگی دستوری داده شده که این کار را انجام دهند. ولی هنوز اجرایی نشده است

آن آموزش ها، چه کاربردهایی داشت؟

وقتی برگشتیم، ذوب آهن کوره بلند شماره ۱ را راه اندازی کردیم. در قدم اول برای راه اندازی باید برای قطعات و ابزارها، یک اسم ایرانی انتخاب می کردیم. همین الان هم در کوره بلند قطعه ای نیست که اسم فارسی نداشته باشد. یک قطعه بود که اسمش "امبرازور" بود کلی گشتیم تا به اسم فارسی "سنگر" رسیدیم بعد دیدیم که این قطعه دقیقا مثل یک سنگر است. الان هم از همین نام استفاده می شود.

کارخانه همچنان کار می کرد و طرح توسعه هم ادامه پیدا کرد تا اینکه کوره بلند شماره ۲ هم ساخته شد.

ظاهرا ۵ سالی کوره بلند ذوب آهن خوابیده بود، چرا؟

ببینید! سوخت ذوب آهن کک است. کل صنعت فولاد در دنیا ۷۵ به روش کوره بلند و ۲۵ به روش احیا عمل می کنند. به گونه ای که در روش اول مواد به همراه کک در کوره ریخته می شود و هوای گرم به کوره دمیده می شود و با سوختن کک حرارت به وجود می آید و سنگ آهن احیا می شود و گاز CO₂ خارج می شود.



نصب کربن بلوک های کوره بلند در تعمیرات اساسی درجه یک با همت کارشناسان ایرانی

من در جشنواره خوارزمی رتبه گرفته ام و کارهای خود را به انگلیس برده ام و مجوز کار به من داده اند اما من نرفته ام. از من پرسیدند چرا به کشور ما نمی آیی؟ گفتم من اگر به کشور شما بیایم دنبال خودم دنبال کننده دارم. من برای وطنم کار می کنم. خاک شما بالاخره من را بیرون خواهد انداخت، من می خواهم در خاک خودم دفن شوم.

چین هم در زمره این کشورها قرار دارد؟

هر چه بدبختی می کشیم از دست این چینهاست. زیرا چین تکنولوژی ندارد و کپی ساز هستند الان در آلمان سیمان ۱۲۰۰ کیلو گرمی تولید کرده اند. مسلما در هر صنعتی گروهایی در اتاق های تحقیقات نشسته اند و برای آینده برنامه ریزی می کنند. ما نباید بنشینیم. مهمترین موضوعی که ما در هر صنعتی نیاز داریم بخش تحقیقات درست است. الان در دانشگاه ها می بینم که استادی که درس می دهد خود اطلاعات لازم را ندارد. یعنی آموزشگاه های آموزشی ما هم نیاز به آموزش دارند.

ظاهرا شما با برادران خیامی، بنیان گذاران شرکت «ایران ناسیونال» هم همکاری داشته اید؟

بله. سال ۱۳۴۵ برای استخدام پیش برادران خیامی رفتم. برادر جوانتر (محمود خیامی) گفتند باشد از فردا بیا سرکار. در کارگاهی رفتم که ون می ساختند. یک روز در کارخانه دیدم برای کسانی که می خواستند بفرستند انگلیس تا تکنولوژی ساخت یک ماشینی مثل هیلمن را یاد بگیرند، جشن گرفته اند.

چندی قبل در همایش دانشگاه علم صنعت گفتند ۲ هزار میلیارد کم آوردیم. گفتم شما هر ماشینی که وارد ایران کرده اید آن را اتومبیل ملی نام نهادید، پشت ماشین را برش داده اید و آنرا وایت کرده اید. از پیکان ۱۲ مدل ماشین پیکان دیگر ساخته اید. این که صنعت خودروسازی نمی شود می خواهم تفاوتها را ببینید. در آن زمان برای فرستادن افراد برای یادگیری تکنولوژی جشن می گرفتند و کار درست تحویل می دادند اما الان از یک تکنولوژی آن هم قدیمی مدل های دیگر تولید می کنند.

در قدم اول برای راه اندازی باید برای قطعات و ابزارها، یک اسم ایرانی انتخاب می کردیم. همین الان هم در کوره بلند قطعه ای نیست که اسم فارسی نداشته باشد. یک قطعه بود که اسمش "آمبرازور" بود کلی گشتیم تا به اسم فارسی "سنگر" رسیدیم بعد دیدیم که این قطعه دقیقا مثل یک سنگر است. الان هم از همین نام استفاده می شود.

اینها که فرمودید فقط کار نیست، بلکه باید یک آگاهی اجتماعی هم در میان صنعتگران ما شکل بگیرد

درست است. من هم با چنین نظری موافقم. باید تشکیلاتی در جهت حمایت از ارزش های کار صنعتی پدید بیاید که هم به لحاظ عاطفی و اخلاقی و هم به لحاظ حرفه ای، از صنعتگران حمایت کند و این ارزش ها را به نسل های بعدی، تبدیل کند.

یک ضرب المثل قدیمی می گوید، قلیانی نیست ولی از تعارفش بدم نمی آید. ببینید ما بواسطه مهاجرت متخصصین، خیلی افراد را از دست داده ایم. بنابراین برای افرادی که می مانند باید یک احترامی برای آنها قایل شد، وقتی می بیند به او و به حرفه و سابقه اش بی احترامی شده است، طبیعی است که از ایران برود.

من در جشنواره خوارزمی رتبه گرفته ام و کارهای خود را به انگلیس برده ام و مجوز کار به من داده اند اما من نرفته ام. از من پرسیدند چرا به کشور ما نمی آیی؟ گفتم من اگر به کشور شما بیایم دنبال کننده شما می شوم اما من در ایران خودم دنبال کننده دارم. من برای وطنم کار می کنم. خاک شما بالاخره من را بیرون خواهد انداخت، من می خواهم در خاک خودم دفن شوم.

به لحاظ تشکیلاتی چه کاری می شود در عرصه صنعت فولاد انجام داد؟

در شرایط فعلی، تاکید من این است که یک تشکل خیلی خوب باید در فولاد به وجود بیاید، یعنی معدن داران و همه تولید کنندگان زیر یک پوشش بیایند. فولاد باید یک متولی داشته باشد و همه هم از آن متولی باید حرف شنوی داشته باشند، چون همه حلقه های یک زنجیره هستند و نمی شود آنها را تفکیک کرد و برای هر یک، سیاست خاصی وضع کرد.

جناب مهندس فردیسار، ممنون از وقتی که در اختیار ما قرار دادید. در پایان سخنی دارید به عنوان توصیه، برای مخاطبان ما بیان فرمایید؟

من همیشه در همه مراحل کاریم یکی از گفته های لوتی پاستور را سرلوحه کار خود قرار داده ام که می گوید «من برای کشورم چه کرده ام؟ در هر حرفه ای که هستید نه اجازه دهید که به بدبینی های بی حاصل الوده شوید و نه بگذارید که برخی از لحظاتی تأسف باری که برای هر کشوری پیش می آید شما را به یاس و ناامیدی بکشد، در آرامش حاکم بر آزمایشگاه ها، کتابخانه ها و کارگاهتان زندگی کنید!»

جناب عالی به عنوان یک پیش کسوت صنعت فولاد، الان چه توصیه ای برای نسل های جدید دارید؟ صنعت فولاد چه جاذبه هایی دارد که نسل جدید به این صنعت گرایش پیدا کند؟

من هر روز در ذوب آهن اول کوره بلند را می بوسیدم بعد شروع به کار می کردم. شاید نسل جدید از حرف من به خنده بیفتد اما ما قدیمیها با عشق و جان و دل کار می کردیم. همیشه باید اقتصادی کار کرد. یعنی باید آخرین روشها را برای کم کردن مصرف انرژی به کار بست. باید آخرین روش هایی که برای تولیدات نو است را بشناسیم.

یکی از محصولات فولادی ما فولاد ابزار است، متنه، تیغچه برش و غیره که بسیار گران قیمت است حتی از طلا هم گرانتر است و چرا باید در انحصار برخی از کشورها باشد؟ در یک سالن به مساحت ۱۰۰×۲۰ می توان این کار را انجام داد. چرا ما باید فقط ریل تولید کنیم؟ گنجایشش تا کجاست؟ اما ساخت ابزار ارزش خیلی بیشتری است.

با اینکه چرا باید فروکروم تولیدی خود را به ژاپن یا ایتالیا بدهیم تا آنها به استایل استیل تبدیل کنند؟ در واقع در صنایع فولاد، صنایع بسیار سودآور خفته و نهفته است که فقط باید پیدارش کرد. برای اینکه در گردید خشن رقابت، بتوانیم پایدار بمانیم باید قیمتها را به وسیله نوآوریها، کیفیت و سایر مزایای تکنیکی و بازرگانی محفوظ بداریم به این دلیل مهندسان نیاز به ارتقای دانش علمی و تولید دارند که در مرحله اول با فراگیری زبان های خارجی و استفاده از کتب علمی شروع می شود.

اولین قطعه ای که نصب شد یک صفحه تراش بود که روی فونداسیون نصب کردیم. این طراحی خود ما ایرانیها بود. به محض اینکه صفحه تراش را راه انداختیم، از کنترل خارج شد و دیوار بغل را هم خراب کرد!



اهداء جوایز دانش آموزان سال ۹۶-۹۷ دانشگاه علم و صنعت توسط مهندس مجتبی فردیسار

چلو کبابی های پرماجرا در ایران



داود چراغی (عضو هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی)



انواع کباب

کباب یک شکل از پخت و پز است که به سادگی به طور مستقیم بر روی یک منبع آتش (شعله گاز، ذغال، هیزم و...) تهیه می‌شود. کشف آتش و بریان کردن گوشت بر روی آن و بدنبال آن پختن هر چیز دیگر از جمله نان تحولی در سبک و شیوه تغذیه انسان را به همراه داشت که در گذر زمان نه تنها از بین نرفت، بلکه با ابداعات شیوه‌های نوین لذت بخش‌تر نیز شد. شایان توجه است در بین اقوام ایرانی کباب‌ها دارای انواع مختلف کوبیده، برگ، بختیاری، شیشلیک، چنجه و... است که شاخص‌ترین نوع آن کباب برگ و مشهورترین آن کباب کوبیده و پرفرقدارترین آن چلو کباب است.

در واقع چلوکباب یکی از خوشمزه‌ترین غذاهای ایرانی است که در ابتدا بیشتر در مناطق آذری‌نشین کشور، به‌خصوص آذربایجان پخت و مصرف می‌شد. بطوریکه در حال حاضر چلوکباب و آبگوشت از شهرتی فراملی و حتی معروفیتی جهانی برخوردارند. چلوکباب از مجموعه پلو و از تکه‌های گوشت تهیه می‌شود و عمده آن‌ها شامل کباب‌های برگ، کوبیده، چنجه، شیشلیک، سلطانی و... است. در این بین تیریز از گذشته به خاطر چلوکبابش معروف است اما چلوکباب بصورت امروزی مربوط به دوره قاجار و دربار آن دوره است. چرا که با توجه به سفرنامه‌هایی که قبل از دوره قاجار در خاطرات جهانگردان و سفرایی که در عهد صفوی به ایران رفت و آمد داشتند، اگرچه درباره چلوها، خورشیدها، ترش‌های و... و سفره‌های رنگین ایرانی مطالب بسیاری نوشته شده، اما هرگز از چلوکباب ذکری به میان نیامده است. همین امر سندی است بر نوآوری در تهیه، پخت و مصرف چلوکباب در دوره قاجار است.

بر اساس نوشته‌های میرزا محمد رضا معتمدالکتاب شمس لاریجانی مولف دوره قاجاری و نویسنده کتاب تاریخ قاجار، ایده چلو کباب توسط ناصرالدین شاه قاجار از قفقاز (آذربایجان شمالی) به ایران آورده شده است. بدین صورت که گویا طی سفر ناصرالدین شاه به روسیه، قفقاز و دیگر کشورهای اروپایی، وی از سه چیز لذت برده است: یونیفرم‌های نظامی با شکوه سپاه قزاق، لباس‌های بالرین‌های سنت پترزبورگ و مسکو و همچنین از چلوکباب آذربایجان شمالی.

سبب خوراک هر کشور، رژیم و آداب غذایی مردم آن سرزمین را در طول تاریخ نشان می‌دهد. سفره ایرانی نیز ازین قاعده مستثنی نیست، از آنجا که تنوع محیطی و فرهنگی در ایران بسیار زیاد است، تنوع غذاهای سنتی و بومی زیادی نیز در سبب غذایی ایران مشاهده می‌شود. از جمله خوراکی‌های مورد استقبال عموم مردم در سفره‌های غذاهای سنتی ایران، می‌توان به انواع کباب اشاره داشت که در صدها پنجاه سال گذشته به همراه برنج تحت عنوان «چلوکباب» در کنار دیگر غذاهای سنتی از معروف‌ترین و قدیمی‌ترین غذاهای ایرانی محسوب می‌شوند. لازم بذکر است بعد از کشف آتش، بریان کردن گوشت بر روی آن یکی از ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین روش پخت غذا بوده است.

بر این اساس، تهیه و پخت انواع گوشت (کباب) بر روی آتش قدمتی چندین هزار ساله دارد. حتی با گذشت سال‌ها و قرن‌ها و تغییر سبک زندگی اقوام، عموماً روش پخت انواع کباب همچنان پابرجاست و در بعضی نوشته‌ها آمده است، اقوامی که دایم در حال کوچ بودن، این روش طبعاً را برگزیده و در سفر از این نوع غذا بهره برده تا به محلی برسند که بتوانند سکنی کرده و از انواع دیگر غذاها بهره ببرند. شایان توجه است هنوز با پیشرفت گسترده، پخت و مصرف انواع خوراک‌ها، همچنان کباب گوشت قرمز و سفید از مهم‌ترین غذای مصرفی ایرانیان در گردش و تفریح است.

اهمیت گوشت قرمز در تهیه خوراک

یکی از چهار گروه اصلی غذایی، گروه گوشت‌هاست که شامل گوشت انواع ماهی‌ها و آبزیان، مرغ و طیور و چهارپایان اهلی است، که هر کدام بسته به نوع، مقدار و زمان مصرف دارای فواید و مضرات کاملاً متفاوتی هستند. میزان مصرف کل گوشت‌ها تقریباً ۶۰ تا ۱۵۰ گرم برای هر فرد نسبت به شرایط و سنشان در ۳ تا ۴ وعده در هفته توصیه می‌شود که می‌توان آن را بین گوشت قرمز و سفید تقسیم کرد. در علم تغذیه به روش‌های پخت انواع گوشت‌ها توجه خاصی شده است و بنابراین، گوشت قرمز را نیز به روش‌های مختلف می‌توان طبخ کرد. یکی از این روش‌های پخت کباب کردن است که روش مناسب و مفیدی بوده به شرطی که در شرایط استاندارد تهیه شود به طور مثال، گوشت در حرارت بالا و آتش تند طبخ نشود، فاصله سیخ گوشت با ذغال رعایت شده باشد و با سبزیجاتی نظیر انواع فلفل، پیاز و گوجه‌فرنگی همراه شود که در این صورت وعده‌ای مغذی را پیش رو خواهید داشت. در ضمن، کباب باید آبدار و مغزی پخت باشد در حقیقت خشک و زغالی شدن گوشت، مواد حلقوی سرطان‌زایی را به بدن می‌رساند که سلامت مصرف کننده را به مخاطره خواهند انداخت. به علاوه، خوردن ریحان همراه با کباب به هضم بهتر این غذا کمک می‌کند.

چلو کباب در دربار قاجار

بر اساس نوشته‌های میرزا محمد رضا معتمدالکتاب شمس لاریجانی مؤلف دوره قاجاری و نویسنده کتاب تاریخ قاجار، ایده چلو کباب توسط ناصرالدین شاه قاجار از قفقاز (آذربایجان شمالی) به ایران آورده شده است. بدین صورت که گویا طی سفر ناصرالدین شاه به روسیه، قفقاز و دیگر کشورهای اروپایی، وی از سه چیز لذت برده است: یونیفرم‌های نظامی با شکوه سپاه قزاق، لباس‌های بالرین های سنت پترزبورگ و مسکو و همچنین از چلوکباب آذربایجان شمالی.

بنابراین روایت، ایده چلو کباب توسط ناصرالدین شاه وارد دربار وی در تبریز شده و چلو کباب برای نخستین بار در این شهر و توسط هفت نفر از دوستان وی طبخ گردیده است. یکی از این هفت نفر حاج علی الله تبریزی است که بعنوان مبدع چلوکباب معروف می‌باشد. وی از دوستان دوران نوجوانی ناصرالدین شاه بود که در دوران ولایتعهدی‌اش در تبریز زندگی می‌کرد و در همانجا به اتفاق شش نفر دیگر از رفقایش برای نخستین بار کباب پختن را در دربار قاجار شروع کرده است. ناصرالدین میرزا نیز که شخصی نوآور بوده است علاقمندانه بر نحوه طبخ کباب توسط دوستان کباب پز خود نظارت می‌کرده است. طبق روایتی دیگر، چلو کباب مستقیماً از طریق آذربایجان تحت تصرف روسیه به آذربایجان ایران آورده شده است.

البته در پیش از دوره قاجار، در مناطق آذری‌نشین، کباب تهیه و مصرف می‌گردید، از جمله نوعی کباب در تبریز طرفداران زیادی داشت که به آن در یکی از رساله‌های آشپزی که از دوره شاه اسماعیل اول بنیانگذار سلطنت صفوی به جا مانده به عنوان کوفته کباب ترکی اشاره شده است.

«حاج محمد علی باورچی بغدادی» دربار نوزدهم این کتاب در صنعت (کوفته کباب) می‌نویسد: «بیارند گوشت تخلی و با ادویه گرم و پیاز و نمک به قدر و نرم بکوبند و ساعتی بگذارند که خود را بگیرد. بعد از آن هر کدام را مقابل گردکنی بزرگ گرد بسازند و در سیخ آهنین هموار باریک بکشند و برآتش نرم بپزند». این نوع کباب توسط قزلباشان از قلمرو عثمانی به آذربایجان آمده است. در این متن کلمه کوفته فارسی به تلفظ ترکی آن و به صورت کفته (Köfte) ثبت شده است. این تلفظ ترکان قزلباش بود که امروز نیز در ترکی رایج است (تلفظ ترکی آذربایجان Köfta). کلمات «تخلی» توخلو و «یره» سیخ بکاررفته در آن نیز ترکی می‌باشند. دو کلمه پلو و چلو مانند بسیاری از نام غذاها و خوردنی‌ها در زبان فارسی (خورش، قیمه، دلمه، قرمه، آجیل، آذوقه، یاقلاوا، سقز و...) و کلمات مربوط به آشپزی (قاشق، بشقاب، اجاق، چاقو، سیخ، استکان، الک و...) کلماتی ترکی و با ریشه ترکی‌اند. فرهنگ پلویزی و پلو خوری به سبک امروزی در زمان قاراقویونلو-آغ قویونلو صفوی و توسط قزلباشان که از قلمرو عثمانی به ایران آمدند و دربارهای این دولت‌های ترکی و آذربایجانی، در ایران آمده و به مرور زمان سبک امروزی را به خود گرفته است.

در خاطرات «دوست علی خان معیرالممالک»، از نوادگان ناصرالدین شاه آمده است، هنگامی که شاه قاجار با ساکنان اندرونی قصد زیارت حضرت عبدالعظیم در شهر ری را در روز جمعه داشتند، (ناصرالدین شاه ۸۷ هجری قمری داشت که چهار نفر رسمی بوده و بقیه صیفه) پیشخدمت‌های او باید در روز قبل (پنجشنبه) به آنجا می‌رفتند و حدود هزار تا دوهزار کباب را براساس دستور شاه برای خود او و هزار خدمه و همسرانش آماده نمایند، البته کباب‌ها هم همیشه همراه سبزی خوردن و پیاز سرو می‌شده است.

ورود چلوکباب به تهران

بعد از به سلطنت رسیدن ناصرالدین میرزا در تهران، وی به دلیل علاقه‌اش به چلوکباب آن هفت‌نفر رفیق ترک خود از جمله «حاج علی الله تبریزی» را به دربار خود در پایتخت آورد. در نتیجه در دربار تهران نیز کباب پختن به شیوه تبریز ادامه پیدا کرد. این امر مکرراً در یادداشت‌های به جا مانده از آن دوران به چشم می‌خورد که حاکی از محبوبیت چلوکباب در میان دربار قاجار است.

در خاطرات «دوست علی خان معیرالممالک»، از نوادگان ناصرالدین شاه آمده است، هنگامی که شاه قاجار با ساکنان اندرونی قصد زیارت حضرت عبدالعظیم در شهر ری را در روز جمعه داشتند، (ناصرالدین شاه ۸۷ هجری قمری داشت که چهار نفر رسمی بوده و بقیه صیفه) پیشخدمت‌های او باید در روز قبل (پنجشنبه) به آنجا می‌رفتند و حدود هزار تا دوهزار کباب را براساس دستور شاه برای خود او و هزار خدمه و همسرانش آماده نمایند، البته کباب‌ها هم همیشه همراه سبزی خوردن و پیاز سرو می‌شده است.

از دیگر روایت‌های دوران قاجار به سال ۱۲۸۵ هجری شمسی بر می‌گردد، هنگامی که هاشم قندی و اسماعیل خان از تجار سرشناس و وارد کنندگان قند از روسیه را (به سبب جنگ روسیه با ژاپن) نزد علالدوله حاکم وقت تهران می‌برند، علالدوله دستور داد تا آنها را شلاق بزنند، وقتی که زمان ناهار فرا می‌رسد، وی دستور توقف فلک را داده و به متهمان می‌گوید: «وقت چوب زدن باید چوب خورد و وقت ناهار خوردن ناهار، الان چلو کباب حاضر است غذا می‌خوریم بعد از غذا بقیه چوب‌ها را بخورید.»

از دیگر روایت‌ها به دوره مشروطه باز می‌گردد که در آن دوران هنگامی که یکی از مشروطه‌گرایان در تبریز مشغول سخنرانی بوده، یکی از افرادی که چلو کبابی داشته می‌پرسد، «مشروطه یعنی چه؟» و در جواب می‌شنود: «مشروطه یعنی چلو کباب از آن» و با دستش طول کباب را نشان می‌دهد و می‌گوید «کبابی که به این طول خواهد بود» و بازویش را نشان می‌دهد و می‌گوید «قطر کباب هم اندازه بازوی من».

خاطرات و روایاتی از این دست، رد پای چلوکباب در تاریخ آن زمان را نشان می‌دهد و باز می‌توان گفت از دوران قاجاریه بود که کباب جایگاه ویژه‌ای بر سر سفره ایرانیان پیدا نمود.



امیر کبیر برای حفظ جایگاه دربار قاجار در نگاه میهمانان خارجی، ناصرالدین شاه را و می‌دارد تا آن هفت نفر رفقای تبریزی خود را از دربار بیرون کند. این افراد همان دوستانی بودند که به پخت کباب آشنا بودند و پس از رانده شدن از دربار یکی از آنان به نام «حاج علی الله تبریزی» پایه‌گذار نخستین چلوکبابی در پایتخت می‌شود. حاج علی در بازار دکانی باز می‌کند نزدیکی کاخ گلستان برای اینکه از رفیق قدیمی خود دور نماند و همان شغل کبابی را ادامه می‌دهد و این اولین بار بوده که کباب بزی در میان مردم به عنوان یک شغل و حرفه وارد می‌شود.

ورود چلوکباب از دربار به میان مردم و بازار



امیر کبیر برای حفظ جایگاه دربار قاجار در نگاه میهمانان خارجی، ناصرالدین شاه را و می‌دارد تا آن هفت نفر رفقای تبریزی خود را از دربار بیرون کند. این افراد همان دوستانی بودند که به پخت کباب آشنا بودند و پس از رانده شدن از دربار یکی از آنان به نام «حاج علی الله تبریزی» پایه‌گذار نخستین چلوکبابی در پایتخت می‌شود. حاج علی در بازار دکانی باز می‌کند نزدیکی کاخ گلستان برای اینکه از رفیق قدیمی خود دور نماند و همان شغل کبابی را ادامه می‌دهد و این اولین بار بوده که کباب پزی در میان مردم به عنوان یک شغل و حرفه وارد می‌شود. البته اسنادی نیز موجود است که طبق آنها اولین چلو کبابی در تبریز بوده که قدمتی بیشتر از قدیمی‌ترین چلوکبابی تهران دارد.

به هر حال چه اولین چلو کبابی در تهران و چه در تبریز تاسیس شده باشد، «حاج علی‌الله تبریزی» این مهاجر ترک و پسرش «غلامحسین خان نایب» را باید مؤسس نخستین چلو کبابی در تهران به حساب آورد. حاج علی حدود سال ۱۲۵۷ یعنی حدود یک و نیم قرن پیش بساط کبابی خود را در مغازه‌ای در بازار مرغی‌ها (بازار صحاف‌ها و نیز زرگرهای بعدی) راه انداخت. وی پنج پسر داشت که یکی از آنها به نام «غلامحسین خان تبریزی» با پدر و بعد از او مشغول به این کار شد. غلامحسین خان زمانی که محمد علی شاه مجلس را به توپ بست و جنبش مشروطیت را سرکوب نمود، در زمره مشروطه خواهان بود و از آن زمان به وی لقب «نایب» داده شد. این لقب بر وی ماند و زمانی که قرار شد شناسنامه صادر شود نایب نام خانوادگی او گردید. در دوره «غلامحسین خان نایب تبریزی» آوازه انواع و اقسام کباب در ایران پیچید و چنان مورد پسند واقع شد که هرکس به تهران می‌آمد حتماً سری به این چلوکبابی می‌زد. بعد از آن پسر وی، علی خان نایب (بعدها علی یزدان منش) حرفه پدر را ادامه داد و نیز حدود ۲۷ سال رئیس صنف چلوکبابی‌های تهران بوده و بعد از آن به خارج از ایران رفت و شعبه‌هایی در پاریس و سانفرانسیسکو ایجاد نمود. بدین سان چلوکباب ایرانی در کشورهای دیگر نیز شناخته شده است. البته قبل از وی «جواد فریفته» آشپز مخصوص احمد شاه که مقیم پاریس شد، اولین کسی بود که چلو کباب را در رستوران خود که نامش فریفته بود عرضه کرد.

نخستین چلوکبابی تهران فقط ظهرها غذا می‌دادند. همچنین بساط کباب در جلوی دکان براه بود تا شاید شکل و بوی آن جلب مشتری کند. با روشن شدن چراغ‌های گردسوز بالای بساط چارچی دکان که آدم‌های مردم شناسی بودند به وسط بازار می‌آمدند و راه پلوکبابی استاد را به مردم نشان می‌دادند. گفته‌اند چارچی رونندگان را بنا به وضع ظاهر و لباس‌هایشان تعارف می‌کردند دهاتی‌ها را مشهدی، سالمندان را کرلایی، تنومند و آراسته‌ها را کدخد، کلاه نمدی‌های قبا سرداری را داداش، دستار شیرشکری‌ها را حاجی، جوان‌ها و فکلی‌ها و ترتمیزها را آقا صدا می‌زد و به مردم نشان می‌دادند. گفته‌اند چارچی رونندگان را بنا به وضع ظاهر و لباس‌هایشان تعارف می‌کردند. دهاتی‌ها را مشهدی، سالمندان را کرلایی، تنومند و آراسته‌ها را کدخد، کلاه نمدی‌های قبا سرداری را داداش، دستار شیرشکری‌ها را حاجی، جوان‌ها و فکلی‌ها و ترتمیزها را آقا صدا می‌زد و به مردم نشان می‌دادند.

در دوره «غلامحسین خان نایب تبریزی» آوازه انواع و اقسام کباب در ایران پیچید و چنان مورد پسند واقع شد که هرکس به تهران می‌آمد حتماً سری به این چلوکبابی می‌زد. بعد از آن پسر وی، علی خان نایب (بعدها علی یزدان منش) حرفه پدر را ادامه داد و نیز حدود ۲۷ سال رئیس صنف چلوکبابی‌های تهران بوده و بعد از آن به خارج از ایران رفت و شعبه‌هایی در پاریس و سانفرانسیسکو ایجاد نمود.

شایان ذکر است نخستین چلوکبابی تهران فقط ظهرها غذا می‌دادند. همچنین بساط کباب در جلوی دکان براه بود تا شاید شکل و بوی آن جلب مشتری کند. با روشن شدن چراغ‌های گردسوز بالای بساط چارچی دکان که آدم‌های مردم شناسی بودند به وسط بازار می‌آمدند و راه پلوکبابی استاد را به مردم نشان می‌دادند. گفته‌اند چارچی رونندگان را بنا به وضع ظاهر و لباس‌هایشان تعارف می‌کردند دهاتی‌ها را مشهدی، سالمندان را کرلایی، تنومند و آراسته‌ها را کدخد، کلاه نمدی‌های قبا سرداری را داداش، دستار شیرشکری‌ها را حاجی، جوان‌ها و فکلی‌ها و ترتمیزها را آقا صدا می‌زد و به دکان دعوتشان می‌کردند. در این دکان بجای میز و صندلی، در اطراف سکوها کاشی کاری شده داشت که مشتری یا روی آنها می‌نشست یا روی زمین که با فرش و گلیم یا نمد پوشیده شده بود، بعدها این سکوها را خراب می‌کنند و به جای آن نیمکت می‌گذارند و بالطبع به مرور زمان صندلی جای آن را می‌گیرد.

یا به روایتی دیگر که چگونگی عرضه کباب در بازار و جامعه آن روز را به تصویر می‌کشد: «یک چارچی بود که سر ظهر راه می‌افتاد در کوچه و بازار و مردان محله را به ناهار دعوت می‌کرد. مردها جمع می‌شدند توی دکان و روی سکوهایی که دورتادورش ساخته بودند، می‌نشستند تا سینی معروف چلوکبابی جلویان گذاشته شود. یک سینی بزرگ با بشقاب و نان سنگک و پیاز و سماق و دوغ در بعضی مواقع نیز شربت ابلیمو

فردی که برنج را روی ظرف بزرگی که در دست گرفته بود و در بشقاب هرکس می‌ریخت و به (چلوپاز) معروف بود، می‌آمد و برنج را می‌کشید بعد کسی که کره در دست داشت البته کره‌های محلی می‌آمد و تکه‌ای در ظرف برنج می‌گذاشت و پشت سر آن فرد سوم که سیخ کباب را روی برنج می‌کشید و به (کباب بده) خوانده می‌شد.» در چلوکبابی‌های قدیم تهران برای هر تعداد کباب اضافی که خواسته می‌شده، پول همان پرس اولیه گرفته می‌شد نه سیخ اضافه. حتی آمده است چلوکباب برای مشتریان خارج از دکان نیز فرستاده می‌شده، در یک ظرف مسی در دار. این کار را معمولاً شخصی که به بیرون بر معروف بوده انجام می‌داده و به در دکان یا خانهای که سفارش از آن او بوده برده می‌شده و بعدها که دوجرخه در دسترس مردم قرار گرفت (بیرون برها) این کار را با دوجرخه انجام می‌دادند.

اعتمادالسلطنه وزیر انتشارات ناصرالدین شاه و رئیس دفتر ترجمه (مترجم) در آن زمان برای تهیه بهترین چلوکباب بین ۳ تا ۵ ریال آن زمان پرداخت کرده است. همچنین در سال ۱۲۹۵ عبداله بهرامی معاون اداره امنیتیه تهران (پلیس امروزی) بیشترین مبلغی که برای هر وعده چلوکباب پرداخت می کرده بین ۴ تا ۵ ریال بوده است. در سال ۱۳۲۰ برای یک پرس چلوکباب مبلغ ۵ ریال دریافت می شده است که شامل کباب برگ بزرگ، کره ۳۳۰ گرم، برنج، پیاز و نان بوده است. در همان زمان چلوکباب کوبیده مبلغ ۴ ریال قیمت داشته است. در بین سالهای ۲۵-۱۳۳۰ یک کباب کوبیده ۳/۵ ریال در تهران قیمت داشته ولی در شهرهای دیگر دو عدد کباب همراه با نان و کوجه فرنگی کباب شده که یک پرس کامل بود ۸ ریال قیمت داشته است. اگر لیموناد یا نوشابه نیز همراه غذا صرف می شده بین ۲ تا ۴ ریال بیشتر باید پرداخت می شده است. بنابراین با پرداخت ۱۰ تا ۱۲ ریال کاملترین غذا را یک فرد می توانست تهیه نماید.

در همان زمان بود که از آب کباب برای خوشمزه کردن کبابها استفاده می شد و توسط چلوکبابی ها با بوی آب کباب که بر روی زغال می ریختند، مشتری های زیادی را گرسنه می کردند. در سال ۱۳۵۲ چلوکباب برگ همراه با کره و گوجه فرنگی کباب شده، پیاز و سماق مبلغ ۶۰ ریال دریافت می گردید و اغلب افرادی که سرکار بودند و منزل نمی توانستند بروند، چلوکباب تهیه می نمودند. در آن زمان دانشجویان که درآمد بهتری داشتند معمولا جوجه کباب سفارش می دادند که قیمت آن ۱۲۰ ریال بوده است.

همچنین در ابتدای سده ۱۳۰۰ عموما چلوکبابی ها یک کاسه خیلی بزرگ قرار داشت که در آن دوغ درست می کردند و همراه با کباب به مشتری داده می شد. اما امروزه چلوکباب یک غذای کران قیمت می باشد و هر قشری از جامعه نمی توانند به راحتی نوع مرغوب و با کیفیت را تهیه نمایند.

از دیگر چلو کبابی های قدیمی و معروف تهران چلوکبابی شمشیری است که نسبت خوشاوندی با نایب نیز داشته است. حاج حسن شمشیری در قسمت شرقی سبزه میدان و در زمان رضا شاه مغازه خود را دایر نمود. بعدها این چلوکبابی به یک ساختمان ۴ طبقه منتقل شد که طبقه اول آشپزخانه بود، طبقه دوم مخصوص مغازه دارها و بازاریان و افراد مجرد و طبقه سوم و چهارم برای خانواده ها و مقامات در نظر گرفته شده بود. هر طبقه با آئینه های زیادی تزئین شده بود و خود آقای شمشیری بر طبقات سوم و چهارم شخصا نظارت می کرد. شمشیری از باران وفادار و حامیان صنعت ملی شدن نفت توسط دکتر مصدق بوده است و در این زمینه نیز در سال ۱۳۲۰ با پرداخت مبلغ یک میلیون ریال (که مبلغ زیادی در آن زمان بوده است) جهت خرید اوراق قرضه و حمایت از ملی شدن صنعت نفت اقدام می کند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد و دستگیر شدن دکتر مصدق توسط زاهدی، شمشیری نیز دستگیر می شود و به جزیره خارک تبعید می شود. هم زندانی او در خارک که نامش کریم کشاورز می باشد در خاطرات شخصی اش نوشته است که شمشیری متعهد شده بود که بهترین کباب کوبیده و برگ را به هم سلولهایش بدهد که متأسفانه این شانس را نداشت به این گفته اش جامه عمل نبوشاند. درباره چلوکباب شمشیری و کبابهایش توسط بسیاری از نویسندگان و داستانیسان، نوشته های زیادی به تحریر در آمده است و در این نوشته ها از چلوکباب شمشیری به عنوان یکی از قدیمی ترین و خوشمزه ترین کباب در ایران نام برده شده است.

امروزه نیز بسیاری از چلو کبابی های مناطق مختلف کشور به خصوص تهران با نام شمشیری فعالیت می نمایند که این نام، اعتبار و قدمت را برای شنوندۀ تداعی می کند. هر چند بسیاری از آنان مدعی هستند که آشپز شمشیری بوده اند اما مدرکی دال بر این ادعا وجود ندارد و خود شمشیری نیز حدود ۸۰ سال پیش در گذشته است.

«شهاب حاجی عباسی» از بازماندگان قدیمی چلوکبابی های تهران می گوید: «پدر بزرگش سالها قبل حدوداً ۷۰ سال پیش چلوکبابی «برادران حاجی عباسی» را در محله باغ فردوس مولوی باز کرده است و بعدها اهالی محل و مردم نام «برادران هفت کچلون» را گذاشتند»

به غیر از نایب از دیگر چلوکبابی های قدیمی تهران می توان به چلوکبابی هفت کچلون در باغ فردوس یا همان برادران حاجی عباسی و دیگر از «مرشد چلوپی» نام برد. «شهاب حاجی عباسی» از بازماندگان قدیمی چلوکبابی های تهران می گوید: «پدر بزرگش سالها قبل حدوداً ۷۰ سال پیش چلوکبابی «برادران حاجی عباسی» را در محله باغ فردوس مولوی باز کرده است و بعدها اهالی محل و مردم نام «برادران هفت کچلون» را روی آن گذاشتند» وی می گوید «پدر بزرگش در ابتدا نانوا بوده و آسیابی نیز در منطقه امجدیه تهران داشته، بعد از اینکه فرزندانش بزرگ شدند به حرفه قهوه خانه داری روی آورده و بعد از مدتی نیز چلوکبابی راه انداخته است». برادران حاج عباسی هشت نفر بودند که از لوطی های قدیم و هم دوره طیب حاج رضایی و رمضان یخی بوده اند.

شهاب حاجی عباسی می گوید: «یکی از عموهایش برای اولین بار (لقمه مخصوص) را در چلوکبابی باب می کند و کباب لقمه جایگاهی پیدا می کند». در آن دوران میز و صندلی برای غذا خوردن استفاده نمی شد و زن ها حق ورود به چلوکبابی را نداشتند. دوراهی «جعفرشهری» در کتاب تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزده، درباره اش می نویسد، «از آنجا که حکم حاکم شرع حضور زنان را در مجامع مردان منع کرده بود در آن تاکید که حتی جای سوا برایشان نمی شد در نظر گرفته شود». و تنها زمانی می توانست از چلو کباب بهره ببرد که خریده شده و در خانه خورده شود و هرگز به پای غذای داغ داخل دکان نمی رسید». هرچند فضای مردانه آن زمان اجازه نمی داد زنان پا به این دکان ها بگذارند ولی همین حالا هم می توان ردپای این فضای مردانه سنتی را در چلو کبابی های قدیمی تهران دید. که چلوکبابی «ممدچلوپی» در چهارراه مولوی نزدیک ایستگاه سعادت یک نمونه اش است و در دیوارهای مغازه پر است از عکس هایی که مالک آن حاج محمدبهرامی با طیب و لوطی های قدیم گرفته است.

از دیگر چلوکبابی های قدیم تهران می توان به «مرشد چلوپی» اشاره کرد که مالک آن «حاج میرزا احمد عابدنپاوندی» معروف به مرشدچلوپی که در بازار تهران در ضلع شرقی مسجد جامع آن را گشوده بود. وی فردی عابد با درجات عرفانی و دستی نیز در شعر و شاعری داشت و به همین دلیل مورد احترام مردم بوده، گویند روی تابلوی مغازه اش نوشته بود: «تسبی و وجه دستی داده می شود حتی به جناب عالی به قدر قوه».

درباره مرشد چلوپی روایت های زیادی بجا مانده است، به صورتی که مرحوم مرشد گفته بود کسانی که می خواهند غذا بیرون ببرند هدایت کنند تا از جلوی وی بگذرند به این دلیل که اکثر افرادی که غذا بیرون می بردند بچه ها و نوجوانانی بودند که برای صاحبان مغازه های بازار و ... غذا می گرفتند و شاید خودشان از آن محروم بودند. مرشد کودکی را که با ظرف غذا در دست نزد او می آمد تکه کباب یا لقمه گوشت یا اگر تمام شده بود ته دیگی زعفرانی داخل روغن می کرد و در دهان آن می گذاشت.

مشهدی میر آقا قرآنی	
چلو	۶ عباسی
پلو	۶ "
کباب اضافه	۶ شاهی
کباب سلطانی	۱ فران
دوغ	۱ عباسی
دوغ بزرگ	۲ عباسی
شربت	۳ عباسی
تخم مرغ	۳ شاهی
لیموناد	۳ عباسی
نان	۱ عباسی
چای	۲ شاهی
چای شیرین	۴ شاهی

قیمت ها مربوط به سال ۱۲۷۰

چلوکبابی شمشیری؛ داستان سیاسی ترین رستوران ایرانی

واکنش مردم و مصدق به مرگ شمشیری

مرگ حاج حسن شمشیری آنهم ۸ سال بعد از تحقیرها و سرکوب های ناشی از کودتا، برای نیروهای سیاسی وطن دوست ایران و هر کسی که او را می شناخت، ناگوار و غم انگیز بود. تعدادی از دوستانش به رغم تهدید نیروهای امنیتی، برای او در شهرهای تهران، مشهد، اصفهان، شیراز و شاهرود مراسم یاد بود برگزار کردند.

دکتر مصدق که در تبعید به سر می برد، با شنیدن خبر مرگ این یار وفادار خود، برای نخستین بار اطلاعاتی را با دست خط خودش صادر کرد و از مردم خواست که به پاس سالها تلاش و مرارت های او برای وطن، در مراسم سوم درگذشتش شرکت کنند. وی نوشت: «از خبر درگذشت رادمرد وطن پرست و آن خیر نیکوکار، آقای شمشیری آنقدر متأثر شدم که نتوانستم از عهده نگارش این سطور برایم».

مراسم ختم سومین روز درگذشت حاجی شمشیری با حضور غیر منتظره جمعیت مواجه شد. نیروهای امنیتی از قرائت اطلاعیه مصدق پیشگیری کردند و به ضرب و شتم و دستگیری حاضران پرداختند اما مردم اطلاعات را تکثیر کردند و به دیوارها چسباندند.

دکتر غلامحسین صدیقی از اعضای جبهه ملی بر سر مزار شمشیری در این بابوی تهران سخنرانی پرشوری ایراد کرد و گفت:

«شمشیری به ارزش شخصی انسان توجه داشت و با استبداد و خودکامگی مبارزه می کرد. دوست آزادخواهان و اصلاح طلبان بود، نه انسانی را خوار و خفیف می شمرد و نه در برابر نامردان، ذلیل و پست می شد. او به خوبی حس کرده بود که کشوری که در آن ارزش آدمی پایمال شود و ظلم و خودخواهی و درنده خوئی به جای فضائل اجتماعی در آید، محکوم به زوال است. او به حد عشق به میهن خود مهر می ورزید».

ادیب پرومند شاعر ملی گرای ایرانی در وصف او سرود:

ساده مردی که فراخاست ز انبوه عوام
لیک در جمع خواصش، سخن از محمداست
آنچه اندوخت به سرسختی و جان فرسای
داد آسان، به ره حق که ره عافیت است

شمشیری سپس قهوه خانه کوچکی اجاره کرد و زندگی پرمشقتی را پشت سرگذاشت تا اینکه در سال ۱۳۲۰ اقدام به تاسیس رستوران نسبتاً بزرگی در ضلع جنوبی سبزه میدان کرد و بزودی کارش گرفت و تبدیل به یکی از معتمدین صنوف تهران شد. او حسب علاقه به سیاست، برخی روزها برای شنیدن نطق نمایندگان و اخبار سیاسی کشور به مجلس می رفت. در همین زمان بود که از سخنان و عقاید ملی دکتر محمد مصدق خوشش آمد و در سلک هواداران او در آمد.

دوستی شمشیری و مصدق بالاگرفت؛ بطوریکه او رابط میان مصدق و اصناف تهران شد. با شروع جنبش ملی شدن نفت، شمشیری بازار تهران را در حمایت از مصدق بسیج کرد. توقف فروش نفت ایران، دولت مصدق را در تنگنای مالی قرار داد و برای تأمین هزینه های اداره مملکت، مجبور به فروش اوراق قرضه کرد. شمشیری در اقدامی جوانمردانه و وطن خواهانه ۳۰۰ هزار تومان از اوراق قرضه دولت را یکجا خرید و یک میلیون تومان هم در اختیار «بانک بیمه» قرار داد تا به افراد نیازمند و تحت فشار وام اعطا کند.

حسن شمشیری یکی از نیکوکاران بنام و اسوه سخاوتمندان عصر خودش بود. فرزندی نداشت و تمام ثروتی که با استکان شویی و ظرفشویی تهیه کرده بود را صرف آزادی و سربلندی ایران و رفع حوائج مردم گرفتار کشور کرد. برای آزادی بسیاری از زندانیان سیاسی وقت، وثیقه ملکی فراهم کرد، هزینه تحصیل تعدادی از دانشجویان بی بضاعت را تأمین کرد، برای شخصیت های متوفی که ملی و سالم و خوشنام بودند با هزینه خودش مجلس ترحیم برگزار کرد و بنای یاد بود ساخت و مبلغ ۳۰۰ هزار تومان نیز صرف احداث ساختمان جدید در بیمارستان نجمیه تهران کرد و در مجموع یک سوم دارایی اش را وقف امور خیریه کرد. بیمارستان آسیای تهران را همان دانشجویانی ساختند که با هزینه شمشیری در خارج تحصیل کرده بودند.

پدیده های مثل حاج محمد حسن شمشیری ثابت کرد که کمک به وطن و مردم گرفتار وطن، مستلزم هیچ درجه از دانش یا منصب و مقام نیست. می توان بدون توان خواندن و نوشتن و با یک قهوه خانه کوچک، در عرصه سیاست و جامعه، تأثیر گذاشت که دهها نخبه علمی و حزب و گروه سیاسی قادر به آن درجه از اثر گذاری نباشند. می توان در زندگی انتخاب های درست کرد و روی آن ایستاد!

روزهای سخت بعد از کودتا

در سالهای بعد از کونای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، این پیر مرد وطن دوست و نیک کردار ایرانی، به خاطر حمایت از مصدق، زیر فشارهای شدید سیاسی و امنیتی قرار گرفت. تعدادی از اوباش حکومتی به خانه و چلوکبابی شمشیری هجوم بردند، شیشه ها را شکستند و تابلوی آنرا کینند تا نامی از شمشیری باقی نماند!

تمام تلاش حکومت این بود تا احترام و شخصیت او را در هم بشکنند و وادارش کنند که علیه مصدق چیزی بگوید. شمشیری در عوض، آیت الله کاشانی و تمام کسانی که به مصدق پشت کرده بودند را مورد سرزنش قرار داد و در جریان دفاعیاتش در دادگاه گفت: «... من با تمام وجود، عاشق این مرد بزرگ و وطن پرست و مردم دوست هستم و جان و مالم فدای یک تار موی مصدق است...». او مدتی به جزیره خارک تبعید شد، در همان حال ناامید نشد؛ شروع به سوادآموزی کرد برای مردم خارک کارآفرینی کرد و در سال ۱۳۴۰ درگذشت.



قاسم خرمی

در باره «کافه نادری» تهران به عنوان قدیمی ترین پاتوق روشنفکران ایرانی، احتمالاً زیاد شنیده اید اما بد نیست بدانیم که در اوایل دهه ۱۳۳۰ شمسی در منطقه سبزه میدان تهران، یک چلوکبابی وجود داشت که نماد جنبش ملی و مرکز ارتباط اصناف و نیروهای سیاسی وقت بود.

این چلوکبابی را محمدحسن شمشیری دایره کرده بود که یکی از قدیمی ترین رستورانهای شهر تهران به حساب می آید. کیفیت پخت غذاهایی آن به حدی بود که مشتریان ساعت ها در صف می ماندند تا نوبت ورود آنها به داخل رستوران و صرف غذا برسد.

البته غذا خوردن در رستورانی که عکس بزرگی از مصدق نخست وزیر محبوب بر دیوار آن نصب بود و دیدن مرد ملی گرا، میان سال، خوش رفتار، سبیلو، درشت هیكل و ثروتمندی که «قهرمان قرضه ملی» نام گرفته بود و مدام می گفت: «آرزو دارم که یک روز آزادی ملت ایران را ببینم و بمیرم» برای خیلی از جوانان اهل سیاست آن دوران، نوعی پز و تفاخر سیاسی هم محسوب می شد.

از شمشیر سازی تا کافه داری

نیاکان حاج محمد حسن شمشیری اصالتاً اصفهانی و در کار ساخت شمشیر بودند که با تغییر شغل، به تهران آمده و به قهوه خانه داری مشغول شدند. پدر بزرگ او رئیس منف قهوه داران دوره قاجاریه و از هواداران جنبش مشروطیت بود. محمدحسین در ایام کودکی و بعد از فوت پدر به عنوان شاگرد کافه نزد حاج اسماعیل کریمی آبادی کار می کرد که آدمی اهل سیاست بود و همین امر باعث شد تا محمدحسن که حتی سواد خواندن و نوشتن هم نداشت، علاقمند به سیاست شود.

البته غذا خوردن در رستورانی که عکس بزرگی از مصدق نخست وزیر محبوب بر دیوار آن نصب بود و دیدن مرد ملی گرا، میان سال، خوش رفتار، سبیلو، درشت هیكل و ثروتمندی که «قهرمان قرضه ملی» نام گرفته بود و مدام می گفت: «آرزو دارم که یک روز آزادی ملت ایران را ببینم و بمیرم!» برای خیلی از جوانان اهل سیاست آن دوران، نوعی پز و تفاخر سیاسی هم محسوب می شد.

«نایب»؛ قدیمی ترین چلو کبابی ایران



اعتماد السلطنه، کاتب دربار ناصرالدین شاه قاجار در یاداشتهای خود به سال ۱۲۹۲ هـ ق از دکانی که در بازار تهران باز شده و مثل فرنگی ها میز و صندلی دارد یاد می کند که بلاشک همین چلو کباب نایب است.

بی شک و تردید اولین چلو کبابی که به صورت مدرن و رسمی در ایران حدود ۱۵۰ سال پیش و در گیر و دار نهضت مشروطه ایران در قالب بازار تهران راسته طلا فروشان شروع به کار کرد چلو کبابی نایب بود. مرحوم حاج علی نایب به سال ۱۲۵۴ هـ ش مصادف با سال ۱۸۷۵ میلادی آغازگر خلافتی بود که تا آن زمان دیگران جسارت بسط آن را نیافته بودند.

اصولا شهرت مرحوم نایب به دلیل خصلت جوامردی و گذشت و سخاوتش در ارتباط با مشتریان و اعتماد عمومی بود و اعتقاد داشت که (برکت در رضایت مردم است نه در پول مردم).

رسم بر این بود که برنج داغ و کره در حال ذوب روی هرم چلو را می آوردند و کباب پز ده ها سیخ کباب به دست کنار میز مشتری می آمد و یک سیخ، دو سیخ کباب تقدیم می کرد و باز همینطور در محوطه چلو کبابی می چرخید و تا زمانی که چلو در ظرف باقی و برقرار بود و تمام نشده بود مجددا به سر وقت مشتری می آمد و سیخ کباب را با دست روی چلو خالی می کرد و این بلند نظری و بی اعتنایی به اینکه مشتری یک سیخ کباب یا دو سیخ کباب یا بیشتر بخورد خصلت و خصیصه مرحوم نایب را نشان می داد.

امروزه دهها چلو کبابی در تهران و دیگر شهرهای کشور، برقرار است که هنوز از همان نام نایب اعتبار می گیرند و البته به شهرت آن افزوده اند

پدیده های مثل حاج محمد حسن شمشیری ثابت کرد که کمک به وطن و مردم وطن، مستلزم هیچ درجه از دانش یا منصب و مقام نیست. می توان بدون توان خواندن و نوشتن و با یک قهوه خانه کوچک در عرصه سیاست و جامعه، تأثیرات گذاشت که دهها نخبه علمی و حزب و گروه سیاسی قادر به آن درجه از اثر گذاری نباشند. می توان در زندگی انتخاب های درست کرد و روی آن ایستاد.

امروزه از چاقو کشان و اوباش اجیر شده حکومت که رستوان شمشیری را غارت کردند، هیچ نام و اثری نیست اما بعد از مرگ شمشیری، صدها رستوران و چلو کبابی با عنوان «شمشیری» در سراسر کشور تأسیس شد تا نام او را جاودانه کنند. روحش شاد



خدمات او فقط منجر به نجات افراد گرفتار نشد بلکه کمک هایش به دولت ملی مصدق به قدری مؤثر بود که سرویس های امنیتی خارجی، شمشیری را یکی از عوامل مقاومت مصدق در مقابل تحریم های نفتی نامیدند. در اسنادی که از شرکت نفت انگلیس در ماجرای «خانه سدان» بدست آمد، گزارش شده بود «تاکنون هرگونه اقدامی که برای جلوگیری از کمک شمشیری به ملی شدن صنعت نفت و جبهه ملی به عمل آمده، نتیجه نداده و او برای یاری رساندن به مصدق و یارانش همواره راسخ است». جالب است که بنا به گفت مصدق، این مرد در قبال این کمک ها، هیچ چیزی برای خودش از دولت طلب نکرد.

در سالهای بعد از کوتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، این پیر مرد وطن دوست و نیک کردار ایرانی، به خاطر حمایت از مصدق، زیر فشارهای شدید سیاسی و امنیتی قرار گرفت. تعدادی از اوباش حکومتی به خانه و چلو کبابی شمشیری هجوم بردند. شیشه ها را شکستند و تابلوی آنرا کردند تا نامی از شمشیری باقی نماند!

پدیده شمشیری در جامعه ایران

اینکه چه رویدادی از محمدحسن شمشیری بی سوداد و قهوه چی، یک چهره سیاسی وطن پرست و نیکو کار و مردم دوست ساخت، نیازمند بررسی بیشتر است؛ آنهم در زمانه ای که بسیاری از افراد تحصیل کرده و مبارزه بالاجبار تن به همکاری با رژیم کودتا دادند!

خود او می گوید: من در ابتدای شروع کارم سختی ها و بی پولی های زیادی کشیدم. شب های زیادی به منزل نمی رفتم و در قهوه خانه می خوابیدم تا صبح زود بتوانم اسباب پذیرایی از مشتریان را فراهم کنم. یک بار در سالهای بعد از جنگ جهانی اول دچار بیماری وبا و فقر شدید شدم به طوریکه دکالم را به وثیقه گذاشتم تا هزینه ای بیماری و زندگی را تامین کنم. در این هنگام یکی از کسبه به نام محمدحسن صالحی ۳۰ هزار تومان به من قرض داد و زندگی ام نجات پیدا کرد. شاید بخشی از خصایص نیکوی، شمشیری واکنشی به همین اقدام انسانی باشد که می کوشید چنین کاری را در حق دیگر گرفتاران جبران کند.

خدمات او فقط منجر به نجات افراد گرفتار نشد بلکه کمک هایش به دولت ملی مصدق به قدری مؤثر بود که سرویس های امنیتی خارجی، شمشیری را یکی از عوامل مقاومت مصدق در مقابل تحریم های نفتی نامیدند. در اسنادی که از شرکت نفت انگلیس در ماجرای «خانه سدان» بدست آمد، گزارش شده بود «تاکنون هرگونه اقدامی که برای جلوگیری از کمک شمشیری به ملی شدن صنعت نفت و جبهه ملی به عمل آمده، نتیجه نداده و او برای یاری رساندن به مصدق و یارانش همواره راسخ است». جالب است که بنا به گفت مصدق، این مرد در قبال این کمک ها، هیچ چیزی برای خودش از دولت طلب نکرد.

A black and white photograph of an elderly man with a long white beard and a dark cap, holding a small white bowl. He is looking directly at the camera. To his left, another person is partially visible. In the background, there is a clock and some decorative items on a shelf.

مرشد چلویی؛ مصداق «الكاسب حبيب الله»

کی کباب نصیب شدہ، کی تہ دیگ!

متولد سال ۱۲۶۷ شمسی و نامش «میرزا احمد عابد نیاوندی» بود و چون با مردم به زبان شعر و اندرز سخن می گفت و اهـل دل بود به «حاج مرشد» مشهور بود و از آنجا که یکی از قدیمی ترین جلوبایی های تهران را داشت به «فرشد چلوبی» مشهور شد شعر هم می سرود و

مقابل چلو کبابی مرشد یک صف بلندی قرار داشت از مشتریان و یک صف کوتاهی هم متعلق به افراد عائله‌مند بود که هر روز می‌آمدند و به تعداد عائله خود غذای رایگان و خجری می‌گرفتند.

کاسب هم باشی این جور: «الکاسب حبیب الله». مرشد چلویی که تا وقتی حیات دنیوی داشت، لقمه‌های خوشمزه گذاشت در دهان اهل دنیا و لقمه‌های خوشمزه گذاشت در دهان اهل معنا عاقبت در ۲۵ شهریور سال ۱۳۵۷ شمس رفت و در این پابویه آرام گرفت.

مرشد جلویی روزگاری داشت و آبرویی و آوازه‌ای و رفقای هم داشت در حد «شیخ رجبعلی خیاط» و «حاج اسماعیل دولایی» و «ابوالحسن طوطی همدانی». حالا همه این‌ها را داشته باشیم و برویم به «جلوکیلی حاج مرشد» جنب مسجد جامع بازار تهران که بالای پیشخوان آن روی کاغذی به خط خوش نوشته است: «تسبی و وجه دستی داده می شود. حتی به جنایه‌ها، به قدر قوه»

۳۰۰ تومان از دخل برداشتند و رفتند

«روزی ۳ برادر جوان تصمیم می‌گیرند که مرشد را امتحان کنند. دسته‌جمعی به مغازه رفته و ناهار مفصلی می‌خورند و به مرشد می‌گویند: حاج‌آقا، ما غریبیم و فعلاً پول نداریم. غذا را تسبیح خورده‌ایم. پول هم می‌خواهیم! مرشد کشوی درختان مغازه را باز می‌کند و می‌فرماید: خودتان هر چه نیاز دارید بردارید. آن‌ها هم ۳۰۰ تومان که پول زیادی بود برمی‌دارند و می‌روند. فردای آن روز، ناهای تحسین‌آمیز برای مرشد می‌نویسند و به‌همراه آن ۳۰۰ تومان و پول غذا ها را برای مرشد می‌فرستند. بر نامه نوشته بودند: ما از ثروتمندان شهر هستیم و دیروز شما را امتحان کردیم. الحق که سرفراز، بی‌روز، آمدید و در خداوند»



نسیب و جہ دستی دادہ طسود (حتی تجا)

پاتوق مشتی ها و مشاهیر

ماجرای رستوران پر حرف و حدیث «آقارضا سهیلا»

سالن های مجزای رستوران

رستوران آقارضا سهیلا دو سالن داشت؛ یکی پاتین و همکف پاسازی که در انتهای آن تابلوی "رضا سهیلا" زینت بخش دیوار بود و سالن دوم در قسمت بالای سالن همکف که آینه کاری هم بود و خوبان می توانستند در آن ها یکدیگر را مکرر ببینند. در این سالن آینه کاری که همه نوع مشتری پشت میزها می نشستند، کسی را با کسی سرناسازی نبود. میز و صندلی ها چوبی و به رنگ قهوه ای، البته لاک الکل خورده. مثل مشتری هایی که شب ها سرمست و با شکم سیر آقا رضا را ترک می کردند و در لاله زار خود را رها.

آقا رضا، حالا دیگر سالهاست که نیست. نه بعد از انقلاب، که پیش از انقلاب رفت و آن رستوران را باقی گذاشت. در ۵۷ سالگی سرطان خونی به جانش افتاد و در شهریور ۱۳۴۸ از پایش در آورد و به گوشه ای از گورستان ابن بابویه ای فرستاد که در آن میرزاده عشقی و علامه دهخدا هم خفته اند.

با فوت آقا رضا، پسرش بعدها امتیاز آن را فروخت به شخص دیگری که او هم توانست تا سال ۱۳۷۰ رستوران آقا رضا سهیلا را اداره کند و باز نگه دارد. حتی در اوج جنگ ایران و عراق و انواع کمبودها و نایابی ها، ماهیچه از کنار باقلا پلو کوچ نکرد و از ور دل آن تکان نخورد.

حالا، آن رستوران دو طبقه و آینه کاری جای خودش را به یک باب الکتریکی داده که هیچ نوع همخوانی و همزادی با باقلا پلو و ماهیچه ندارد. آن الکتریکی، نه باقلا پلو که رستوران را بلعیده است!

رضا پارچه باف ضیایی، اهل تبریز بود و خیلی جوان که برای سرسازی به تهران آمد و سپس با کارگری در یک ساندویچ فروشی، کار را شروع کرد و آنرا تبدیل به یکی از برندهای غذاخوری در کشور کرد.

رستوران آقا رضا سهیلا در ابتدای خیابان لاله زار نو قرار داشت که باقلاپلوی آن با ماهیچه گوسفند نمونه ای بود که در هیچ رستوران دیگر تهران رقیب نداشت.

ظہرها بیشتر غذا فروشی بود و شب ها عمدتاً پاتوق شب زنده داران از هر گروه و دسته ای؛ از "دانش" های تهران، مثل طیب حاج رضائی، تا کشتی گیران معروف آن دوران مانند سید عباسی و گیوه چی، حبیبی و گهگاه تختی که جز دوغ لب به هیچ نوشابه دیگری نمی زد؛ و در گوشه ای دیگر، میزهایی که گاه اخوان ثالث گل آفتاب گردان یکی از آنها بود و گاه نصرت رحمانی گل لاله خونین جگر میزی دیگر.

نام سهیلا از کجا آمد؟

در آن سالها تعدادی رستوران در لاله زار نو در زیر زمین هایی بودند که با چند پله از کف خیابان می شد وارد آنها شد. از جمله کافه مصطفی پاپان و یا مثل باشگاه های بلیبارد خیابان منوچهری و همین لاله زار نو.

یکی از این کافه ها زیر مغازه آقا رضا بوده و رقاصه زیبایی داشته بنام "سهیلا". گویا آقا رضا به عشق این سهیلا، نام مغازه خود را می گذارد "سهیلا". این ماجرا یک "ی" کم دارد و نمی داند برای سهیلا هم آقا رضا، آقا رضای سهیلا بوده یا نه؟! عشقی جانسوز که کانون خانوادگی آقا رضا را متلاشی کرد؛ فرزندانش آقا رضا خیلی مایل نیستند در این زمینه حرف بزنند.

مشتریان معروف رستوران آقارضا سهیلا

خسرو (پسر کوچک آقا رضا که حالا خمیده پشت شده و گذشت روزگار بر قد و قواره او هم یادگارهایی گذاشته است) با لیخن میگوید: پدرم کم کم نصف پاساز را خریده و انداخته بود سر رستورانی که روزی هزار بطری عرق بیدمشک در آنجا خالی می شد!

پدرم را همه مشتری ها دوست داشتند. خیلی مردمدار بود و بخشنده. از میان همه مشتریهای معروف اینها را یادم است: طیب حاج رضایی رئیس میدان بار تهران که بعداً اعدامش کردند، منوچهر نوذری، محمد علی کشاورز، ایدین اغداشلو که همه شان هنرپیشه تئاتر و گوینده رادیو بودند و یا دختر مرضیه خواننده و یا تیمسار کاشانی رئیس تربیت بدنی که بعد از انقلاب اعدام شد و یا احمد شاملو که دوست داشت یک گوشه ای در طبقه بالا میز داشته باشه.

شاملو را هنوز یادام است. همیشه یک کتاب روی میزش بود و همزمان وقتی مشروبش رو به همراه مزه اش می نوشید و می خورد یک چیزهایی هم یادداشت می کرد.

حالا هم خیلی ها می آیند که اسم و شهرتی دارند. مثلاً علی دایی، علی کریمی، بهرام رادان، وحید هاشمیان و خیلی های دیگه.



يعقوب قرمزيان، مسن تر از کشور اسرائیل

داستان خاندان «قرمزيان»؛ يهوديان وطن پرست ايراني و نقش آنها در تجارت جهاني

قاسم خرمي

اشاره:

در همين روزها که زير فشار تحریم و کاهش بی سابقه سرمايه گذاري های داخلي و خارجي، چشم امید ما به چند بازارگان مفلوک و يا مشخصا قاچاقچي چيني و کره ای و عرب دوخته شده است، تا با نیم نگاه پنهانی به بازارهای ایران و دور زدن تحریم ها، حیاتی ترین بخش های تولید و صنعت کشور، لنگ چند قطعه ی وارداتی نمائند...

در همين روزها، که ميليون ها جوان ايراني، در صف ويزا ايستاده اند تا مختصر اندوخته های خودشان را، صرف قدم زدن در تفرج گاهها و يا شنا در سواحل اروپا و يا خريد از برج های تجاری مجلل دبي و قبرس و استانبول کنند و با اشتياق بشتابند تا آواز و آهنگ، هنرمندان خودشان را در سرزمين ديگران گوش کنند...

و خلاصه در همين روزها، که احساس می کنيم زير صد آسمان تاريک جهان، یک ستاره روشن نداريم، بد نيست بدانيد که بزرگترين مرکز تجاری جهان، بزرگترين تفریگاه ساخته شده جهان، بزرگترين درياچه و استخر سربوشيده جهان، بزرگترين پيست اسکی و هاکی سربوشيده جهان، بزرگترين پارکينگ اتومبيل جهان و بزرگترين بنگاه ملکی و مستغلات جهان، متعلق به یک خانواده ايراني ساکن امريکا و کانادا است که سالانه ميليون ها جهانگرد پولدار اروپايی و روسی و چيني و انگليسی و آلمانی و غيره ... در نوبت می ايستند تا ميلياردها دلار خود را صرف خريد و تفرج در اين اماکن کنند.

يهوديان ايران، صهيونيست نشدند

در ايران و ديگر کشورهای جهان، جمعيت قابل توجهی از يهوديان زندگی می کنند، که به رغم تبليغات رژيم اسرائيل، هيچ نسبت و قرابتي با آن ندارند و حتی در بسياری مواقع از مخالفان سرسخت جنايت های ضدحقوق بشری آن نيز بوده اند. بنا بر اين، جمع بستن ميان يهوديان و صهيونيست های بی رحم و اشغالگر، خواسته يا ناخواسته، کمک به ترويج راهبرد تاريخی سياستمداران جنايت پيشه اسرائيل است! ضمن اينکه جمعيتی از اين يهوديان، هموطنان ما هستند.

بر اساس مستندات تاريخی، حضور يهوديان در ايران به سه هزار سال پيش می رسد و بيشترين قرابت فرهنگی و همزيستی مسالمت آميز را با ديگر هموطنان خود داشته و به دليل اعتبار و نفوذ اجتماعی، در امر صنعت و تجارت نيز، همواره موفق بوده اند. در درون کشور اسرائيل هم به رغم تبليغاتی که شبکه های مخالف حکومت ايران انجام می شود، تعداد ايرانيانی که حامی سياست های نسل کشی رژيم صهيونيستی باشند، بسيار اندک است. يهوديان ايرانی درون اسرائيل، هنوز هم خصوصيات فرهنگی بويه حس ايران دوستی خود را به درستی حفظ کرده اند.

يعقوب قرمزيان (متولد ۱۲۸۰ شمسی) تاجر خرده پا و از يهوديان اهل آذربايجان ايران بود که فرش های محلی آن منطقه را می خريد و به تجار تهرانی می فروخت. به مرور زمان، خود او با تجار خارجی طرف شد و مستقيماً به تجارت فرش و پارچه های نفيس ايرانی مبادرت کرد و به یکی از تجار سرشناس کشور مبدل شد.



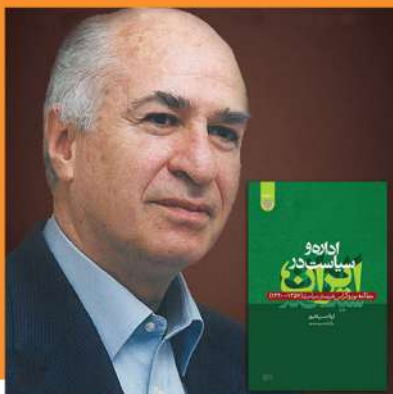
کارفایر

تأثیر بوروکراسی بر سقوط حکومت پهلوی دوم



سعید سروری

«بوروکراسی» مفهومی بود که ماکس وبر اندیشمند آلمانی در مقابل مفهوم «طبقه» کارل مارکس ابداع کرد تا نشان دهد که در نظام های سیاسی جدید، قدرت و تغییرات سیاسی و اجتماعی، لزوماً از طبقه ناشی نمی شود بلکه خود بوروکراسی هم می تواند ابزار و منبعی برای اعمال قدرت و تحول اجتماعی و سیاسی باشد و طیف وسیعی از طبقات را در دورن خود هضم کند.



عده دیگری بر این باورند که اگر نظام های خواهان توسعه درجه ای از ثبات و مشروعیت نداشته باشند، بوروکراسی نه تنها کمکی به آنها نمی کند، بلکه حتی ممکن است به مشروعیت زدایی و بی ثباتی و نهایتاً سقوط رژیم ها منجر شود. این واقعیت هم امروزه به اثبات رسیده است که رشد بوروکراسی، لزوماً به رشد دموکراسی منجر نمی شود.

کتاب «داره و سیاست در ایران» نیز، این مسئله را مفروض گرفته است که بوروکراسی ابزاری برای توسعه است و تأکید دارد که از بوروکراسی ایران در دوره محمدرضا شاه پهلوی، هم به عنوان ابزاری برای توسعه و هم به عنوان منبعی برای مشروعیت و ثبات سیاسی استفاده می شد. بنابراین، استفاده رژیم شاه برای کسب و حفظ مشروعیت از طریق بوروکراسی، باعث شد تا فلسفه اصلی بوروکراسی یعنی شایستگی، عقلانیت و کارایی آن کاهش بیابد. به عبارت دیگر، حکومت پهلوی از بوروکراسی به شیوه درست استفاده نکرد و به همین دلیل، نه تنها به توسعه اقتصادی و اجتماعی منتهی نشد، بلکه همین بوروکراسی حجیم و رشد فزاینده انتظارات، به عاملی برای سرنگونی حکومت تبدیل شد.

از نظر نویسنده این کتاب، حداقل سه عملکرد حکومت شامل استفاده از بوروکراسی برای حل بیکاری، عزل و نصب های مکرر و نیز جذب مخالفان با انگیزه های سیاسی و بطور کلی استفاده از بوروکراسی به عنوان مکانیزم تنبیه و پاداش دهی، مانع از تحقق عقلانیت بوروکراتیک در ایران دوره تاریخی مورد نظر این کتاب شده است. برای اثبات این ادعا اشارات تاریخی نیز صورت داده است که حداقل برای رشته های مدیریت حائز اهمیت است. ممکن است چنین مثالی برای رشته های تاریخ و علوم سیاسی، تکراری باشد.

ماکس وبر در کتاب «اقتصاد و جامعه» با هدف شناخت جامعه سرمایه داری تلاش کرد تا وجوه اصلی تفاوت جامعه مدرن را با شکل پیشین سازمان های اجتماعی، توضیح دهد. او با تقسیم تاریخ براساس میزان تغییر و تحول سیاسی و اداری مشخص کرد که در هر دوره خاص تاریخی، مجموعه روابط اجتماعی مختلف به شکل گیری گونه های متفاوتی از سلطه و اطاعت منجر شده و به ساختارهای سیاسی متناسب با خود شکل داده است. او در بررسی های تاریخی خود به سه نوع سلطه و یا سیادت سنتی، کاریزمایی و قانونی برخورد کرده است.

کتاب «داره و سیاست در ایران» بر نوع سوم از سیادت، یعنی سلطه قانونی، تمرکز کرده است که ابزار اعمال آن بوروکراسی است. البته در نوع دیگر سیادت یعنی سنی و کاریزماتیک نیز دستگاه دیوانی و اداری وجود دارد اما بوروکراسی مفهوم متفاوتی از دستگاه اداری است.

بخش هایی از کتاب «اقتصاد و جامعه» وبر به تشریح چگونگی پیدایی و کیفیت اعمال سلطه قانونی اختصاص یافته است. به نوشته او پیدایی نظام حقوقی عقلانی، اقتصاد پولی، توسعه امکانات ارتباطی و تحول مذهب پروتستان به سوی علائق مادی، زمینه های استقرار و گسترش سیادت عقلانی از طریق دیوانسالاری را فراهم ساخته است.

ویژگی های دیوانسالاری مبتنی بر سیادت عقلانی را می توان این چنین فهرست کرد:

- اطاعت از هنجارهای قانونی به جای اشخاص
- استقرار سیستم اداری براساس مهارت، کاردانی، تفکیک وظایف، سلسله مراتب و جدایی میان شخص با منصب و مقام
- وجود کارکنان آزاد و تمام وقت و استخدامی به جای نتخلی
- وجود سیستم حقوق به جای دستمزد، جدایی پول اداری از دارایی شخصی
- وجود مقررات نهفته در ماهیتم کار و بی نیاز به اخذ دستور مرتب از رئیس (برعکس سیستم پاتریمونال)
- وجود سیستم درآمد های دائمی مثل سود خصوصی، اجاره زمین و مالیات برای پرداخت حقوق کارکنان
- تمرکز همزمان منافع با وسایل اداری
- میل به پنهان سازی و «محرمانه» خواندن اطلاعات

به نظر ماکس وبر اهمیت بوروکراسی عقلانی در این است که ساخت های عاطفی و تعلقات فردی را تضعیف می کند و نظام اداری را به سمت عقلانیت، کارایی، برابری فرصت ها و کاهش تفاوت های اجتماعی می راند. وبر هم دقیقاً تأثیر جامعه و سیاست بر روی اداره و دستگاه اداری را بررسی کرده است و از جمع بندی کتاب او این نتیجه حاصل می شود که ظهور نظام های سرمایه داری به ظهور بوروکراسی های مدرن و دیوانسالاری عقلانی شده، کمک کرده است و متقابلاً، اقتضات این نظامها نیز، به بوروکراسی گره خورده است.

رابطه بوروکراسی با توسعه اقتصادی و سیاسی از مباحثی است که در قرن بیستم به بعد از سوی طیفی از اندیشمندان مورد توجه قرار گرفته است. بسیاری معتقدند که دستیابی به توسعه اقتصادی اگر نیازمند جذب و شناسایی نخبگان باشد، حتماً نیازمند یک بوروکراسی کارآمد است. به عبارتی بوروکراسی می تواند به عنوان ابزاری در خدمت نظام های در حال توسعه باشد.

کتاب «داره و سیاست در ایران» مطالعه بوروکراسی در بستر سیاست ۱۳۵۷-۱۳۲۰، نوشته دکتر ابوالحسن فقیهی است که توسط مریم حیدری ترجمه شده و از سوی انتشارات دانشگاه امام صادق (ع) در سال ۱۴۰۰ وارد بازار کتاب شده است. این کتاب در قالب ۶ فصل و ۱۵۰ صفحه تدوین شده است که حجم کم کتاب به همراه سازماندهی دقیق فصول آن، به افزایش علائق افراد برای مطالعه آن کمک می کند. کتاب از روانی و گیرایی لازم هم برخوردار است و استفاده از فکت های تاریخی و افزودن نمودارها و جداول و پرهیز از حاشیه پردازی های مطلوب نیز، به جذابیت آن کمک کرده است.

۱- متدولوژی و چهارچوب نظری کتاب:

در انجام این پژوهش از رویکرد تاریخی و تحلیلی استفاده شده است و با مجموع مستندات و داده های کتابخانه تکمیل شده است. به عبارتی به داده های خام، معنا و مفهوم بخشیده و در بررسی فرضیه تحقیق مورد استفاده قرار گرفته است. پرسش محوری کتاب این است که رژیم پهلوی دوم چه راههایی برای تعامل با بوروکراسی برگزید و دلایل این تعامل چه بود؟ در طول کتاب هم سعی شده است تا به همین پرسش، پاسخ بگوید. مفاهیم کلیدی کتاب یعنی «بوروکراسی»، «سیاست» و «مشروعیت» نشان می دهد که این پژوهش در چهارچوب و یا عطف به مبانی نظری ماکس وبر تدوین شده است. کتاب حاضر ظاهراً بر اساس رساله دکتری نویسنده، تدوین شده است، معمولاً انتشاراتی ها در زمان تبدیل پایان نامه ها و رساله ها به کتاب، اقدام به حذف فصل مربوط به مباحث مبانی نظری می کنند که اگر چه ممکن است بر حجم خوانندگان ساده پسند بیفزاید، اما بطور طبیعی از عمق و وزانت تئوریک کتاب کم می کند. بنابراین شاید بهتر بود که در مقدمه یا فصل نخست کتاب به مبانی نظری این پژوهش اعتنای بیشتری می شد. درک بهتر این گونه آثار فقط در انطباق با مبانی و چهارچوب نظری آن، ممکن است.

با این حال، همانطور که می دانیم، «بوروکراسی» مفهومی بود که ماکس وبر اندیشمند آلمانی در مقابل مفهوم «طبقه» کارل مارکس ابداع کرد تا نشان دهد که در نظام های سیاسی جدید، قدرت و تغییرات سیاسی و اجتماعی، لزوماً از طبقه ناشی نمی شود بلکه خود دموکراسی هم می تواند ابزار و منبعی برای اعمال قدرت و تحول اجتماعی و سیاسی باشد و طیف وسیعی از طبقات را در دورن خود هضم کند.

پرسش محوری کتاب این است که رژیم پهلوی دوم چه راههایی برای تعامل با بوروکراسی برگزید و دلایل این تعامل چه بود؟ در طول کتاب هم سعی شده است تا به همین پرسش، پاسخ بگوید.

استفاده رژیم شاه برای کسب و حفظ مشروعیت از طریق بوروکراسی، باعث شد تا فلسفه اصلی بوروکراسی یعنی شایستگی، عقلانیت و کارایی آن کاهش یابد. به عبارت دیگر، حکومت پهلوی از بوروکراسی به شیوه درست استفاده نکرد و به همین دلیل، نه تنها به توسعه اقتصادی و اجتماعی منتهی نشد، بلکه همین بوروکراسی حجیم و رشد فزاینده انتظارات، به عاملی برای سرنگونی حکومت تبدیل شد.

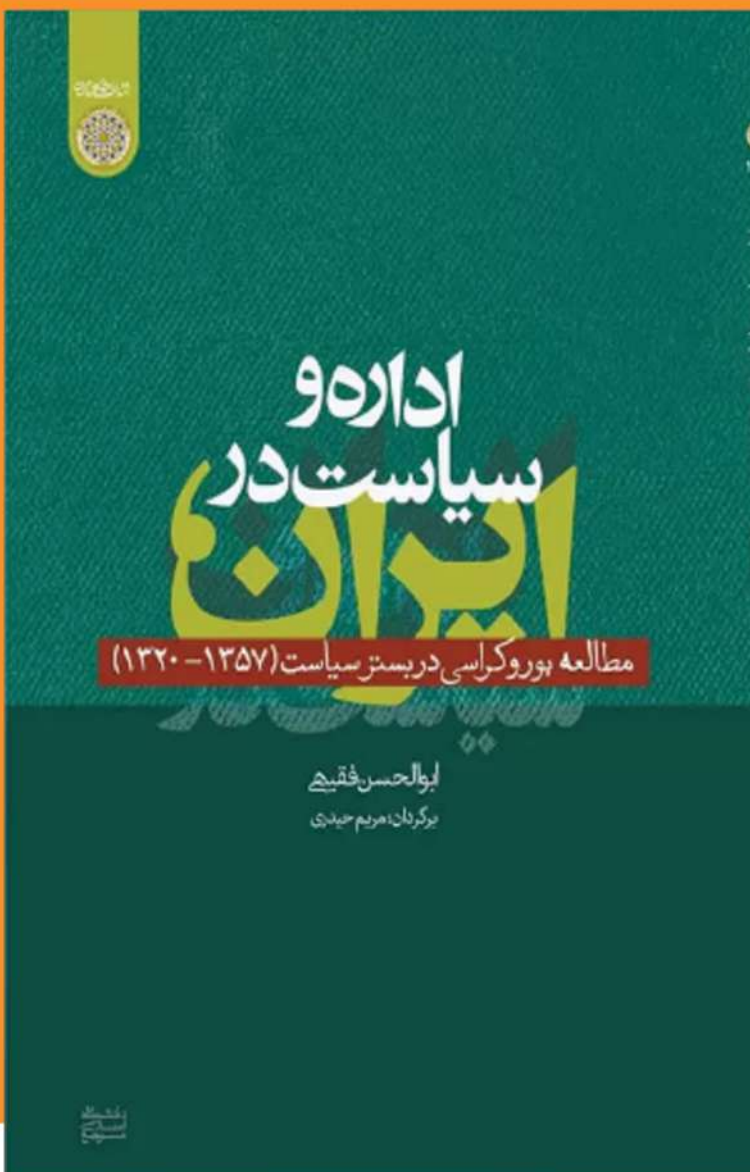
۳- رابطه میان بوروکراسی و توسعه اقتصادی نیز که در این کتاب مفروض گرفته شده است، موضوع قابل بحثی است. شروع توسعه اقتصادی و صنعتی در همه نظامهای سیاسی از «انباشت سرمایه» آغاز می شود. این انباشت می تواند مثل ژاپن از محل فروش ماهی و یا مثل آفریقای جنوبی از محل فروش مواد معدنی و یا مثل انگلستان از محل فروش پنبه باشد. مثلا انباشت سرمایه برنامه صنعتی دوره رضاشاه از محل فروش انحصاری قند و چای حاصل شد. در ایران دوره پهلوی دوم هم هر زمان که انباشت سرمایه فراهم شده است، تکانه های مثبتی در امر توسعه اقتصادی حاصل شده است.

در کتاب «اداره و سیاست» عنوان شده است که علت شکست برنامه اول و دوم توسعه در دهه ۲۰ و ۳۰ نبود زیرساخت های بوروکراتیک بوده است در حالیکه شواهد نشان می دهد آن برنامه ها که از سوی کارشناسان هاروارد و با مجوریت روستو تدوین شده بود اساس رشد اقتصادی را در تغییرات ساختاری و بروز سرمایه گذاری گذاشته بود که این امر میسر نشد و این برنامه ها به شکست انجامید. ضمن اینکه درآمدهای نفتی هم در حدی نبود که انباشت اولیه برای سرمایه گذاری را فراهم آورد. بنابراین، خیلی سخت است که شکست آن برنامه ها را به فقدان بوروکراسی نسبت دهیم؛ هر چند ضعف بوروکراسی در هر دوره و مقطعی عوارض طبیعی خودش را دارد.

۴- در این کتاب موضوع «اصلاحات ارضی» یک مقطع تاریخی تعیین کننده برای ایجاد بوروکراسی توسط شاه لحاظ شده است یا این توضیح که شاه زمینداران را از عرصه سیاست کنار زد و کوشید تا بوروکراسی را به ابزار کسب مشروعیت خود تبدیل کند. در این باره، باید گفت که تغییر اقتصاد ارضی به اقتصاد صنعتی موضوعی مختص جامعه ایران نبود و همانطور که برینگتون مور در کتاب «ریشه های دموکراسی و دیکتاتوری» توضیح می دهد، بسیاری از کشورها برای صنعتی شدن چنین مسیری را طی کردند و فقط موقعیت طبقه زمیندار بود که برای کشورهای مختلف، سرنوشت متفاوتی در زمینه دموکراسی و صنعتی شدن رقم زد. در کتاب «اداره سیاست» باید توضیح داده می شد که چه نوع مشروعیتی از حکومت به زمینداران وابسته بود و چرا شاه می خواست که حضور آنها در عرصه سیاست را کم کند. اگر شاه به دنبال ثبات سیاسی بود که زمینداران در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به حمایت از سلطنت در مقابل تجار حامی مصدق ایستاده بودند و به ثبات و بقای رژیم کمک کردند. بنابراین، باید در این کتاب مفهوم مشروعیت و ثبات سیاسی که شاه به دنبال آن بود، بیشتر توضیح داده می شد.

کتاب «اداره و سیاست در ایران» نیز، این مسئله را مفروض گرفته است که بوروکراسی ابزاری برای توسعه است و تاکید دارد که از بوروکراسی ایران در دوره محمدرضا شاه پهلوی، هم به عنوان ابزاری برای توسعه و هم به عنوان منبعی برای مشروعیت و ثبات سیاسی استفاده می شد.

رابطه بوروکراسی با توسعه اقتصادی و سیاسی از مباحثی است که در قرن بیستم به بعد از سوی طیفی از اندیشمندان مورد توجه قرار گرفته است. بسیاری معتقدند که دستیابی به توسعه اقتصادی اگر نیازمند جذب و شناسایی نخبگان باشد، حتما نیازمند یک بوروکراسی کارآمد است. به عبارتی بوروکراسی می تواند به عنوان ابزاری در خدمت نظام های در حال توسعه باشد. عده دیگری بر این باورند که اگر نظام های خواهان توسعه در جه ای از ثبات و مشروعیت نداشته باشند، بوروکراسی نه تنها کمکی به آنها نمی کند، بلکه حتی ممکن است به مشروعیت زدایی و بی ثباتی و نهایتا سقوط رژیم ها منجر شود.



۲- نقدواره ای بر یافته ها و مستندات کتاب

تأثیر سیاست بر بوروکراسی در ایران، موضوعی است که بصورت پراکنده در برخی متون سیاسی مثل کتاب «ایران بین دو انقلاب» پروانه آبراهامیان و «دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری» فردا لیدی و «مقاومت شکننده» جان فوران مورد اشاره قرار گرفته است اما انتشار اثر مستقلی با عنوان «اداره و سیاست در ایران» از هر حیث حائز اهمیت و شایسته قدردانی است. اما در همین خصوص می توان مواردی را هم یاد آوری کرد که بعضا شاید در ویرایش های بعدی کتاب، مثر ثمر باشد:

۱- در این کتاب متغیر مستقل «سیاست» و متغیر وابسته «اداره» تعریف شده است. به عبارتی اداره و نظام اداری ایران در دوره پهلوی دوم تابعی از اراده حکومت بوده است. در حالیکه عنوان کتاب «اداره و سیاست» انتخاب شده است که در ظاهر اینطور به نظر می رسد که اداره و بوروکراسی به سیاست و نظام سیاست فرم و شکل داده است. بنابراین، شاید عنوان «سیاست و اداره...» برای این کتاب مناسب تر بود.

۲- انتخاب دوره حفاصل ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ که یک دوره تاریخی پرتکرار برای اغلب پایان نامه های تحصیلی است باید واجد معنی خاصی باشد. حقیقت این است که این دوره صرفا دوره حکومت محمدرضا شاه پهلوی است و از نظیر تحولات صنعتی و یا اداری و بوروکراتیک، خیلی دوره قابل تاملی به حساب نمی آید. مثلا اگر کسی بخواهد صنعتی شدن ایران را بررسی کند، فقط در سالهای ۴۰ تا ۵۵ شاهد رشد صنعتی هستیم و در ۲۰ سال اول سلطنت پهلوی دوم هیچ اتفاق صنعتی چشمگیری نیفتاده و حتی با دوره رضاشاه هم قابل قیاس نبوده است. نوسازی در نظام اداری و تحولات بوروکراتیک ایران هم از دوره رضاشاه پهلوی شروع شد و به اقتضای ظهور دولت مدرن، نظام اداری هم متحول شد. از سقوط رضاشاه تا حدود سالهای ۱۳۳۳ هم تغییر قابل توجهی در نظام اداری ایران حادث نشده است.

در ثانی: جذب مخالفان در بوروکراسی یک سیاست امنیتی، تفرقه افکنانه و مزروره ساواک بود مثلاً جذب افرادی مثل آیت الله بهشتی، مفتاح و باهنر در دانشگاه و آموزش و پرورش، فقط به خاطر مقابله با افکار کمونیستی از طریق نیروهای مذهبی بود. علینقی عالیخانی را به این دلیل جذب کرد که به دام نیروهای چپگرا نیفتد و هیچ وقت راهی برای تعامل با این افراد پیدا نکرد. حتی در مقطعی شاهد بودیم که عالیخانی را هم حذف کرد

ثالثاً: جذب رسول پرویزی در نخست وزیری که در این کتاب به آن اشاره شده است هم به نظر می رسد پیش از آنکه یک سیاست بوروکراتیک باشد ناشی از ارتباطات شخصی پرویزی با اسدالله علم بود. وگرنه همانطور که در کتاب «پیکان سر نوشت ما» نوشته احمد خیامی آمده است، حتی دانشجویان و یا میهمانان و سخنرانان که برای همایش ها به ایران دعوت می شدند معمولاً در معرض تردید ساواک قرار می گرفتند و بازداشت می شدند.

در هر صورت، جذب مخالفان در بوروکراسی در حدی نبود که مسیر بوروکراسی در رژیم قبل را مختل کند، ضمن اینکه اندک مخالفان جذب شده نیز (مثل ابراهیم گلستان) دارای شایستگی های آشکاری بودند که اگر این روند ادامه پیدا می کرد، حتی می توانست به تقویت بوروکراسی و عقلانیت و کارایی آن، منجر شود.

۱۰- و بالاخره نکته پایانی اینکه در کتاب «اداره و سیاست در ایران» هیچ اشاره ای به رابطه بوروکراسی و نظریه های توسعه نشده است. مثلاً در نظریه دولت های توسعه خواه و افرادی مثل لفت ویچ «سیاست و توسعه» و پیتر ایوانز «توسعه و چپاول» یکی از عوامل توسعه در کشورهایی مثل کره جنوبی و چین و تایوان وجود بوروکراسی های شایسته گزین ذکر شده است که با مقایسه آن با بوروکراسی دوره پهلوی دوم می توان معایب بوروکراسی ایران و ضعف های آن برای تحقق توسعه و رشد اقتصادی و صنعتی را بهتر درک کرد.

بعد از رشد درآمدهای نفتی در اواخر دهه ۱۳۳۰ نیازهای تازه ای از حیث جذب نیروی انسانی و تخصیص درآمدها و لزوم برنامه ریزی ها پدید آمد که منجر به گسترش نظام بوروکراسی شد. پس بنابراین، ایجاد و توسعه بوروکراسی در این دوره لزوماً برای حفظ مشروعیت و ثبات نبود، رشدی بود که از رشد اقتصادی ناشی می شد.

در کتاب «اداره و سیاست» عنوان شده است که علت شکست برنامه اول و دوم توسعه در دهه ۲۰ و ۳۰ نبود زیرساخت های بوروکراتیک بوده است در حالیکه شواهد نشان می دهد آن برنامه ها که از سوی کارشناسان هاروارد و با محوریت روستو تدوین شده بود اساسی رشد اقتصادی را در تغییرات ساختاری و بروز سرمایه گذاری گذاشته بود که این امر میسر نشد و این برنامه ها به شکست انجامید. ضمن اینکه درآمدهای نفتی هم در حدی نبود که اثبات اولیه برای سرمایه گذاری را فراهم آورد. بنابراین، خیلی سخت است که شکست آن برنامه ها را به فقدان بوروکراسی نسبت دهیم؛ هر چند ضعف بوروکراسی در هر دوره و مقطعی عوارض طبیعی خودش را دارد.

۹- از دلایل دیگری که در کتاب «اداره و سیاست در ایران» به عنوان غیر عقلانی شدن بوروکراسی در دوره شاه عنوان شده بود، تلاش حکومت برای جذب مخالفان سیاسی بود. این موضوع هم نیازمند بررسی بیشتر است: اولاً: جذب مخالفان سیاسی در دستگاه اداری دوره پهلوی دوم به عنوان یک سیاست رسمی نمونه کاری که ژنرال پارک در کره جنوبی انجام داده بود، به حساب نمی آمد. یعنی اینکه حکومت به دنبال افکار و ایده های توسعه خواهانه منتقدین و مخالفان و مشارکت آنان در فرایند توسعه نبود و در این زمینه هم اقدامات جدی انجام نداد. حکومت در حقیقت نیروهای سیاسی را مزاحم توسعه می دانست و قصد داشت جای آنان را با تکنوکرات هایی مثل عالیخانی، نیازمند، اصغیان، مهدی سمعی، تقی توکلی و دیگران پر کنند. این موضع امروزه تحت عنوان «سیاست زدایی از توسعه» مطرح است و از عوارض توسعه در گوی لیبرالی به حساب می آید.

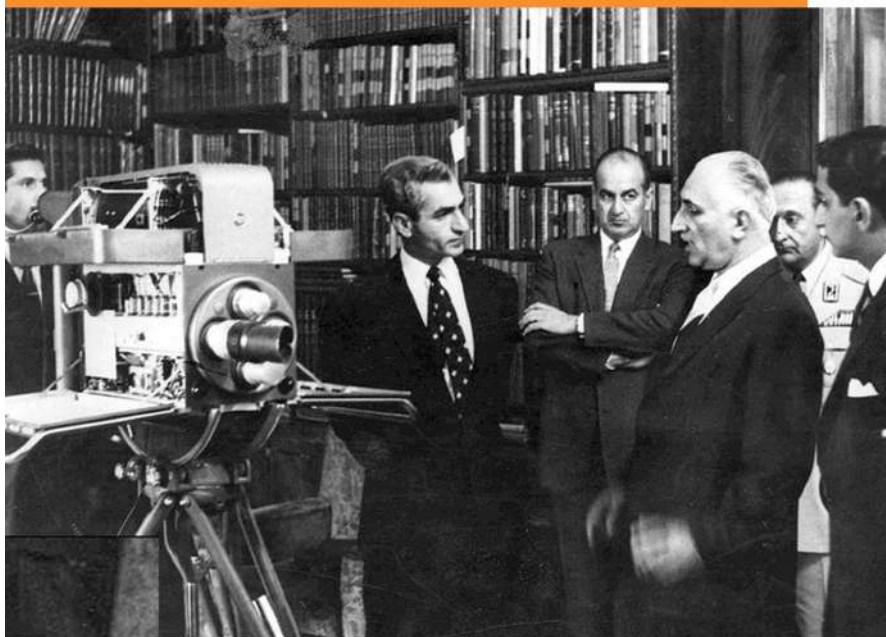
۵- واقعیت این است که حکومت محمدرضا شاه پهلوی (جدا از عملکرد آن) دارای مشروعیت قانونی بود و بطور مشخص از قانون مشروطه ایران نشأت می گرفت و حتی تا ۲۰ سال اول هم که سلطنت کرد و مجال حکومت پیدا نکرد، یک سلطنت قانونی با اختیارات مشروط به حساب می آمد. فقط واقعه کودتای ۲۸ مرداد بود که مقبولیت رژیم را نزد روشنفکران و الیت جامعه مخدوش کرد. بعد از رشد درآمدهای نفتی در اواخر دهه ۱۳۳۰ نیازهای تازه ای از حیث جذب نیروی انسانی و تخصیص درآمدها و لزوم برنامه ریزی ها پدید آمد که منجر به گسترش نظام بوروکراسی شد. پس بنابراین، ایجاد و توسعه بوروکراسی در این دوره لزوماً برای حفظ مشروعیت و ثبات نبود، رشدی بود که از رشد اقتصادی ناشی می شد.

۶- یک موضوعی که در این کتاب مغفول مانده است، رابطه مستقیمی است که میان رشد بوروکراسی و افزایش درآمدهای نفتی و نیز به تبع آن، رشد و توسعه صنعتی برقرار است. واقعیت این است که بوروکراسی در این مقطع می توانست به عنوان شبکه ای برای توزیع و تخصیص درآمدهای نفتی هم به حساب آید. مسعود دانشمند در کتاب «دولت، نفت و توسعه صنعتی در ایران» به درستی توضیح می دهد که توسعه شبکه اداری و نظام بوروکراسی ایران بویژه در سازمان برنامه و نظام بانکی مثل تأسیس بانک صنعت و معدن، مستقیماً به رشد درآمدهای نفت و لزوم تخصیص آن بستگی داشت. یعنی درآمدهای نفتی یک تغییرات ساختاری و نهادی و اداری در ایران ایجاد کرد.

۷- به نظر می رسد که هدف شاه از اصلاحات ارضی تشکیل یک بوروکراسی جدید شامل صاحبان صنایع و سرمایه گذاران صنعتی و بانکداران و بازرگانان مدرن بود که به عنوان حاملان توسعه صنعتی ایضاً نقش کنند و در این ترکیب بطور طبیعی زمینداران سنتی بیرون نگهداشته می شدند نه اینکه هدف شاه نابودی این طبقه باشد. همانطور که بعدها شاهد بودیم زمینداران بزرگی مثل هژیر یزدانی و خاندان فرمانفرما (نفت پارس) که از زمینداری به سرمایه گذاری صنعتی و خدماتی و بانکی روی آوردند تا آخر عمر از دوستان نزدیک شاه باقی ماندند و حتی زمینداران برجسته ای مثل علی امینی و اسدالله علم از مشاوران و همدان همیشگی محمدرضا شاه پهلوی بودند. البته با اصلاحات ارضی، سلطه زمینداران بر دهقانان کمتر شد و حکومت می توانست مستقیماً با مردم در تماس باشد و حتی نتایج انتخابات مجلس را هم تعیین کند.

۸- یکی از دلایل غیر عقلانی بوروکراسی در دوره شاه، تلاش حکومت برای حل مشکلات بیکاری و استخدام زیاد و بعضاً غیر متخصص نیروی انسانی عنوان شده است که واقعیت درستی است اما باید توجه کرد که این موضوع ناشی از اقتضات توسعه بود. در نظریه «تامین نیازهای اساسی» که در دوره هایی نیز مورد توجه حکومت قرار گرفت، رشد اقتصادی منوط به افزایش اشتغال بود. چون محصولات صنعتی که در آن دوره تولید می شد نیاز داشت برای صادرات نداشت و باید در بازارهای داخلی به مصرف می رسید اما بازارهای داخلی هم تا حد زیادی به میزان تقاضا وابسته بود. از اینرو، در مقطعی از آن دوره تلاش شد تا با ایجاد اشتغال قدرت خرید و مصرف در جامعه افزایش پیدا کند و صنایع دچار رکود نشود. البته نباید فراموش کرد که نیروهای متخصص در حوزه صنعت لزوماً نیروهای تحصیلکرده دانشگاهی نیستند بلکه افراد با تخصص های تجربی و کاربردی، مورد است. به همین دلیل اغلب صنایع بزرگ از آغاز دهه ۱۳۴۰ به آموزش نیروهای داخلی مبادرت کردند؛ بطوریکه مادر اواسط دهه ۱۳۵۰ یک طبقه از کارگران ماهر داشتیم که به «اشرفیت کارگری» معروف شدند و وفاداری هایی هم نسبت به رژیم قبل بروز دادند. پس بوروکراسی از ناحیه نوع استخدام ها خیلی آسیب ندید بلکه مشکل اساسی در این بود که این بوروکراسی اساساً مکانیزمی برای شایسته گزینی و ارتقای آن نداشت.

استفاده رژیم شاه برای کسب و حفظ مشروعیت از طریق بوروکراسی، باعث شد تا فلسفه اصلی بوروکراسی یعنی شایستگی، عقلانیت و کارایی آن کاهش بیابد. به عبارت دیگر، حکومت پهلوی از بوروکراسی به شیوه درست استفاده نکرد و به همین دلیل، نه تنها به توسعه اقتصادی و اجتماعی منتهی نشد، بلکه همین بوروکراسی حجیم و رشد فزاینده انتظارات، به عاملی برای سرنگونی حکومت تبدیل شد.





علی دمانپوری کناری

صنعت در مسیر کثراهه

۵- دولت چهاردهم پنجره فرصتی برای سیاست گذاری و زمینه ای برای تغییر ریل گذاری و بیرون آوردن وزارت صمت از روزمرگی را فراهم می کند. براین اساس شاید میرم ترین اقدام وزارت صمت تدوین استراتژی توسعه صنعتی یا حداقل تدوین استراتژی توسعه برای بخش های پیشران در دوره فعالیت خود باشد و از بین تنوع گسترده صنایع، بر چهار یا پنج صنعت پیشرو و با نگاه به آینده و با توجه به فرصت ها، ظرفیت ها و مزیت ها و منابع محدود کشور برای سرمایه گذاری متمرکز شود.

نکته دیگر مهم و کلیدی دیگر اینکه وزیر صمت باید بخش صنعت کشور را به زنجیره ارزش افزوده در حوزه صنعت و معدن، هم در سطح منطقه و هم در سطح جهانی وجود دارد، گره بزند. حل مشکل ناترازی ها، انضباط بخشی به نظام تامین کالا، پرهیز از مداخله در بازارها و نظام قیمت گذاری بازار، سامان دادن به سامانه ها و پلتفرم های متنوع دولت الکترونیک و بهبود فضای کسب و کار از دیگر اولویت های وزارت صمت دولت چهاردهم به اعتقاد فعالان اقتصادی است که هنوز گام های چندانی به سمت آن برداشته نشده است.

بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نیز با تایید این نکات، وضعیت سختی را برای اقتصاد ایران در دو سه سال آتی پیش بینی کرده اند: رشد ۲،۵ تا ۳ درصدی و تورم بالای ۳۰ درصد. پیش بینی این دو نهاد مبتنی است بر ناترازی های ناشی از دخالت در قیمت گذاری اقتصادی و تداوم تحریم ها و محدودیت های مالی و نااطمینانی های ژئوپلیتیک و تمرکز تجارت با شرکای محدود و اف ای تی اف و...

۲- تحول در این حوزه نیازمند تبیین وضعیت موجود، بررسی و شناخت واقعیت های صنعتی امروز کشور و سیاست های خرد و کلانی که بر فعالیت های بنگاه های صنعتی و اقتصادی تأثیر گذارند، است. آسیب شناسی از عملکرد گذشته اقتصاد و صنعت و حوزه های دیگر مرتبط با امر توسعه صنعتی باید مورد توجه قرار گیرد.

بدیهی است که این امر به خودی خود اتفاق نمی افتد و مستلزم ایفای نقش مؤثر توسط دولت است. لذا لازم است نقش دولت در فراهم ساختن الزامات توسعه صنعتی در سطح اقتصاد ملی در بخش صنعت به درستی تعریف شود. مواردی همچون جهت گیری در سیاست خارجی کشور، سیاست های اقتصاد کلان، حقوق مالکیت و نظام قضایی عادلانه در رسیدگی به دعاوی، محیط کسب و کار، حقوق فردی و شهروندی و... به نقش و تأثیر سیاست های دولت بستگی دارد.

۳- بررسی ها حاکی از این است که رشد خلق ارزش افزوده صنعت ایران طی سال های اخیر بسیار اندک بوده و صنعت ایران تنها یک مرحله از خام فروشی فاصله گرفته و به نوعی در مرحله نیمه خام فروشی درجا زده است. بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نیز با تایید این نکات، وضعیت سختی را برای اقتصاد ایران در دو سه سال آتی پیش بینی کرده اند: رشد ۲،۵ تا ۳ درصدی و تورم بالای ۳۰ درصد. پیش بینی این دو نهاد مبتنی است بر ناترازی های ناشی از دخالت در قیمت گذاری اقتصادی و تداوم تحریم ها و محدودیت های مالی و نااطمینانی های ژئوپلیتیک و تمرکز تجارت با شرکای محدود و اف ای تی اف و...

۴- آنچه این وضعیت ناگوار را برای صنعت و بنگاه های صنعتی کشور رقم زده است، فقدان الگو و سیاست های اقتصادی و صنعتی کارآمد و علمی و در چارچوب یک استراتژی توسعه ای مشخص بوده است. فقدان استراتژی توسعه صنعتی، سیاست گذاری های اشتباه ارزی و تجاری و محدودیت های ناشی از تحریم، از جمله اصلی ترین دلایلی است که باعث شده است صنعت ایران در مسیر خلق ارزش افزوده و ارتقای فناوری پیش نرود و درجا بزند.

رقابت پذیر شدن صنعت و تحقق اهداف کمی و کیفی برنامه هفتم توسعه و سیاست های کلی نظام و... نیازمند الزاماتی است و این الزامات فراهم نمی شود مگر با افق گشایی بر بستر آزادی و فرصت های برابر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برای ظهور استعدادها و خلاقیت ها و تمرکز قدرت و توزیع ناعادلانه ثروت.

وزیر صمت باید بخش صنعت کشور را به زنجیره ارزش افزوده در حوزه صنعت و معدن، که هم در سطح منطقه و هم در سطح جهانی وجود دارد، گره بزند. حل مشکل ناترازی ها، انضباط بخشی به نظام تامین کالا، پرهیز از مداخله در بازارها و نظام قیمت گذاری بازار، سامان دادن به سامانه ها و پلتفرم های متنوع دولت الکترونیک و بهبود فضای کسب و کار از دیگر اولویت های وزارت صمت دولت چهاردهم به اعتقاد فعالان اقتصادی است که هنوز گام های چندانی به سمت آن برداشته نشده است.

۱- گفته می شود توسعه صنعتی تنها راه نجات کشور است و این مقوله باید به طور جد مدنظر سیاست گذاری صنعتی در ایران باشد. توسعه صنعتی تنها از طریق تعامل پیچیده عوامل مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی فرهنگی و با چیدمانی خاص از مجموعه این عوامل حاصل می شود.

در این تعریف طبعاً صنعت و فرا تر از آن توسعه صنعتی در مجموعه ای از کارخانه ها و نصب ماشین آلات و... خلاصه نمی شود، بلکه به عنوان مرحله ای از توسعه اقتصادی و گذار به توسعه همه جانبه و عامل کلیدی برای ارتقای بهره وری دیگر بخش های اقتصادی و افزایش درآمد ملی، ایجاد اشتغال پایدار و توسعه مناسبات اجتماعی محسوب می شود. فروکاستن این امر مهم و ساختاری به ایجاد چند کارخانه و تولید چند میلیون تن از یک یا چند محصول آن هم متکی به منابع طبیعی، درکی ناقص و مدرن به حساب می آید.



زشت و زیبای احمدی‌نژاد در صنعت

با نگاهی به روابط دولت‌های نهم و دهم با طبقه سرمایه‌دار صنعتی



کسی درباره "آزادی‌خواهی" و "استقلال‌طلبی" آنها چیزی به مسلمانان نگفته است. دولت آقای احمدی‌نژاد هم با شعار "بازگشت به انقلاب" شروع شد ولی این بازگشت صرفاً عدالت‌خواهی را در نظر داشت. واقعیت این است که انقلاب اسلامی خواست اقتصادی نداشت. برعکس، انقلاب کمترین بهاء را برای اقتصاد قایل شده بود. به عبارتی، در میان "آرمان‌های" انقلاب، عدالت‌خواهی به اقتصاد، نزدیک‌تر بود در حالیکه آن دو آرمان دیگر ارتباط دورتری را با ایدئولوژی اسلامی داشتند. با وجود این، دولت‌های هاشمی و خاتمی، به آزادی و استقلال، بیشتر از عدالت بها می‌دادند و در سیاست‌های اقتصادی خودشان هم کمترین توجه را به عدالت داشتند. این بود که از سه آرمان اصلی انقلاب، یعنی آزادی، استقلال و عدالت، این آخری کم‌کم در مرکز توجه دولت پوپولیست آقای احمدی‌نژاد قرار گرفت.

چنین گرایشی، چه آثار و تبعاتی برای اقتصاد و صنعت داشت؟ تبعات آن به شکل ضدیدت با برنامه‌ریزی و عدم تدوین سیاست منسجم صنعتی ظاهر شد. مشکل اینجا بود که دولت احمدی‌نژاد این "مردم‌گرایی" را می‌خواست با یک سیاست راست اقتصادی (غیردولتی) پیش ببرد. به عبارت دیگر، دولت مردم‌گرای آقای احمدی‌نژاد ضد دولت ولی در عین حال هم عدالت‌خواه بود، یعنی دو فکر متضاد که در عالم عمل با هم جور در نمی‌آیند. انحلال سازمان برنامه و بودجه و انتقال وظایف آن به استان‌ها در همین راستای ضدیدت با دولت و تمرکز و به نفع مردم و عدم تمرکز بود. از دید آقای احمدی‌نژاد و تیم او، دولت متمرکز و پایتخت‌ش تهران منشأ فساد و بی‌عدالتی هستند و باید هرچه بیشتر به نفع مردم و استان‌ها کاهش یابند. بدین جهت بود که نوعی آنارشیسم مدیریتی بر دولت ایشان حاکم شده بود؛ در حالیکه با دولت ضدیدت می‌کرد، با همان دولت هم عدالت‌خواهی را پیش می‌برد، بنابراین به تقویت دولت کمک می‌کرد.

در واقع، دولت در دوره احمدی‌نژاد که ضد دولت بود هر روز بزرگ‌تر و سیاسی‌تر شد و در همان حال هم سیاست بی‌بند و باری غیردولتی (بازاری) تقویت گردید در چنین دولتی، سیاست صنعتی نمی‌تواند بطور منسجم شکل بگیرد چون دست‌خوش "سیاسی‌کاری" می‌شود. به همین دلیل هم اکثر پروژه‌های صنعتی در دوره آقای احمدی‌نژاد، به استثنای صنایع دفاعی، یک سری "اتفاقات سیاسی" بودند تا یک حرکت منسجم برنامه‌ریزی شده در جهت صنعتی کردن کشور. این است که در دولت آقای احمدی‌نژاد، استراتژی "جانشینی واردات" یا "تشویق صادرات" به آن صراحتی که در دولت‌های پیشین مطرح بودند، دیده نمی‌شود. این نقیصه‌های مدیریتی و سیاست‌گذاری را دولت احمدی‌نژاد با "پرکاری" تا حدی جبران می‌کرد.

اشاره:

دولت محمود احمدی‌نژاد، به لحاظ عملکرد سیاسی و اقتصادی، یکی از بحث‌انگیزترین دولت‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی است. چالش‌های دولت نهم و دهم در عرصه سیاست و در مواجهه با جامعه مدنی و نیز حرکات و سکنات خاص و عجیب رئیس دولت، حتی در سال‌های بعد از قدرت، تا حد زیادی عملکرد اقتصادی و صنعتی او را از معرض دید و نقد پژوهشگران پنهان نگه‌داشته است. بررسی عملکرد احمدی‌نژاد در صنعت از آن جهت مشکل است که خود او با اهدام سیستم برنامه‌ریزی کشور، علناً امکان دسترسی به آمار و اطلاعات درست را از بین برده است. منتقدین سیاسی احمدی‌نژاد، هیچ‌کدام از دستاوردهای اقتصادی و صنعتی او را به رسمیت نمی‌شناسند و از سویی، با تشدید درگیری احمدی‌نژاد با مراکز قدرت در جمهوری اسلامی، دیگر حتی آن دسته از مدیران صنعتی سینه چاک دولت وقت هم، حاضر به گفت‌وگو درباره عملکرد اقتصادی دولتی که دیگر نفعی در آن نمی‌بینند، نیستند.

به همین دلیل، تصمیم گرفتیم که کارنامه صنعتی دولت‌های نهم و دهم را با دکتر هوشنگ امیراحمدی، استاد دانشگاه راتگرز آمریکا و نویسنده آثاری چون «بزارهای توسعه صنعتی» و «اقتصاد سیاسی ایران در دوره قاجار» در میان بگذاریم. ایشان پیشنهاد کردند که بررسی عملکرد صنعتی دولت احمدی‌نژاد در مقایسه با سایر دولت‌های بعد از انقلاب مورد بررسی قرار گیرد. بخش نخست این گفت‌وگو با موضوع بررسی عملکرد صنعتی دولت هاشمی و خاتمی در شماره اول مجله کارخانه‌دار انتشار یافت. این گفت‌وگو بر دولت احمدی‌نژاد و به ویژه رابطه آن با طبقه سرمایه‌دار صنعتی متمرکز است. بخش نهایی گفت‌وگو با امیراحمدی با موضوع ارزیابی عملکرد صنعتی دولت روحانی، در شماره بعدی درج خواهد شد. با سپاس از ایشان این گفت‌وگو را پی می‌گیریم:

احمدی‌نژاد پوپولیست راست ضد دولت بود

جناب دکتر امیراحمدی! آیا شکل‌گیری و حرکت دولت احمدی‌نژاد مبتنی بر یک ایدئولوژی اقتصادی خاص بود و یا واکنشی به دولت‌های قبل از خودش به حساب می‌آمد؟

دولت آقای احمدی‌نژاد حتماً در واکنش به سیاست‌های بی‌اهمیت دانستن "عدالت" دولت‌های هاشمی و خاتمی شکل گرفت. به عبارت دیگر، مبنای عقیدتی دولت آقای احمدی‌نژاد "عدالت اقتصادی" بود. اما برای این "ایده" استراتژی منسجمی نداشت. مشخصاً، توده‌های مردم در انقلاب اسلامی شعارهای آزادی، استقلال و عدالت دادند ولی در بین این شعار هم، تنها عدالت بود که به اسلام واقعاً می‌خورد. مثلاً، به مسلمانان همیشه گفته شده است که خدا، پیغمبر و امامان آنها "عادل" هستند ولی

دولت احمدی‌نژاد می‌خواست "مردم‌گرایی" را با یک سیاست راست اقتصادی (غیردولتی) پیش ببرد. یعنی هم عدالت‌خواه بود و هم ضد برنامه‌ریزی دولتی. چنین دولتی با دو فکر متضاد نمی‌توانست سیاست صنعتی را به شکل منسجم پیش ببرد.



اکثر پروژه‌های صنعتی در دوره آقای احمدی‌نژاد، به استثنای صنایع دفاعی، یک سری "اتفاقات سیاسی" بودند تا یک حرکت منسجم برنامه ریزی شده در جهت صنعتی کردن کشور. این است که در دولت او، استراتژی "جانشینی واردات" یا "تشویق صادرات" به آن صراحتی که در دولت‌های پیشین مطرح بودند دیده نمی‌شود.

درست است که پوپولیسم به همه طبقات نظر دارد اما در خصوص صنعتی شدن، دست کم مطابق تجربه کشورهای تازه صنعتی شده، دولت باید بتواند با طبقات بالا و به ویژه بورژوازی صنعتی ائتلاف کند و سایر طبقات را کنترل کند. آیا دولت احمدی‌نژاد چنین نیت و قدرتی داشت؟ با توجه به سیاست توزیع پولی که در پیش گرفته بود؟

در کشورهای تازه صنعتی شده، دولت‌های مشروع، قانونمند و منضبط (نه لزوماً دموکراتیک) بوجود آمدند و این دولت‌ها آن وقت سرمایه‌داران خود را از طریق هدایت مستقیم و حمایت همه جانبه موثر، به سوی صنعت سوق دادند. متأسفانه، همان‌طور که در بالا بدان اشاره شد، دولت آقای احمدی نژاد یک سیاست صنعتی منسجم را، سواً صنایع دفاعی، به پیش نبرد. در بخش غیردفاعی، آقای احمدی‌نژاد بیشتر به دنبال رشد صنایع کوچک و متوسط و گاهاً روستایی بود. در بخش صنایع مدرن و بزرگ چند پروژه جدید و تعدادی پروژه نیمه‌تمام مانده از دولت آقای خاتمی را تکمیل و راه‌اندازی کرد. در بهبود استفاده از ظرفیت‌های موجود هم توفیقاتی داشت. ولی در مجموع، دولت احمدی‌نژاد را نمی‌شود دولت صنعت مدرن و بزرگ دانست. این یک نقیصه بزرگ در کار دولت احمدی‌نژاد، در مقایسه با دولت‌های کشورهای که اخیراً صنعتی شده‌اند (نظیر کره، چین، برزیل، هند و حتی ترکیه) بود. بی‌توجهی به سیاست صنعتی و نقش مهم دولت در صنعتی کردن کشور نقیصه بزرگی بود که آقای احمدی‌نژاد آن را با پشتکار زیاد و پول کلانی که از صادرات نفت ساخته می‌شد، جبران می‌کرد. در واقع، پول زیاد، باعث افزایش تقاضا و مصرف بالا می‌شد (علی‌رغم تورم‌زایی آن) و این افزایش ها هم بخشی زیادی به سوی واردات (تجارت و بانکداری) می‌رفت و بخش کوچکی هم به سوی صنایع داخلی (بیماری هلندی). به عبارت دیگر، با وجود این درآمد دولت، دولت مجبور نبود از جیب سرمایه‌داران هزینه کند. برعکس، دولت ایشان حتی از جیب نفت، کمی هم به سرمایه‌داران، مستقیم و غیرمستقیم، کمک می‌کرد. می‌گویم کمی چون، با وجود نقدینگی بالا، بخش بیشتری از این پول به سوی کمک به سرمایه‌داران غیرمولد، زحمتکش، صنایع دفاعی، پروژه‌های برون مرزی و موسسات مذهبی سرازیر می‌شد.

دولت احمدی‌نژاد از جنس دولت‌های نفتی و تجاری بود

پس با این توصیف، از حیث اقتصادی و صنعتی، جنس دولت احمدی‌نژاد چندان تفاوتی با دولت‌های قبل و بعد از خود ندارد؟

همین‌طور است. دولت آقای احمدی‌نژاد و دولت‌های اسلامی قبل و بعد از آن، هیچ‌وقت یک استراتژی صنعتی منسجم از نوع آنچه در کشورهای تازه صنعتی شده به اجرا در آمدند، نداشتند. از این دیدگاه، دولت احمدی‌نژاد فرقی با دولت‌های قبل و بعد از خود ندارد. این دولت‌های سیاسی-اقتصادی، عمدتاً دولت‌های بی‌نظم، دولت‌های بازاری، دولت‌های ناگه‌به علم توسعه و بی اعتقاد به صنعت و دولت‌های نفتی و تجارتی بوده‌اند. روابط خارجی این دولت‌ها هم با مشکلات دوره ای عیدهای روبه‌رو بوده است و این امر باعث حاشیه‌ای شدن اقتصاد کشور در بازار جهانی شده است. چنین دولت‌هایی قادر به پیش برد استراتژی توسعه صنعتی نیستند. البته دولت آقای هاشمی، که دولت "سرمایه‌داران" بود، توجه بیشتری به سرمایه‌داران داشت اما نه لزوماً به نوع صنعتی آنها. دولت آقای خاتمی هم که عملاً دولت "طبقات متوسط" بود و کمتر به سرمایه‌داران یا طبقات پایین توجه داشت. دولت آقای احمدی‌نژاد دولت "مستضعفین" بود اما همان‌طور که گفتیم "مستضعف در اسلام همیشه طبقات فقیر نیستند. گاهی مستکبرین هم مستضعف واقع می‌شوند."

توسعه صنعتی در دولت احمدی‌نژاد به مقدار زیادی به معنی توسعه صنایع اعم از هسته‌ای، موشکی و فضایی بود. در بخش غیرنظامی دولت او بیشتر به دنبال رشد صنایع کوچک و متوسط و گاهاً روستایی بود از این‌رو، دولت احمدی‌نژاد را نمی‌شود دولت صنعت مدرن و بزرگ دانست.

متأسفانه توفیق در قدرت‌سازی (صنایع نظامی) موجب تنش در سیاست خارجی شد و با پیشرفت در صنعت مدنی (غیرنظامی) هم در تضاد قرار گرفت. از یک طرف، سرمایه زیادی به بخش نظامی و پشتیبانی (همچنین تجارت و بانکداری) اختصاص یافت و از طرف دیگر، این انتقال سرمایه به ضرر صنایع مصرفی و تولیدی غیرنظامی عمل کرد که مصداق همان بیماری هلندی در اقتصاد است. مشخصاً، ورود میلیاردها دلار ارز فروش نفت به کشور باعث کاهش نرخ ارز یا عدم افزایش آن در حد نرخ تورم گردید و در نتیجه به افزایش واردات و سرازیر شدن این دلارها به بخش‌های زمین و بانک و غیره شد. این وضعیت مستقیماً به کاهش قدرت رقابت بخش صنعت داخلی غیرنظامی (مخصوصاً صنایع مصرفی در بخش خصوصی) انجامید و رشد آن را کند کرد و به همراه آن، رشد بیکاری هم افزایش یافت. در همین حال هم، در سال‌های آخر دولت آقای احمدی‌نژاد، افزایش "قدرت نظامی" به شکل افزایش خارق‌العاده تحریم‌ها و تهدیدها و در نتیجه آنها، تخریب اقتصاد ملی و افزایش اختلافات در درون هیئت حاکمه، بروز کرد. در چنین وضعیتی، آن بخش از حاکمیت که اعتقادی به این قدرت ساخته شده نداشت پای مذاکرات هسته‌ای نشست و "برجام بی‌فرجام" حاصل شد. در واقع، قدرت ساخته شده در عمل به شکل یک ضد اهرم در مذاکرات و روابط با غرب عمل کرد.

به دستاوردهای صنعتی دولت احمدی‌نژاد در صنایع دفاعی اشاره کردیم. سوال اول اینکه با توجه به جایگاه مستقل نیروهای نظامی از قوه مجریه، چگونه می‌شود ساخت تجهیزات نظامی و یا موشکی را به دولت احمدی‌نژاد نسبت داد؟ و دوم اینکه آیا توجه دولت احمدی‌نژاد به صنایع نظامی نوعاً به معنی واکنش به شکست در صنایع معمول و مدنی نبود؟

صنایع نظامی کشور بطور رسمی زیر نظر وزارت دفاع قرار دارند که یکی از زیر مجموعه‌های قوه مجریه است. به عبارت دیگر، هزینه‌های توسعه و ساخت ابزارهای نظامی از سوی دولت پرداخت می‌شود و در بودجه کشور منظور هستند. البته صنایع خاصی هم هستند که سرتی هستند و یا مستقیماً از سوی سپاه و ارتش هدایت و کنترل می‌شوند. حتی در این موارد هم بودجه آنها از سوی دولت تأمین می‌شود. همان‌طور که بودجه خود سپاه و سایر نیروهای نظامی کشور هم از سوی دولت پرداخت می‌گردد. نیروهای نظامی کشور زیر فرمان رهبری هستند اما بودجه آنها را رهبری نمی‌پردازد. اینکه چرا دولت احمدی‌نژاد به صنایع نظامی توجه بیشتری داشت، همکاری او با سپاه و نیروهای انقلابی کشور و احساسی تهدید بیشتر از خارج بود، نه به دلیل شکست ایشان در توسعه صنایع مدنی (که در دوره ایشان رشد نشان می‌دهد). تصادفاً عکس این جریان درست است، یعنی به دلیل توجه بیشتر به صنایع نظامی بود که احمدی‌نژاد به صنایع مصرفی و تولیدی مدنی کمتر توجه کرد. اصولاً همه نیروهای انقلابی در همه کشورها همین رفتار را داشته‌اند. آنها به صنایع پایه و نظامی بیشتر توجه می‌کنند تا صنایع مصرفی. این رفتار را ما در بلشویک‌های روسیه و کمونیست های چین و کوبا هم می‌بینیم و در ونزویلا هم همین‌طور. علت هم این است که معمولاً انقلاب‌ها در زمان این نیروهای رادیکال بیشتر مورد هجوم یا تهدید خارجی قرار می‌گیرند و یا اینکه آنها خود بیشتر تمایلات تهاجمی دارند.

واقعیت این است که دولت آقای احمدی‌نژاد، همچون دیگر دولت‌های جمهوری اسلامی، دست راستی و طرفدار سرمایه‌داری بود، با این تفاوت که سرمایه صنعتی کمتر از دیگر انواع سرمایه‌ها نفع می‌برد.

از جیب نفت به سرمایه‌داری غیرمولد کمک کرد

اگر موافق قدری درباره مناسبات دولت احمدی‌نژاد و صاحبان صنایع صحبت کنیم، با توجه به اینکه دولت نهم و دهم مطالبات طبقات پایین جامعه را نمایندگی می‌کرد، دولت او چگونه می‌توانست مسائل و دغدغه‌های طبقات بالا به ویژه صاحبان صنایع و کارخانه‌داران را درک کند؟ چقدر در این زمینه موفق بود؟

پوپولیسم اصولاً «همه طبقاتی» است. یعنی پوپولیست مردم را به عنوان یک مجموعه یک شکل می‌بیند که بعضی در درون آنها (مثل مستضعفین در ایران) شانس توفیق نداشته‌اند. به عبارت دیگر، پوپولیسم یک دید طبقاتی از جامعه ندارد و بین نیازهای طبقات کارگر (عدالت)، متوسط (آزادی) و سرمایه‌دار (تفاوت قائل نیست، پس برای تأمین این نیازها "برنامه طبقاتی" ندارد. برای یک پوپولیست، تقسیم‌بندی اجتماعی به مستضعف و مستکبر خلاصه می‌شود، اما حتی یک سرمایه‌دار (مستکبر) هم گاهی می‌تواند مستضعف واقع شود و به کمک نیاز پیدا کند. ضمناً پوپولیسم اسلامی عمدتاً "راست افراطی" و طرفدار "بازار" است. ضدیت پوپولیست‌ها با دولت، دست بخش خصوصی در اقتصاد را حتی بیشتر باز می‌گذارد. اعتقاد به عدالت هم در حاشیه دولت پوپولیست برای حمایت از نیازهای اولیه مستضعفین اتفاق می‌افتد نه برای تقویت بنیادی زندگی آنها. در دولت آقای احمدی نژاد این ویژگی‌ها به وضوح مشاهده می‌شوند. مثلاً در این دوره، کمک به "مستضعفین" بیشتر به تأمین مسکن و پرداخت پاره‌ها تکیه دارد تا ایجاد شغل یا بهبود سطح درآمد آنها.

در همین حال هم در دولت ایشان جیب مستکبرین پرتر می‌شود و فساد آنها گسترده‌تر می‌گردد. "بخش خصوصی" در ایران وجود مستقلی از دولت ندارد و آنها هم که سعی می‌کنند مستقل بمانند دائماً تحت فشار دولت و با نیروهای انحصارطلب دولتی یا نیمه‌دولتی قرار دارند. به همین دلیل هم می‌بینیم که در بازار خصوصی ایران اکثر سرمایه‌داران، مخصوصاً از نوع پولی و تجاری آنها، انحصاری عمل می‌کنند نه رقابتی. در ایران سرمایه‌داری بنحدرت زنده می‌ماند و برای همین هم انحصارات درست می‌شوند و با دولت هم تنگاتنگ کار می‌کنند. در ایران دولت و بخش انحصاری خصوصی همدیگر را فاسد می‌کنند. واقعیت این است که دولت آقای احمدی‌نژاد در این رابطه فرقی با دیگر دولت‌های جمهوری اسلامی نداشت. همه آنها دست راستی و طرفدار سرمایه‌داری انحصاری بوده‌اند، با این تفاوت که سرمایه صنعتی کمتر از دیگر انواع سرمایه‌ها از این دولت‌ها نفع برده است. با وجود این، باید این را هم مورد توجه قرار داد که به دلیل ضدیت پوپولیستی با "مدیریت دولتی" در اقتصاد مولد، و در همین حال هم تکیه بیشتر به "مدیریت مردمی"، دولت احمدی‌نژاد به نسبت سایر دولت های اسلامی، به صنایع کوچک و زحمتکش توجه بیشتری داشت تا سرمایه‌داران انحصاری. طبقه متوسط، که نه مستضعف محسوب می‌شد و نه مستکبر، کمترین توجه را از دولت احمدی‌نژاد گرفت و برای همین هم این طبقه از همان شروع دولت ایشان دشمن قسم خورده آن شد.



تحول مشاغل در عصر هوش مصنوعی؛ فرصت‌ها و چالش‌های پیش رو

مهدی محشیش

تحولات فناوری و پیشرفت‌های صنعت، فرصت‌ها و تهدیدهای تازه‌ای را به همراه آورده‌اند. با عبور از "عصر اطلاعات" و ورود به "عصر ارتباطات"، اکنون "هوش مصنوعی" به عنوان پیش‌بین دگرگونی‌های اقتصادی مطرح است. این تحول رنگ خطر را برای نخبگان اقتصادی به صدا درآورده که چگونه می‌توان با شتاب این تغییرات همراه شد و جایگاه خود را در این عرصه حفظ کرد؟

رقابت جهانی در حوزه هوش مصنوعی به یکی از مهم‌ترین نبردهای اقتصادی میان قدرت‌های توسعه‌یافته تبدیل شده است. گزارش‌ها حاکی از آن است که شرکت‌های بزرگ فناوری قادرند ظرف چند ساعت تحولات بنیادینی ایجاد کنند و موازنه قدرت را در حوزه فناوری‌های نوین میان بلوک‌های شرق و غرب جابه‌جا نمایند. در این میان، پرسش اساسی این است که ایران چه سهمی در این رقابت خواهد داشت؟

در شرایطی که بسیاری از کارآفرینان و صاحبان کسب و کارهای کوچک در ایران با چالش‌های متعدد در "جهاد اقتصادی" برای حفظ بقای خود روبه‌رو هستند، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌ها، مدیریت منابع انسانی است. این بخش که یکی از پرهزینه‌ترین ارکان بنگاه‌های اقتصادی به شمار می‌رود، روزبه‌روز اهمیت بیشتری می‌یابد. با پیشرفت‌های فناوری پویا در حوزه هوش مصنوعی، بخش اشتغال نیز در معرض دگرگونی قرار خواهد گرفت.

امروزه مدیریت منابع انسانی با موانع گوناگونی دست و پنجه نرم می‌کند. ساختار پرداخت مبتنی بر کار ساعتی، بدون در نظر گرفتن نتایج عملکردی، یکی از چالش‌های اصلی در این حوزه است. از سوی دیگر، بی‌ثباتی بازار، تغییرات مداوم قیمت‌ها، کمبود مواد اولیه، تورم افسارگسیخته و کاهش ارزش پول ملی، انگیزه نیروی کار را کاهش داده و آنان را به سوی چندشغله شدن سوق داده است.

در چنین شرایطی، بسیاری از شرکت‌ها و کارفرمایان به سوی الگوهای جدیدی از اشتغال مبتنی بر هوش مصنوعی حرکت کرده‌اند که مبتنی بر عملکرد و نتیجه است. این رویکرد نه تنها منافع مشترکی را برای کارفرمایان و کارکنان تعریف کرده، بلکه افق‌های تازه‌ای را در عرصه اشتغال گشوده است. مدل‌های مبتنی بر نتیجه می‌توانند ضمن افزایش انگیزه نیروی کار، بهره‌وری را ارتقا بخشیده و کسب‌وکارها را در شرایط ناپایدار اقتصادی سربلند نگه دارند.

در باره رابطه هوش مصنوعی و اشتغال دو دیدگاه متفاوت مطرح است. برخی معتقدند که هوش مصنوعی نیاز به کار فیزیکی را کاهش می‌دهد و باعث از بین رفتن مشاغل می‌شود، در نقطه مقابل، این باور نیز وجود دارد که پیشرفت‌های هوش مصنوعی باعث ایجاد مشاغل جدید و نیز افزایش کیفیت و بهره‌وری در مشاغل آینده خواهد شد. آنچه واقعیت دارد این است که تأمین‌کنندگان کار، هوش مصنوعی روی اتوماسیون دارای تأثیر شگفت‌آوری گذاشته است.

البته برای ارزیابی نحوه اثرگذاری هوش مصنوعی بر کیفیت اشتغال، هنوز نیازمند زمان هستیم اما در جامعه ما که چاره‌ای جز همراهی و بهره‌گیری از فناوری‌های نوین ندارد، باید از هم اکنون بر روی نسبت و رابطه هوش مصنوعی و اشتغال، بررسی و برنامه ریزی کرد.

بهینه‌سازی به جای شروع از صفر؛

درس‌های از استراتژی توسعه فناوری چین برای ایران



سروش خرمی

مقدمه

انقلاب هوش مصنوعی و ظهور مدل‌های زبانی بزرگ (LLM) در دهه‌های اخیر، تحول عظیمی در پردازش زبان طبیعی ایجاد کرده است. این مدل‌ها در حوزه‌های مختلف، از پزشکی گرفته تا مهندسی، به ابزاری حیاتی تبدیل شده‌اند. اما آیا مدل‌های عمومی و عظیم برای نیازهای تخصصی صنایع کافی هستند؟ یا توسعه مدل‌های کوچک و صنعت محور، راهکار بهتری برای کشورهایی مانند ایران خواهد بود؟ این مقاله به بررسی این پرسش می‌پردازد.

مدل‌های زبانی بزرگ: معماری، آموزش و چالش‌ها
مدل‌های زبانی بزرگ مانند GPT-4، PaLM-2 و LLaMA مبتنی بر معماری ترانسفورمر هستند و با استفاده از لایه‌های "Multi-Head Attention"، توانایی درک روابط پیچیده میان کلمات را دارند. این مدل‌ها با آموزش روی حجم عظیمی از داده‌های متنی، قادر به انجام وظایفی همچون تولید محتوا، تحلیل احساسات و پاسخگویی به سوالات هستند.

با این حال، توسعه این مدل‌ها مستلزم منابع محاسباتی عظیم، هزینه‌های میلیون دلاری و زیرساخت‌های گسترده‌ای است که تنها شرکت‌های بزرگ فناوری قادر به تأمین آن هستند. همچنین، این مدل‌ها اغلب نیازهای بومی و تخصصی صنایع را به خوبی پوشش نمی‌دهند.

DeepSeek: بهینه‌سازی به جای خلق از صفر
مدل زبانی DeepSeek نشان داد که می‌توان با تمرکز بر بهینه‌سازی، جایگزین‌های کارآمدتری برای مدل‌های عظیم ارائه داد. این مدل با استفاده از تکنیک‌هایی مانند "Knowledge Distillation" (فشرده‌سازی دانش) و کاهش وابستگی به منابع محاسباتی، توانسته بدون افت عملکرد، بهینه‌تر عمل کند. از جمله ویژگی‌های کلیدی این مدل می‌توان به:

• کاهش هزینه‌های محاسباتی: آموزش DeepSeek تنها به ۱۰٪ منابع محاسباتی GPT-4 نیاز دارد.

• افزایش بهره‌وری: تقسیم مسائل پیچیده به مراحل کوچک‌تر، که در حوزه‌هایی مانند مهندسی کاربرد ویژه‌ای دارد.

• پشتیبانی از داده‌های چندمنظوره: بهینه‌سازی مدل بر اساس نیازهای خاص صنعتی.
این استراتژی، به جای رقابت مستقیم با غول‌های فناوری، بر روی بومی‌سازی و بهینه‌سازی فناوری‌های موجود تمرکز دارد.

چین با بهینه‌سازی و بومی‌سازی مدل‌های زبانی، هزینه‌های توسعه را کاهش داده و قابلیت‌های کاربردی را بهبود بخشیده است. ایران نیز می‌تواند با اتخاذ این رویکرد، به جای سرمایه‌گذاری روی مدل‌های عظیم و پرهزینه، مدل‌های تخصصی و کم‌هزینه‌تر را برای صنایع خود توسعه دهد.

مدل‌های زبانی صنعت محور: راهکاری عملی برای ایران

برای کشورهایی مانند ایران، که با محدودیت منابع و زیرساختی رو به رو هستند، تمرکز بر مدل‌های زبانی تخصصی می‌تواند یک مسیر منطقی برای توسعه فناوری باشد. برخی از مزایای این رویکرد عبارتند از:

• افزایش دقت در پردازش داده‌های صنعتی: مدل‌های تخصصی، به جای داده‌های عمومی، بر داده‌های خاص صنعتی (مانند استاندارد‌های API ۶۱۰ یا گزارش‌های خرابی تجهیزات) در صنایع نفت و پتروشیمی آموزش داده می‌شوند.

• حفظ امنیت داده‌ها: عدم وابستگی به پلتفرم‌های خارجی و پردازش داده‌ها در محیط داخلی، امنیت اطلاعات را افزایش می‌دهد.

• سازگاری با نیازهای بومی: این مدل‌ها می‌توانند اصطلاحات فنی فارسی و اسناد داخلی را بهتر درک کنند.

یک مدل زبانی بومی می‌تواند در صنایعی مانند نفت و گاز نقش کلیدی ایفا کند؛ از پیش‌بینی خرابی تجهیزات و بهینه‌سازی مصرف انرژی گرفته تا کمک در تفسیر استاندارد‌های ایمنی و محیط زیستی (HSE).

استراتژی چین: درسی برای ایران

چین در دهه‌های اخیر به جای تمرکز بر توسعه فناوری‌های جدید، بر بهینه‌سازی و تجاری‌سازی فناوری‌های موجود تمرکز کرده است. این استراتژی، علاوه بر کاهش وابستگی به کشورهای غربی، باعث افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌ها شده است. نمونه‌هایی از این رویکرد عبارتند از:

• SMIC در صنعت نیمه‌هادی: تمرکز بر تولید تراشه‌های میان‌رده به جای رقابت با TSMC.

• BYD در خودروسازی برقی: بهینه‌سازی باتری‌ها و کاهش هزینه‌های تولید.

• هواوی در توسعه 5G: ایجاد شبکه‌های مخابراتی با هزینه کمتر و کارایی بیشتر.

همین استراتژی در توسعه مدل‌های زبانی نیز قابل اجراست. چین با بهینه‌سازی و بومی‌سازی مدل‌های زبانی، هزینه‌های توسعه را کاهش داده و قابلیت‌های کاربردی را بهبود بخشیده است. ایران نیز می‌تواند با اتخاذ این رویکرد، به جای سرمایه‌گذاری روی مدل‌های عظیم و پرهزینه، مدل‌های تخصصی و کم‌هزینه‌تر را برای صنایع خود توسعه دهد.

جمع‌بندی و مسیر پیش رو

مدل‌های زبانی عمومی مانند GPT-4، علی‌رغم قدرت پردازشی بالا، همیشه بهترین گزینه برای نیازهای صنعتی و بومی نیستند. توسعه مدل‌های زبانی تخصصی و بهینه‌سازی فناوری‌های موجود، راهکاری منطقی برای کشورهایی است که منابع محدودی دارند. ایران می‌تواند با تمرکز بر مدل‌های صنعت محور، نه تنها هزینه‌ها را کاهش دهد، بلکه با تبدیل داده‌های خام به دانش عملی، جهشی در بهره‌وری صنعتی ایجاد کند. سرمایه‌گذاری در این حوزه، نیازمند همکاری دانشگاه‌ها، شرکت‌های فناوری و مراکز صنعتی است تا بستر مناسبی برای توسعه و پیاده‌سازی این فناوری فراهم شود.



هلدينك صنایع

معادن غدیر

شرکت پتروشیمی غدیر

و کفدیر



- جریان نقدینگی پایدار
- ارتقاء اعتبار در بازار سرمایه
- ارتقاء اعتبار و کفدیر در حوزه فلزات اساسی
- تکمیل زنجیره ارزش
- نوآوری در ابزارهای مالی

<https://gimidco.com>

info@gimidco.com

تلفن:

+۹۸ ۲۱ ۷۴۳۰ ۶۰۰۰

آدرس: تهران، میدان ونک، خیابان

ملاصدرا، کوچه صدر پلاک ۳۰





سازمان گسترش و توسعه صنایع ایران



جمهوری اسلامی ایران
وزارت صنعت، معدن و تجارت

گسترش سوخت سبزاگرس

نخستین زیست پالایشگاه تولید بیواتانول سوختی و کنجاله تخمیری خوراک دام
از ذرت و ضایعات غلات در استان کرمانشاه

۱

کامی مهم در افزایش کیفیت بنزین
و کاهش آلودگی خودروها

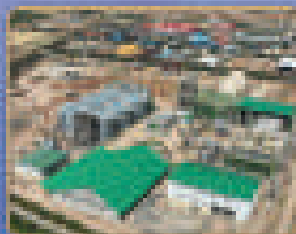
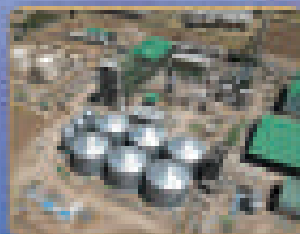
۲

سرمایه گذاری ارزی ۲۰ میلیون
یورو + ۵۰۰۰ میلیارد ریال

۳

اشتغال دائمی
بهستیم ۲۵۰ نفر

۴



کنجاله تخمیری خوراک دام و گاز کربنیک از کالیک

محصولات جانبی

دستاوردهای اقتصادی

- دستیابی به ظرفیت صادراتی سالانه حداقل ۶۰ میلیون دلار
- پتانسیل سود خالص سالانه ۱۵.۵ میلیون یورو (معادل ۱۰۰۰ میلیارد تومان در سال ۱۴۰۳)
- نخستین طرح با تامین مالی از بازار سرمایه (سرمایه گذاری جمعی) (معادل ۲ هزار میلیارد تومان در سال جاری)